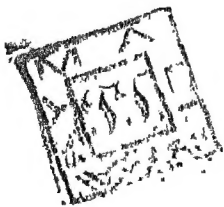


۴۳	بازر بفساد و شورش و شستن کمان با کمر انگریز	۱۰۰	حساب خراج اضلاع پنجاب و جیب فیسانند
۴۹	سبب شاع و جنگ فواج انگریزی با دیوان	۱۰۱	دیوان و مقامات در دربار لاہور
۵۵	مولراج صوبہ دار ملتان	۱۰۲	فضل شہار نواب کورنل لارڈ دہلوی
۵۹	سبب فوت سردار چتر سنگہ با سرکار انگریز	۱۰۳	بہادر از کتب فیروز پور
۶۳	کیفیت جنگ مقام ام کرم موجب پورٹ	۱۰۴	تقدیر عایا و آمدنی سالانہ محاکم
۸۸	کنڈ خبیث بھنونا کورنل لارڈ دہلوی	۱۰۵	مندیستان و غیرہ و شمار فواج ہر یک مقام
۹۰	نقشہ راہ از لاہور تا دریای پنجاب	۱۰۶	شعۃ از حال راجہ رنجیت سنگہ و
۹۵	بیان سپرد کردن یون مولراج خود را	۱۰۷	گرفتار گنجای اطراف را
۹۶	در سرکار انگریزی	۱۰۸	نقشہ ملک لاہور
	نقشہ حصہ نواب کورنل بنگالہ		نقشہ حصہ پنجاب واقع در ایران
	مضمون شہار نواب کورنل بنگالہ		لاہور و پشاور
	از کتب فیروز پور		
	نقشہ جنگ کبرات		
			باتمام رسید



M.A. LIBRARY, A.M.U.



2E13614

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة اول اقبال پنجاب

الحمد لله الذي جعل عرشه الشبيه بالنظير وتعالى عن النصير والقرين من شأنه قول الملك
من تشاء ونزع الملك ممن تشاء ولا يدركه ذهن البشر حكيمه الباقه
ولا يصل فكن بكنه قدرته الكامله والصلوق والسلامه على سيدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلى اله واصحابه الاتقياء
الابرار والساده الانبياء الاخيار وبعد برشائق اخبار واثار وطلبيين اقبال
وسوانح عصا مخفي ثمانا که چون قلع و محاربات سکمان ریاست لاهور بامر کار و لشمار
انگلیسی بزبان بابوقوع آمده و مردم هندوستان مخصوصا باشند شهر اکه از شوکت صوت
سیاه انگریزی و وقت و اکاه نیستند که بزور خیمه بهادری شجاعت و قوت دولت حکمت
قلعه کون قاف را چون کاه از پنج دین بر یکستند و در بحر محیط بهر اکب رانی آتش میزنند ایند
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بر آن متوق و اعتماد کرده غلبه سکمان بر افواج انگریزی یاز
می نمودند و حالاکه از رو اخبار دلی و اکره که از روی اخبار انگریزی می دیدی های افشای موج
میروشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب اصدقا از اقم آثم شعبه الکرم مستغفر

و جوایمی حال این جنگ میستند بدین خیال که این را تم برای دریافت حقیقت حال این
 و دیگر اخبار مطبوعه چند جبار می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالی شان می شنید و بر
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بمقدور خود هر خبر را
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع
 مرغوست لهذا از اخبار را در دو درین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در انوقت
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
 دست دهد که غلبه و ظفر کز است و شکست و نبریت کیست و این مختصر شش است بدو
 حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار گلشی و حمله دوم در محاربات
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام نشان و با شیرنگه و چترنگه و دیگر سرداران سکمان
 در دو آماج و جهلیم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
 مختصر بتاریخ پنجاب تحفه للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
 عبارتی خللی و قوتوری واقع شود صاحبان والا هم عیب پوشش عزیزش بنده را
 مسدود دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب برده و میدارد و بنان مرکب از خط و
 نشان است و بهر یوفی للصبوب و در بیان اصل سکمان و طریق و ندرت
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شدند چون
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذہبی تعصب مذہبت خلق ابنوه معتقد گشته
 بعضی مرید و بعضی چلیه او شدند و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
 بخت است او حاضر میامدند و در زبان پنجابی سک چلیه را گویند و پیرا گرد و لهذا آن گروه
 که چلیه او شدند مشهور سک گشتند و همچنین کسانیکه از بنود این طریقه و روش بر حقان
 گنند سک میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری هیچ
 نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان برد و معتقد او بودند و او در فضیلت و موعظت بنان

اصل سکمان و طریق و ندرت

کتابی نوشته است که آن کتاب را کرمیت گویند و این کتاب نزد فقهای ملک شاهی
موجود است که آن عظیم او بسیار میکند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می بنهند
و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است کرمیت را مس نکینند و خلاف آنرا
از خواب و مشغور میازند و در حروف ناگرمی بخط واضح می نویسند و آنرا مطلقاً و بوقت
می کنند و ساعتین از فرقه سکه گردقاری آن حلقه کرده و با او بنشینند و بخت
و خشنوع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران
ایشان بر اسی فاتحه و ترناکم شاه کراه پنجه کرده هم در میان خود را میخورند و گزاف است
از حلوای سیده و شکر و روغن کا و ساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا
در بندی کراه گویند پنجه شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف
میخورند و طریقی و پنجه در مذبح ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند و گویند
اکالیان از اولاد پسران کشاه که اکال نام داشت هستند و سکمان ایشان امر شد زاده
خود تصور کرده بسیار بکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان سکمان
نیلگون میباشد و از ار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بنات تنگ
که پای ایشان بر شواری در آن میخیزد از این مثل و رنجه آزاد را از ایشان حلقه کرده
پهلوی چپ مثل پاهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عریض
که از اندون محجوف باشد و همچنین ستاره او زبان ایشان که یک گویند و از صبح تا شب
بر سر سپارند و بوقت خواب بر سر جام می کنند و بالای ستاره جامی میخیزد و بر بالای حلقه آن
عریض مثل مثل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقه را از قسم حریص است که بوقت جنگ
بر آن حریف را میزنند و تمامی سکمان بومی آن را از سر تا پائین تر شده و بمبارشست و مزاج ظلم
و سنگدگر از اقوام نبود که شدن میتواند در عهد چهارده غصبت سکمان بر آن بود که شده
و اهل فرج خالصه گردید و فرج خالصه عبارتست از آن که در آن کل پاچه افسران از فرقه سکمان

پس بمحض خالصه آن شد که در آن فوج سوای بکجان آئینش فرقه دیگر نیست یعنی خالصه آن
 آئینش نیست و فوجیکه در آن غیر فرقه نمک از نبود و سلطان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس آن
 عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که بمقام محل اعتماد او بودند و در مابه شان نسبت
 فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت بکجان با مسلمانان اینست که در وقت شاه جهان
 یا عالمگیر پادشاه دلی شخصی گرد و گویند نام از خلفای ناکم شاه در پنجاب پیدا شد و برخلاف
 رویه و طریق ناکم دیگر قائم مقامانش بسیار زردوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
 و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قتلحطاطی میکرد و هرگاه جمعی کثیر از مردان
 خود بهم رسانید بر قربات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که بر کسی
 هورفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسی و کوشش تمام او را گرفتار
 کرده و زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و حکم پادشاه
 یک عضو او را می بردند تا اینکه در آنجا کشته و قتل نمودند و همچنین همه اسبان او را بقفس تمام
 بگشتند و این ظالمانه آنهم که که بند بر بر شهرکیه میاخت سبب شدت عداوت با مسلمانان
 و کور و انات حتی که اطفال مسلم را نیز از می گشت و زنان حامله را شکم میشکافت و بعضی از آنها
 مقتول شدند بعد از این پیر و هوش با مسلمانان عداوت شدید میدادند و علی الصبح و شام
 خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد و عامی کنند و زبان خود میگویند و اگر و میسج و شکوه
 ناس یعنی فوج تابعین گرد و گویند که عین مسیح گردست با و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون
 ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
 و اطراف سلطه شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نمودند
 و بیکه بهانه جسته نام هباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد پادشاهی بسیار
 تیشه خرابه و زبان ساختند و مخالفت اذان آباد کردند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند
 بر و در آن امرت سرکه آنرا انبر سر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت است و طعمه محکم احداث نموده

عزیز است
 با مسلمانان

کسر
 از پنجاب
 که در آنجا
 کشته شدند

بنام کرد و گویند که نام آن گویند کده نهادند بخت سکه تبرکات و تمنا خزان خود در همین
 می نهادند و آغاز ریاست بخت سکه که همانند و مقتدران منسرقه سکهان در امر
 میبازند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود که مرد و کرد و آیتدار الملک خود ساخت چنانچه
 اکنون تمام قلمرو را در تعبیر ریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم را کرد
 بود که در قلعه گویند کده کرد و در بار و پیم بخت سکه جمع است بالکل دروغ برادر چه
 اگر بقدر یکدیگر و در روپیه هم در انجا میبود املکاران سرکار لاهور را و ادای چنانچه بکند
 منجمه یک نیم کرد و روپیه تا وان بندگان که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری
 رویند و در بعضی کرد و روپیه یک شمشیر و غیره را نقویض سرکار اگر نری نمی نمودند
 در میان حال مہاراجه بخت سکه اولاد او و بجا و شکر شکی سکهان
 مخفی نبود که بقای ملک دولت موقوف و مختصر بر حسب نظام و تدبیر رئیس املکاران و پیرانی
 بر آئین مروج و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر باری عهد و مواثیق بار و ساسی جلیل القدر و ضبط و
 برفج و رعایا آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت و سرکشی یا بخت ضعیف و فوری
 انواع مفاسد بی انتظام میبازان ریاست پیدا شده باعث تباری و بربادی ملک دولت
 میکرد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مہاراجه بخت سکه زنده ماند
 رعایت و پاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال آسودگی و سرسبزی تمامی افواج
 افسران لازم خود را اسلح و متقا و سید است حدیر از رفیع خالصه آئینی و سروران ایشان را
 و مجال بود که از حکم او تجاوز و سرنامی کرده مصدر رش و فساد شوند و هم پانز در عاریت عهد نامه
 که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یک هزار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
 میبازد که االیان سرکار موصوفت از وی بسیار راضی خوشنود بود و چنانچه در ام رسم مرسله
 و مہادوات از طرفین جاری مانده و همیشه کنور که بر کسکه و شیر سکه سپران و کنور نونہال سکه
 غیره و دیگر ارکان دولت خود را بنا کید و معظمت و وصیت می کرد که بعد از وفات

در
 دست
 سکه

البقاي سر رشته و دوسی و اتحاد با سرکار انگریزی بهم رعایت عهدنامه موثقه فیما بین هر دو کار
 را درام شل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
 حدود و افواج متعینه مقام له میباید و غیره زبور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
 محبت اخلاص پیش آمده و نگار را برای احوال پرسی با سخاقت و هدایا و لوازم ضیافت
 فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و در بعضی مکاتبات اشتیاق ملاقات فیما بین را
 ظاهر می نمود و چنانچه لارڈ و لیم بنگ بهادر در کورنر سابق سپاس خاطرش عنان توجه بدان بود
 منقطع ساخته و در مقام مناسب ملاقات بگذرست و از و پرسیده بود که اگر افسوس
 که تهمچو رئیس دشمنند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزیده گویند سرش
 چنانچه و بهشت سال بود و ناسی و سه سال ریاست کرد و بعد او که هر که سنگه اکبر اولادش پسند
 حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود و نگین گشت مکر او را اجل فرصت نداد که ازین
 ریاست تمتع شود از سنده نشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیار شده را بهی گها
 عدم کردید و طرفه بد اقبال چنانچه چهار ماه بخت سنگه این شد که کنور نونبال سنگه بهر
 که هر که سنگه متوفی که جوان نوجوانی و حکیمه فهم و فراست آرسته و پر استه بود و دفعه از جهان
 است بگذشت و گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریا و راوی چون و دو
 شهر کرد و سواری او در دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امر اچندان حقیقت
 و از و حام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونبال سنگه با بهنگی تمام میرفت و در
 چنین حال مردم نوحه بانه برای شکست نهیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد چنانچه
 توت که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بود و از او انداز قضا و قدر بصدره صد توتیا
 باطن سنگی آن دروازه بروی می افتاد و همان ساعت طریق عدم و فتنه پهم و افسوس
 که آن نهال نو که هنوز از شیر زندگانی ریخته بود و به تند باد اجل از تنج و بن می افتاد و بخت سنگه
 چه پیشتر میباید آتار میشد و داناتی او توقع داشت که بعد من این نظام ملک را بهر

سبب آنکه از دروازه
 بگذرید و چهار چوبی که در آن

بخوبی خواهد کرد و لهذا او را و بجهت کرده بود که هر کس سنگه گو بظاہر و بنام سندنشین استیلا
 بعد فوت رنجیت سنگه شده بود و مگر خود را نائب و پیشتر است این چنین فرزند لیتون و دوشمن
 انگاشته بصلح و بصواب و نظام امور ریاست میکرد و با بجمعه بنوز عمرش از بیست سال
 تجاوز نکرده بود که به یافت جد و پدر خود را سپهر ملک آفرین شد و آنچه سابق بخوبیان
 و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونبال سنگه می گفتند که این سپهر سنگه
 طالع پیدا شده است در تمام روی زمین علی خود خواهد کرد و محض کذب و دروغ برآمد
 ریاست لاهور نصیب این بچاره نشد چه جای حکومت بهفت استیلا این همه امور و سپهر
 تقدیر کسی را اطلاع رغیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه که هر کس سنگه و کنور نونبال سنگه
 قسیمی که مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مہاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
 بود بر سندن حکومت لاهور متکین گشت و این هر دو سپهران رنجیت سنگه که یکی بقدر فکری
 فرمانروای ملک سور و فی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت اخلاص نسبت بهر کار
 انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مہاراجه سنگه افواج انگریزی مرعی
 اخیر سیر کردی جزل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه در خسیه بکابل رفت
 و بوقت مراجعت از آنجا تمامی شکر و سپاه انگریزی و بهیر و بگا هشتاد که دقت
 و جلال آباد و بوزبیه سالاری سه کس افسران یعنی جزل پالک و جزل است و جزل ناشر
 در عمل کمان شده بطرف هندوستان آمد و با همکاران رئیس مذکور که جابجا معین می نمودند
 در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکور لوازم و وسیع آذین و رسد رسانی و ضیافت
 افسران فوج موافق رتبه هر کس از بهر سانی دیگر با محتاج سفر و آرا و اقامتی محل آورد و عیادت
 و خوشنود داشتند الغرض مہاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار را پیش
 پیش تقدیم می رسانید و بیم نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دقت و کثرت ادبار بر فوج کمان
 نازل شد و مشیت از وی خواست که ایشانرا بکفر با اعلیٰ ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی نصیب

علی الخصوص بر رعایای بیچاره سلطان کرده بود و برساند تا بران بعضی فوج سکه که خان
 شیر لا بهور بود با عزا و تحریک بعضی سرداران ریاست بلواندوده و بغاوت ورزیده مهارج
 شیر سکه ولی نعمت خود را مع سپرد و غیور و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامتی برپا داشتند
 زبانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی کیهان این شد که شیر سکه از سبکه فیان
 و مردعیان بود و دولت بسیار بداد و زمان قاصد متغیه و هم در بود و بسیار صرف میکرد
 راجه و دیان سکه برادر راجه کلاب سکه که خیر خواه آخان ازان و از عهد خجیت سکه بپرده و زیارت
 منصوب بود از راه خیر خواهی بار ما بخندست شیر سکه عرض کرد که این دولت راجه را بخت
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را گمانی بود و مشغول صرفت میسازید و خیریه
 خالی می کنید شیر سکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو نگیزه از همین قسم بود
 شیر سکه کلام محنت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دیان سکه گفت و تهدید نمود و دیان سکه
 آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سکه افسری را بحیر می نگیان
 و یاد قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود با عوامی از زیر کوه
 مخفی بغاوت ورزیده در صد و آن شد که عرض برادر خود از شیر سکه بگوید و سپاه را که تابع او
 بود با شاره و سوار شد درین امر با خود متفوق ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او بهیا و آلوده
 غنظ و قوت و قابو بودند که بحسب اتفاق روزی شیر سکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قوا
 فوج در میدان قوا اعدا نگاه رفت آن افسر با غی قاپو یافته نقشه که بران کلوها بود از جانب پشته
 شیر سکه سر کرد چنانچه او بهین کی ضرب نقشه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهم آن فوجی را
 که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهیانه بیرون طلبیدند و مجبورون آمدن او را
 کشتار کرده بر قلعه بردند و مانند کوفتند آن چیه بی گناه را فوج ساختند و بعد
 کشته شدن شیر سکه حال ورغلانیدن دیان سکه را مردم طرفدار شیر سکه
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دیان سکه را مع راجه میر سکه

پسرش و او تم سکه برادر زاده اش که پسر راجه کلاب سکه بود بضر بیایم شیر
پرنه پرنه کردند و در از و زینا بین سر داران طرفدار رئیس جانب داران نیز
سیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون نه سر و در جلیل القدر از طرف امان شیر سکه و قریب چاه
و سر و دارانی و کار آزموده از مدد کاران و وزیرین شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و حمله کرد و دید و سر و دمی شیر سکه را که باقی مانده بود و سخته از لاهور برده
اتر سر و دمی و حفاظت نمودند و همچنین یک پسر کلاب سکه که بنام سکه نام از زنده مانده
که اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در کار آن
شد که کسی را از اولاد مہاراجه رنجیت سکه برای نام نهاد بر سر ریاست نشانند
حکم رانی کنند تا بران ولیپ سکه صغیر اسن را که از اولاد رنجیت سکه است بر ریاست
معین باخته مادرش را بظاہر مختار ساختند و آنچه از زر و سہاب میخواستند بکوت شیر
سکه قند چنانچه مشہوست که فوج پیادگان خالصه فی کس و از دود و دیمه در مہاراجہ نرو و سر
کنانیدہ از رانی میگردانند و سوامی التلاف نفوس بر بسیاری از خزائن که در شان افاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کرد و کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشانرا بغماش و یا بزور از امور بجا و خلاف دستور بزد
زیادہ تر خیرہ و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده کہ در دربار لاهور حاضر میمانند
بجبر تبیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میگشود
او را از جان میکشند چنانچه رام سکه برادر رانی را کہ وزیر مہاراجہ ولیپ سکه شده بود
قتل کردند و بعضی از داندازی راجہ لال سکه آن چارہ کشته شد بکف چون مہاراجہ لال
خالی یافته و دیدند کہ اکنون بیچک سردار و امور مہاراجہ خلعت کردن نمیتواند بر کی از ایشان
خود را رسم و منصب بار سید است چنان بخاطر شان گذشت کہ حالا آنطرف در ایام تلج سکه

فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری و فتنه اول قریب
بست میگذاشتند با تو بهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواهند از راه
خود سری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران اطوعا و کرام همراه خود ساخته در شروع ماه دهم در سال
یکهزار و شصت و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستیج که حد فاصل فیما بین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود و بر بل کشیتها که بسته بودند بلا خوف اندیشه بدون پاس و لحاظ و عتبات
عبور کردند و بدین طرف دایان انگریزی که حافظان اراده و حرّات ایشان نبودند صرف بدرست
حال شورش خود سری سکهان قتل و خونریزی ایشان در میان خود و مادر شهر لاهور و اتریشی بی انتظامی
ریاست پنجاب از راه دور اندیشی نمائند که از لوازم مملکتداری و کشورتانی ست خواهند که بی نظری و
ستیل و عمل خود و چند مقام مسافر که سبب پایاب بودن دریای ستیج که که جمال عجب که با ست فوج خود
را با مو و معین سازند تا فوج مذکور سکها را که بافضل بی سرو سردارانند اشران بی مهارند اگر قصد
در بی نظری و دایر عمل سرکاری نمایند با نفع و مزاحم شود چنانچه همین قصد اراده لارڈ و ملک کونر جنرل
فرمان فرمای ملک هندوستان بانفس نفیس و مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحب بهادر
وارد کسپ بود و بیانه و غیره و زور پور شدند و بنور در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام چند در
فلان معبر با مو و معین باید کرد و سه سال در و همه و کمان لارڈ صاحب و سپه سالار و مو و معین
بنود که سکها را بر خلاف عهد نامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد بهار به
ریخت سنگه منعقدست در ملک آمده مصدر رفته و فساد بلا سبب خواهند شد باران
تو بهای کلان و دیگر سامان حرب همراه یا ورده بودند و بجز فوج متعینه چهار و نه
بود بیانه و فیروز پور و فوج قلیل که در اردوی لارڈ صاحب سی باشد در
آنوقت افواج دیگر و انجا موجود نبود و مرکز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای تنیاتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این سوار
 سبکبان در عمل انگریزی با یامی رانی صاحبه مادر و سبب سبک شده بود و یا بدون اشارت او
 که کلاب سبک پنجه است که سبکبان در عمل انگریزی رفته با ایشان بچکند چه از مقام جوف
 خالصه را ازین اراده که در مخالفت نوشته بود که زنه از لاهور مقصد عبور در یامی سبک
 حرکت نکنند چنانچه ذکر شد خواهد آمد که آن مشهوران بر خود غلط برگشته و نوشته
 او عمل کردند و این سبب بعید نیست که فوج خالصه از کفیه رانی و یا اشاره کلاب سبک
 قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این مرد و کس حال مغلوبی و تنهایی خالصه
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبک آن مرد و رئیس مذکور از
 دست سبکبان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بر این خواسته شدند
 که بکدام صورت اضلال نور و طاق سبکبان چنانکه آقا کش و استیصال پنج و نیم
 شان کرد و مغلوبی و بر باد ی ایشان بجز مقابل با افواج انگریزی اسکان ندارد
 الفرض قطع و قطع این گروه بچیکه شد عین مقصود و مدعا می رانی صاحب و کلاب سبک بود
 و عجب نیست که این مرد و کسان بظلال کار و در اندیشه قبل از جنگ چنانکه در عوام است
 با سر کار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد از هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکارشان آید و ایشان
 مبادا راجه رغبت سبک هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سر کار مدوح نظر بر عدم
 و شمول این صاحب و کلاب سبک درین جنگ یاست لاهور را بر و سبب سبک پس شش سال برقرار شد
 و نیز و سبکیری و حمایت کلاب سبک فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و ستم حاصل نشد
 از جو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عده های دروغ البر فرب از جو فوج سبکبان
 همراهی ایشان نمیشد که خاطر جمع دارند پس خود را زود رسانیده شریک شایسته
 و فوج خود را بهم برای مدد شایسته ستم تا سبکبان از طرف او مطمئن شده بقصد راجه
 بفرست نمایند و کلاب سبک بعد دریافت حال ضعف سبکبان که نیز بهای متواتر خورده

خورد و مانند مار سر گرفته شده اند و زور و طاقت در میان نموده و رانی صاحب بهر آنها
مغلوب دیده از دادن آلات حرب فرستادن نیز باطل است کشیده اند و افواج سرکار
انگیزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد در صورت زیاده ازین توقف کردن در جو مناسب
نه نگاشته بر پنج پتخیل لاهور بخیر و ایضا خبر در رسید و بعد فبارش یکی مراتب پس شکیست
چهارم سکمان رسیدن افواج انگیزی و تیب بلا موضع نذر و سباب شکستش با دیگر در
در معسکر لاهور صاحب بمقام قصور برای عذرت و حقوق قصور سکمان از طرف ایضا حاضر
بعد تقدیم مراتب استعدار و استغفار و اظهار تقصیری بقیه غایم صلح رسانید افرض بعضی که شایع
صلح فیما بین بود و سرکار منعقد شد اگر او درین وقت نیامد و اطمینان نمید شدی فوج انگیزی
یکسر بلا مانع و مزاحم و لاهور فتنه عمل و من خود در تمام ملک پنجاب بیکر و در راست خانان میاج
رحبت بنکه بنام در بیان جنگ اول سکمان با فوج انگیزی که در مقام بود
بتاریخ نوزدهم و سیمبر هشتاد و عیسوی شده بود که نوزدهم سکمان دفعه اول جنگ
بیت و یکبار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور زیر سید عبور سلیج نموده و جلایا
بسته بتاریخ نوزدهم و سیمبر سال یکبار و شصت و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کرد
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگیزی و سیم اکثر از سپاه ولایت و هندوستانی شان
آمد زیرا که نزد سکمان توپهای کلان بسیار بود و گلوله و گراستان در میان فوج انگیزی سید
نقصان سپاه می نمود و فوج انگیزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پیش
میاشتند با خود میداشت و گلوله های آن تا فوج سکمان نرسید که به خفیت بشا از این حال که
مردم از سپاه ما از گلوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم پورش و حله کرد
بمجرد حکم کردن مواضع قاعده مستقره پورش که در میان شان معمول است فوج انگیزی
یکبار کی حله کرد و از فرط ظهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شکستهای متواتر حرفی نداشت
کرده و قریب به چهلای سکمان بر زد و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را بچنان شکست

جنگ در کلان
با فوج انگیزی
در مقام سکمان

جنگ در کلان
با فوج انگیزی
در مقام سکمان

انتظار گرفته که بکمان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار برقرار اختیار کردند و چند هزار
 در صف جنگ کشته و دسته گردیدند و باقی ماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شده که نخستند
 که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش حمله اکثر سواران
 انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرالان کورهای می لایمی مسوار پیدا می شدند
 مقتول و مجروح گردیدند و حتی درین جنگها سپاه انگریزی با وجود قوت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
 فوج کثیر سکبان که بسبب تعلیم سرداران هندسی از قواعد جنگ خوب آفت و مشاق بودند و سالها
 حرب و خواه داشتند کارنامایان بعمل آمده و بیاسخت و آبروی سرکار خود دست از جانشینان پاکیزه
 نموده و از مخالفت برآورد و مظهر و منصف گردید اگر چه تفصیل این جنگ باده ازین خوب معلوم نمیشود
 ولیکن آنچه از ثقات شنیده در مقام ثبت نمود و در بیان جنگ و وضعی بکمان با فوج کثیر
 که قریب بمقام فیروز پور واقع شده بودند بعد جنگ اول مذکور شد فوج دیگر برای

جنگ دوم در ۱۲ فروردین

و در بکمان که نیمه از لاهور علی الاتصال رسید به طرف خیل خیل از مسوار پیدا و فراهم شد و مشورتها
 برداشتند علی الخصوص بطرف لدیهانه بسیاری از فوج شان رسیده قصد بکمانه پروری نمود و تا این وقت
 نوپهای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر نوب گورنر جنرالها در شده بودند و صاحب مدرج میاد
 ازین حال انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب نگاشته فوج فیروز پور را که بمقام هریش
 افتاده بود حکم کرد که خود را از دو طرف لدیهانه جای که بکمان سرشور می و داشته اند برسانند و
 چپا و می لدیهانه نماید چنانچه اول دوم برکند سیاه و می کیم پیش پا و ستایشی و بل منقسم چهل و شصت
 و شانزدهم رساله سواران سه تپه ای توپخانه و چهار ساله سبکستانی سبک کوکی سرسبز است حصا
 بطرف لدیهانه روانه گشت و چاه و سوم ملین نیز از دهم کوٹ آمده و شریک فوج مذکور شد و از
 اینهم فوج تابست فوج میل بر قطع مسافت کرده و از کسوی لدیهانه کر نیل کولی ملین چاه و دهم قدر
 سوار و توپخانه بطرف فوج سرسبز است مذکور نیز روانه شد و از آنجا که انبوه کثیر فوج سکبان از مقامی
 بلند فوج انگریزی اویده گوله گوله توپ در آن خاک زدند که سمیت صاحب یعنی افسر مذکور متوجه آنجا آمد و

امروز سپاه ماسافت بعید راه طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ مذاکره تا هم وقت
 روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده می رفت تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بجاه فوج انگریزی که عقب
 مانده بود نیز غارت و بعضی گور و لایسی و قدری سپاهیان پلش بهندستانی را گرفتار کرده و بزرگ
 سر نیز است ازین قتل و هت که از سکهان بوفج آمده بود و خشم شده بتاج بیت و شتم جز
 عوض آنرا خوب گرفت نمی سکهان را بغریب گریز قریب بغیر و ز پور برده و در میان فوج خود
 کرده از هر چهار طرف بمحوشبازی کرده که از هزار تا کشته کشته ساخت و جمع سکهان
 منسوب به فوج خود را مع سکهان غنیمت استخراج نمود و پیشتر این جنگ در محبت و کیم ماه
 مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پشایله تاخته قلعه آنرا تصرف خود را آورد و شکست
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده و اندو لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار تنیک
 از سکهان باز گرفته حواله راجه پشایله نمود و در جنگ فوج خالصه ایقین کلی بود که از سکهان
 با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک رسیده شریک جنگ خود شدند حال آنکه
 از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ملی نعمت او را از قتل کردن مهابراج به شیر سنگ
 و پیر شش چرخ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بودند که از خدای میخواست که این ظالمان
 بهر عذابی و عذوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک رئیس
 انجاست تکلیف علی خیر آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا بنوهم و گمان آن میرش و در سر کار انگریز
 بقصد خرب و بورش بر جمیع وطن و ناوای است کنند و بعضی بهشتاران ایشان از لاهور
 آنگاه دریا در ملک خود غارت گری میکردند و سبب نیکو رانی بعد دریافت حال خربت و خلوتی
 سکهان طمانی بهم رسانید و از فرستادن آلات حرب و خزانة که بار بار طلب میکرد و دست
 کشیده بودند رانی بد گمان گشته که ماسرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که
 در لاهور رفته رانی و ولایت سکهان پیش از کشته بجای می و دیگر بر ریاست امور بهتر خود می که در سکهان

قابو میباشند همچنین میگردد که ایشان را باز رفتن در راه مور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
 راجع کلاب سنگه که قبل از جنگ کمر در راه مور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
 با انگریزان نخواهم نمود بعضی فوج لا مور خصوصاً کل سپاه آیمینی و چندی از سرداران شریک فوج
 خالصه در جنگ شده بودند و کسانی که برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان
 فوج خالصه از خود سوری جوهر تلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباها شدند و هرگاه نبرستان
 برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون حساب دارم
 رویه در این فی کس باید کار داد و نیتوانم و شما که اظهار تباها و پرتبانی خود میکنید این
 سزای سرکشی و خود سوری شاست چرا یکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آتش کار شعله
 آن دید و زیاده ازین خواستید و در قبل از یافتن یکسکه فاضل بعضی بجهان از فوج خالصه
 بلافاصله کزاف شهر کرده بودند که انگریزان کویل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و واجب
 بود ایم که صلح آنوقت خواهد شد که خبر روز پور و له بیانه و ابنا له در عمل فوج خالصه در آید و کل
 در میان با و شاهد فاضل باشد بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بعضی خاصه
 پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین با و شاهد فاضل باشد مادر جویش گفتیم که بعد از جنگ
 جواب پیغام شما خواهیم داد و الفرض قبل از جنگ دو دخت و غور در دماغ شان چنانچه
 بود که کسی را بهر خود نمیدانستند در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
 جنوری ۱۸۶۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود و گویند بیست و یک
 با پنجاه و شش ضرب توپ برای ملک آن کرده که از سابق در مقابل افواج انگریزی بود
 بیست و هشتم جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند و بمحله آن فقط چهار هزار سوار
 با و دازده ضرب توپ که همراه دشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و
 فوج انگلیسی در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و قطعی و دو ضرب توپ با خود داشت که
 با وجود قلت سپاه در جنگ هم حریف را نبردست و او غالب گردید و شصت پنجاه ضرب توپ سپاه

فوج
 در مقام
 الیوال

بدست ایشان افتاد و فوج ضرب و کوب که سکمان همراه خود گرفته کریمت بود و در میان آن سوار
 در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب عرق میزدند و پیکر که عید و کد بر آن طرف دریا
 برده بودند کشتی از فوج انگریزی آن طرف دریا محضی رفته بوقت شب از کمال جهالت
 در خلجان و پیاله آن بر دو ضرب پهنای آتشی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم گردید
 قبل از جنگ راجه لال سنگه با میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت
 آن ستاده بود و چون ناره قال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدین شکر
 شدن دوست پادشاهانیدن گام سپار بر تاقه مع سواران همراهی خود کسیر بطرف لاهور
 بشافت و در شامی راه بعد از عبور دریای تلج پل را که بر آن آمد و رفت فوج سکمان بود
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهادند
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
 گشته شک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکمان فراری بار او عبور برکناره دریا
 رسیده نشانی از پل در اینجا یافتند مضطرب شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج حاکم
 که شک زنان در عقب می آید گشته میشود و اگر خود را در دریای اندازیم بسبب بسیاری آب
 غرق میگرددیم باجمعه از آن گروه هر که بخوف غرق شدن برکناره دریا توقف کرد و از دست
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را دریا انداخت لقمه تنگ آبل کرد و بدین مبدء و دی
 بقوت شاورنی ازین تنگه بر ساحل نجات رسیده باشند و سوار لال سنگه که پل را بسته
 رفته بود و غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکمان خود سر متفشی ندهد و باز در شک
 درین مشغول نماید و دریا غرق کرد و ازین محاله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه که در ثابت
 شد که کسی از سرداران و فیسران که داخل فوج مذکور بود و از ایشان بدل اشی خوش نبود
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می رسید و بهین تقاض و خلاف فوج سکمان
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب ما آن جنگ حب نخواهد بدین دودی در هر حال بهر میت

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر قلع انگریزی کوتاهی نمی نمود
و مردانه و از تنگید و علاقه نا اتفاقی خون ناحی چهار چهره شمرنگه و دیگر بسیار گران و سنگین
بود و آردای اینهمه نقص عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یو رس و ناخت نمود و نذله است
الهی گشته مستهل فریاد کرد و بدین قول این چنان کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان مال خود
ظلم سکمان بدشت چنانچه پس آنکه که از سرداران جلیل القدر چهار چهره شمرنگه بود و در جنگ
شیرنگه و دهبان سنگه و غیره گشته شد و از لاهور بدر رفته و بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنهار و انجام بخوشدلی نه نشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احوال و احوال خود را در بنارس گذراند و بارالاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیاض گشت
و سرکار انگریزی بنا بر جزم و هو شاری حکم کونسل سردار مذکور بامردم بهلری در شهر مذکور نظر شد
و تمامی احوال اسباب و که در بنارس و کلکته بود و در سرکار انگریزی قرق کرد و بدو سبب نظر شد
سردار پس آنکه آن بود که ساد و ایاس بمقامی و هم فریبی سکمان لاهور در دارالاماره مذکور
فسادی بر پا کند و همچنین اموال و اسوال سکمان که در مقام هر دو وار و دیگر بلاد و امصار عمل
بود نیز بقرنی درآمد و بعد از انقضا صلح فیما بین اینهمه اموال اسباب غیره و اکتدشت کرده تا
داود و سوم فروری و دیگر صاحب بزرگه تری از معبر و پرتا معبر به پور برای سبب ساختن معابر
دریای سلیج که پایاب بود و نامور شد تا سکمان در نظیر عبور کردن نتوانند و شست و ششم
جنوری جنرال سمیت با معسکر خود از کمپ لد هپانه و لشکر گند کجیف ملحق گردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکمان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه خبر رسیدن چارلس صاحب
کو زرنده و معسکر لار و صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای سلیج
از حالت منظره دیگرانی نامده بود بلکه تاج عبور و معسکر قرار یافته بود و لشکر اعلان
آن نمی نمود و نقل عجیب دوم فروری ۱۸۴۹ عیسوی یک سکه قصد قتل کردن

ستر و بن ستر است که در آنجا له بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف و دخل
 انده بهای پیر را بضرر شمشیر قتل مسموم و در محضر را بر دوشه ضرب مجروح ساخته در مکان آنجا
 داخل گردید هرگاه صاحب را در آنجا نیافت بگریخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
 وقت شب در قید خود را قتل کرد و در سبب و دودم جنوری لاله چلی لال ز طرف فوج خالصه
 لار صاحب پناهی صلح برد و معذرت نهاد و او را جواب شد که ما سرکار خالصه مسموم را هیچ سکه
 و راجه لال سکه که سر دفتر خالصه ندانیم که کیستند اگر و کجایی از طرف رانی صاحب یا از راجه
 کلاب سکه و بادوان دینا نامه می آمد سماعت کلام او میشد و بیست و چهارم جنوری فوج
 کثیراگر نیزی رسیده داخل لشکر لار صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه کلاب سکه با دوازده
 هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوپی بلوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسید و فرود شد
 و روز دیگر بر معبر کر اوایل که بر سه گروبی از لاهور بیست رسیده خبر و در خود بخود انصاح
 عرصن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گرد و کوبه
 و جنگ ابوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی با قصد و شهادت و نه مردم از سپاه و شصت و پنج
 و سه اسپ مقتول و مفقود گردید و رانی صاحب با اتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب
 را وزیر کرد و جمیع امور ملکی اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه بهم رجوع بکلاب
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ زناستقامت کردن با افواج انگریزی
 و شوارست و بعضی بجهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند مخالفت با بی بی ملاکت فوج و از
 دست رفتن قریب یکصد ضرب توب و صرف شدن خزانه و حساب رسد و نماندن کوله بار و
 کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ غرق شدن هزار بار
 در آب سبب بکشتن دل و دیگر مصائب شد از اظهار هر ساخته کلاب سکه آنهمه حال را شنیده بظواهر
 تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکدوما به شمشیر
 ازین اوقات من بفرج خالصه که سر نخ و سری برداشته بار آورده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز

کرده بود و در چه قدر حاجت نوشتیم که ز بهار بدون اجازت من قدم برانظر نخواستید و
 مگر آنسوس که فوج خالصه انیم را بهم مثل بلوای لاهور تصور ساخته سخن در شنیدند و آنچه در خاطر
 آمد که در و همچنین بار دوم و سوم برای فوج لطیف لدر بیان و آنطرف تلج مالفت بنشینم و زبانی
 بهم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی در ان فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
 گرفته آمدند و در آنرا بزمیت سرگونی شده بجز این کلام کلام بنکره را جوابی ندادند که چون کابل
 زیر حاکم کسی نبود و بدو توهم و کسار فاسد یعنی که لار صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چنان
 لدر بیان جمع شده اند و از او تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از کجاست میدارند کیار کی عیون در پای
 تلج نموده شرح جنگ کردند و سبب بهم بدین بیاس قویت فوج خالصه هم شریک و اکا
 شد ما را هم باصره و بالعنه فوج مذکور بچوری شریک شدن با او شان در جنگ افتاد و بهم کس
 معلوم است که از ابتدای کاست مبارجه بخت نکره بر فوج خالصه چنین شکست نرسید بنفستاده
 بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد که اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الانصار
 شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
 اکنون نیز و دریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم که باقیانندگان فوج
 خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صفت جنگ پایداری کرده و با کمال مقبول و
 شوند و بایر فوج مخالف غالب آیند تا آنکه ناموس و آبروی خالصه جویر قرار ماند و این امر بدین
 شاهر و حرکت ممکن نیست چرا که باین شد شد اکنون و شکستی شمار ضرورت تمام بر جنگ ز سر نو
 کرده شود تا بآب رفته در جو باز آید و و اع کی آبروی که درین شکست با در من شجاعت کسان سپه
 شته کرد و با فضل انیم تلج حکم و فرمان شما بسقیم سر مو از ان بجای و نخواهیم که در زیر که از ان اتفاق
 و خود سری اکنون نوبت بجان کار با ستخوان سیده و شما شنیده باشید که از سوی بی خالصه
 ز با اتفاق در جنگ سومی چه قدر فوج بر پا و کشته یعنی در آنرا بخوبی سنگ و راجه لا و او را حمله لال
 و سردار مراد و سردار راجن سنگ و غیره و فرمان انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافتند

این طرف شلج بحال نمانده برشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه انضبط در اید عمل خود آمده بودند
 یک برادر سابق الذکر فوج شیخون انگریزان متوجه شده جای متفرق شدند فقط در مردم
 در فوج خالصه باقی مانده بود و بمجلس شصت ضرب نوب که در جنگ بمراد برده بود و نجات نوب
 حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود و پس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار مرد
 در شکر رنجور سنگه فراموش آمدند که گلوله و باروت ندارند و رانی صاحب هم اکنون بمان
 جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود دیدم آن چه کار کردید که اکنون غم میبرد
 الغرض باقی مانده کان از فوج خالصه این طرف در ایامی شلج در عمل خود داده و از دهن بر تافته
 انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که خبر کار با خبر آوردند
 که نائب گرو ساد همونکه که در جنگ بزم کاری مجروح شده بود و بدو و گردن کور از زمین
 و مضطرب شده بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمد و ظاهر کرد که فوج
 بر مبر تلوان محجوب گشته است پس ای را برای عبور فوج بسته اند و باشند کان منتهی تلوان
 از بنیبت خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که بسته رفته انگریزان کلبه و باروت
 ایشان را در راه انداخته باقی اسباب را تاراج کردند و کلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
 کلام سابق را عاده کرد که من در میان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه
 فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنگه از این کلام آن
 که بعد نویسانند مختار نامه از تمامی سکهها و افزاینده خالصه در صبح بهر نوع عیله مقصود شود
 تا باز جنگ واقع نشود و دست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بکفایت
 پس در صبح شوره بادیکر سرداران هم نمودند و بالا اتفاق راضی بصلح شده تجویز کردند که
 فوج انگریزی بذریع کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار ناام و بی
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین بر دو سر کار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت عمل نمانده
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوار

جنگ چهارم در میان
 سواران و پیاده
 فوج انگریزی

در دهم فروری ^{۱۲۸۵} عیسوی فیامین سکهان افواج انگریزی شد
 که نیند فوج خالصه از سنا و سامان حرب فراهم کرده مورچه پالانده آماده جنگ شد
 نواب کور ز خیرل ساهور و کنتد خیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
 دریای ستلج عبور کرده پوریش بر ملک لاہور نماید و جمعیت سکهان را که مورچه پالانده پیش و افتاده
 کر بزانده شود زیرا که لارڈ صاحب کنتد خیف را تحقیق معلوم شده بود که سواهی این
 فوج سکهان که بالفعل نزدی در این نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با او چنانکه
 مقابل کرد و ادلی پشت که این فوج را خنجر و پوریش متفرق ساخته کجاری عبور دریا
 نماید پس سپه سالار مذکور تاج دهم فروری سال کنیز و ششصد و چهل و شش عیسوی سکهان
 روز رآمد حکم بفرج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت جنگ
 متواتر که گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر می رفت مورچه پالاندهای سکهان را که آنطرف تل بود مترازل
 ساختند و میگرد گشته شدن مورچه پالانده فوج بیاد حکم شد که بر سپاه حریف پوریش کند چنانچه
 پلشن کور که دغیر از راه پلی که به ساعت از حمله های شین در دو سه جانب کرده بودند
 برق و آتاخته در فوج سکهان درآمدند و دوا و دوا گئی داد خوب جنگید و فوج سکهان تاب
 اقامت در خود ندیده و فرست نهاد و جمیع سباب ایشان بمشقت ضرب توپ که میزدند
 در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود شرف میدان
 و افواج انگریزی بعد از این که بمشقت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان بر قسم عبور دریا
 نموده داخل در عمل لاہور کرد و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این شهر را دادند
 خلاصه شهر نواب کور ز خیرل ساهور در قومه چهار دهم فروری
^{۱۲۸۵} عیسوی شرح آنکه افواج سرکار انگلیسی در یک متقابل و جنگ فوج سکهان
 بهریت پی در پی داده از عمل خود در آنطرف دریای ستلج بدر کرده و اد و زیاد از صده
 ضرب سکهان بعضی سرکار مذکور درآمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

نقل شد از مورچه پالانده
 در دهم فروری
 ۱۲۸۵ عیسوی

در شهر تبار که بنا بر سیصد و پنجاه و پنج عیسوی قبل از جنگها اجراء
بوده است که نواب کورنر جنرال بنا بر هشتاد و یک سالگی که در آن وقت
اندر سنوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزا دینی همچنان عید سنگ که موجب سایش کافه
ست اینجه تداویر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون با انتقام کامل از شکست عیدنامه
فیما بین سرکار ممدوح و سرکار لاہور در شصت و نه عیسوی افتاد و باعث تاخت و یورش
آوردن افواج لاہور بر ملک سرکار انگریز که بدین سبب یکی و توپین لبر کار منظم انیہ عام کرد
از سرکار لاہور نگیند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهند و نیز تاوان کل ^{جای}
این مهم از سرکار لاہور خواهد گرفت و نیز آنگنان بند و بست در سرکار لاہور خواهد فرمود که با
طاف غدر و فریب در فوج لاہور ناز و ازین بند و بست در سرکار لاہور مقصود افزایش
انگریزی نیست چنانکه در شهر تبار سابق الذکر مفصل مشرح است که فقط مقصود و خواستش از این
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاہور با آنگنان انتظام و بند و بست بنماید و سرکار
افواج آنگازیر حکم رئیس و رعایای قبا در اسن امان باشد چنانچه مقصد و و شاید این قس است
که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاہور ازین پیشتر عمل ناید و بود و لیکن
سرکار لاہور کما یک دفعه بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کردید
در صورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و جدال و بدین بر ملک لاہور مجبور شد اکنون
انچه که حرج و نقصان بر ریاست لاہور خواهد افتاد و سبب حرکات نامولار و اطوار ناخوش
سرکار لاہور و فوجش متصور خواهد بود که خوشش اینجی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرد و ظالمیبت تلافی و مدارک مافات و برای اطمینان آئید ضروری لازم
گردد یا ضلع حکم در میان دریای سیل و بیاس و اقصای کوهستان واقع آن شامل مضاف
حکمت انگریزی کرد و با اینجه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاہور
آئید و اینهم متناوب کورنر جنرال بهادریست که کل ملک پنجاب را در قبضه تصرف خود درآورد

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار بخشیه رجوع آرد و نیز کوزا یا لیان سرکار انکر نریست که وصیت بچهار
 آوردن همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ بخش
 بیکشتہ باشی کہ با فی سبانی این ریاست و متہد و معتبر سرکار بخشیه بود بحال برقرار در نزد کم
 دلیل خان تہ تیغی بر دبار می لارڈ صاحب اغراض فرمودن ثانی از جہانم و کستانخی فوج البر
 تواند شد کہ با وجود فتح کامل غلبہ تمام با تہار بخشین مرکوزات باطنی خود برداختند و بجز خوا
 خاندان مہاراجہ بحیث سکہ سرکاشی علی الخصوص کسانیکہ شریک جنگ جدال مہاراجہ بخشیه
 خبر داده میشود کہ اکنون باتفاق نواب کور ز حیران بہادری و آچنان بند و بست بطور آرزو کہ در روی
 آن ریاست اولاد مہاراجہ بحیث سکہ نہجی قائم و برقرار باشد کہ فوج خود را محکوم و تابع در عیال و اجتناب
 و امر و امان داشتن تواند و اگر احیانا با زائرین چندین عہد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بہ کار
 بخشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایفای کل حقوق حسب طہیان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
 فقط و بعد اجرای این شہتہا سرکار لاهور کل شرائط سندر جہ آزاد بل قبول و منظور کرد و متعاقب
 تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب بتایخ دہم فروردی تا ہفتم آن تمامی عساکر
 انگریزی کہ در قریب جوار فیروز پور قیام داشت مع نوچانہ کلان نیز و حسن پنجاب شد و راجہ
 کلاب سنگہ در مقام حضور آمدہ بتایخ شانزدہم ماہ مذکور شہر ملازمت لارڈ صاحب در قافز
 شد و اسباب یکیش بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجہ مذکور در
 خدمت بیچارہ صاحب شہر صاحب سکرتر لارڈ صاحب مدوح حاضر شد تا بد
 از نیم شب در میان برود صاحبان موصوف و راجہ کلاب سنگہ و دیوانہ نینا ناتہ و فقیر علی الدین
 گفت شنودان و شرائط صلح همان قرار یافتند کہ در شہتہا مذکور سندر جہ بتایخ تمام ملک قافز
 کہ در میان تلج و بیاس و قسمت در قبضہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کتیم کہ در روپیہ
 نقد کہ درین چکھا صرف شدہ است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدہد و بمثل آن بچاہ لک
 روپیہ نقد بالفعل و یک کرد در روپیہ بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال و با ساز و بجا

و پنج پند هم ماه حال موجب شرائط مذکوره عهدنامه فاین بر دوسر کار مرتب شود
 و چهارچوب و سیپ سنگه را دیوانه دینا نامه بران ثبت کرد و در سیدیم ماه مذکور چهارچوب
 و سیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کور ز جنرال بهادر از لاهور و سرکار انگریزی بمقام قصور
 رسیده ملاقات نواب صاحب ممدوح خان الملام شت دنوز دهم ماه مذکور سرکار نواب صاحب
 معظم العبد در مقام لبایه که باین قصور لاهور است دارد کرد و در آنجا خبر رسید که کل
 فوج سکبان باغی بعد رشارده تبار که با قیامده است نصف آن مسلح و نصف آن بی سلاح
 بنایت خانق و براسان در مقام برمانه افتاده است و از برمانه راه بطرف لبایه
 و امرت سر میر و دوار و صاحب از انشای راه برای صاحب برای تشقی گفته فرستادند که احتیاط
 شهر لاهور نیز خویشیم کرد و از سکبان ایفا و تکمیل و غیره هیچ اندیشه و براس گفتند و در میان
 قلعه بیور که از قلع نامی سرکار لاهور و قریب به لبایه بود در قفسه فوج انگریزی در آمد
 از اهل قلعه کسی بذاحت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده که خفته رخنه و دستم فروری لاهور
 بکنند و بخت بهادر حکم دادند که دو حجت سواران لایبی کوره و دو رساله سواران سید
 و سواران باوئی کار و حضور و یک ساله سواران بیقاعده و دو تیرا توپخانه و یک
 توپخانه کوره و یک توپخانه سواران سید و سواران کرد و برای غرض همراه سواران چهارچوب صاحب
 موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پیرشیا را بجا طاعت تمام عمل برای شان برسانند و لاهور صاحب
 در دستم فروری داخل لاهور شد و در دست و یکم آن چهارچوب و سیپ سنگه مع سواران سواران
 خود باز برای ملاقات جناب لاهور صاحب آمده عنوا از قصور است خوشت جناب ممدوح خان الملام
 چهارچوب و سیپ سنگه بهر چهارچوب و سیپ سنگه که دوست فادار سرکار انگریزی بود و از بر قیامده
 فوج او در گذشت حاکم تمام ملک پنجاب فرمود در دستم یک که بر شرائط مذکور چهارچوب و سیپ سنگه
 تمام باشند و بوقت آمد و رفت چهارچوب موصوف ملک ملامی بر حسب رتبه ایشان در دستم
 انگریزی عمل آمده اگر چه رضی چهارچوب و سیپ سنگه باین بود که تا قیام دایره و دایره و دایره و دایره

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لار و صاحب بقصور ایکه و لشکر مبالغ را تعلیم
 خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در مجلسی سائیده دادند و حکم شد که کسی لشکر انگریزی
 شهر لاهور زد و مردم را که در لشکر می آید حفاظت کنند نقل اشتبار دیگر نواب
 کور زجنرل بهادر مصدق نیز و هم فیروزی سنه الهیه بمقام لاهور برای
 تشفی مردم شهر و غیره جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی لالان عیای را از رایت
 لاهور و امرت سر و اضح ما که چون مهاراجه دلپ سنگه بروز ملاقات بانواب کور زجنرل بهادر
 سکایت نافرمانی و بغاوت و گریز فاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
 مروج را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار و رابط و دوی و اتحاد بطور
 سابق جاری ماند و لواء البصاحب موصوف بعد از انجام و اتمام شرائط مقرر و بشرط مقابل و مجامع
 کردند سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسانی رعایا و خلایق ملک پنجاب
 و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکارشان سعی و کوشش نموده و
 پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که چه چیز
 با مال غلم و تاج خواهند شد انتی عبارت اشتبار و در نسبت و دو ماه مذکور لشکر انگریزی
 برای حفاظت محاذی درواز و بادشاه باغ و حضور می یافتند و باقی جواب قلعه که بر آن
 سمت مجلسی مهاراجه دلپ سنگه و اقربای شان سکونت میدادند از محاصره خالی
 و اراده نواب صاحب موصوف است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان جهت
 و بند و بست سرحدات ملک خود میکنند و زیاده از این دشت نیز و نسبت و لار و صاحب سپاه
 از راه مزید قدر وانی بکلیه وی حسن خدمت و جافتنایان سپاه انگریزی که سکونت میدادند
 نخست اوده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند و بجا خود که کمال بطریق انعام و ادب
 و علانیه تعریف شجاعت و دلوری و فرمانبرداری فوج مذکور و جمیع حامیان زبان سپاه خود
 ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه صاحب سنگه برای جناب صاحب

نقل
 از
 دست
 نواب
 صاحب
 لاهور

آورد و بود و قیصل اسامی سرداران که همراه او آمدند بودند

اسامی سرداران همراهی کلاب

بنفصین نزد پیشکش کرد

بنفصین نزد پیشکش کرد	روپیہ نقد	فقیر نور الدین	فقیر تاج الدین
دو شام و صبح بسیار قیمت	بارچہ ابریشمی	فقیر تاج الدین	دیوان بیانا نامہ
جامہ وار شال	کچو آبش قیمت	لالہ انت رام	لالہ رای کشن چند
دلی طلای خالص	کر سے نقد	مارین صاحب	پیرای سنگہ لکھو
شمس الدینی قیمتی	سپر عدد	سردار سلطان محمد خان	لالہ ہر سرنگ اس
کان	تفنگہ کمرہ	سیاہی کوسہ	+
عہ حلقہ	تفنگہ کمرہ	سیاہی کوسہ	+

لکھو
پیرای سنگہ
لالہ ہر سرنگ اس

و در میان ایام ستر لارنس برادر میر لارنس که مجشرت و کلکتہ دہلی بود بھیدہ کشنری
فیروز پور و ملک و آبنہ نامیں سبیل و بیاس نامور شد گویند بعد از انقطاع صلح فیامین و دیگر
راجہ کلاب سنگہ محض لارڈ صاحب عرض کرد کہ اکنون فوج انگریزی زیرجا کوچ کردہ بطور
ہندوستان برود زیرا کہ زیادہ ازین آشتن آن در عیا ضرورت نیست و دیگر عملہ و فعلہ
لاہور تاج و فرامبر دار حکم حضور فرود صورت قیام فوج مذکور در سنگ محجب کرانی ملو
وحشت و برہس عجا کلابورست لارڈ صاحب فرمودند کہ تا مہاراجہ دلیپ سنگہ یک بیست
متخص این شرط چارگانہ ذیل نگاشته و بران شرط خود بخوانند و فوج اگر بجا نیاورد

۰ بیان شرط چارہ

شرط اول آنکہ اگر مردم سنگ تاج و ملک انگریزی فوج شرط خود برقد تو بہا کہ در یک فوج طالعہ فوج بود و
و فساد کند جوابی آن نہ مہاراجہ صاحب بخود باطل بہت فوج انگریزی را از لارڈ صاحب گنجی
شرط دوم آنکہ اگر مہاراجہ صاحب بجا نہ آید و فوج انگریزی را از لارڈ صاحب گنجی
شرط سوم آنکہ اگر مہاراجہ صاحب بجا نہ آید و فوج انگریزی را از لارڈ صاحب گنجی

و چون در خزانه لاهور زربود بلند و داون نخواه بر طری سکه بان باغی دقعی و دوا و سکه
 بحساب و از ده روپیه در ماه که از رانی صاحب ندور و چه مقرر کنند بود و سکه بلیط و سکه
 بموجب نامه سابق ایشان میدادند کلاب سکه حکم شده چنان بجزیره کرد که بر قدر نخواه فوج
 در وقت مهاراجه نجیب سکه میافت اکنون هم با نقد باید و بفرجه که در عهد مهاراجه شیر سکه لازم
 شده بود سرانجام شش نیم روپیه باید داد و کسی ندان که راجه میر سکه خلف راجه دیسان سکه
 و عهد وزارت خود ملازم داشته بود و نخواه مقرر کرده آنوقت که چندان نماندست و ده مقرر
 موقوف نمایند کوشی طلایی و یکی با از سکه بان پس گیرند باید دست که کوشی شل و سکه کلاب
 از طلا در و خیاره و در محوطه بیا شد فوج را برای قیمت داده بودند و سکه شش از سکه بان
 از قسم اشرفی طلا میباشد که طرف آن تصویر کدام است خواهد بود مثل و سپهر چهره شاهی که می
 حال قوم نبود و آنرا تیمنا و هم برای قیمت در رشته کشیده و کلوی اندازند و کوشی را راجه میر
 که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دیپ سکه شده بود و نوکر داشته کوشی و یکی با داده بود
 مردم همین فوج او داشته داد و بخرامی آکا کوشی و او نذر الغرض راجه کلاب سکه بر این صاحب
 و او که چون اکنون از سکه امور مخدم دایم بخواه که همه نقد در سر کار انکر نیست این فوج زربخانه
 لاهور موجود نیست باید که بعد ادای نخواه بر طری فوج خالصه زودی بی آن نمایند که
 بجا آوری فوج را بعد با و حبیب لازم است بویند کلاب سکه برای دایم زربخانه چنان بخواه
 کرد که سکه دو کوشی از سکه بان و سکه کلاب و سپهر تصویر بلیط و سکه کلاب و سکه
 آندنی ملک شمشیر و برای سکه و سپهر باقی جواهرت و ظروف طلایی و نقره و داده شود و بعد
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار بلیط و سکه چنان و سکه چهار بلیط و سکه و سکه
 سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باینها و چون در ادای بخواه
 روپیه زکوری نو قفسی را داد و بلنداشی رجب علی از طرف لار و صاحب کلاب سکه درخته نقاش
 زربخانه و طلب بلیط برای لاهور و کلاب سکه در جو این گفت که حبله روپیه زبور و تو بهار و خانه

خدمت لارڈ صاحب میگویم و نیز منشی پیغام داد که نخواه بر طرفی کل فرج را به بند تانوب بمواد
 فساد و فرج نرسد و فوجیکه در برمانه افتاده است نخواه از اسبابا فرستاده موقوف سازد
 کلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دوسه روز بعمل می آرم و دهم پنج سینه
 چهار راجه دلب سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
 باز دید چهار راجه صاحب در شش برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن به کوه شمل
 فرمودند و چون را نیصاحب بنا بر مصلحت برای چند روز راجه کلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
 و سبب در انداز می سرداران مقتصد ضوئاً با خواهی راجه لال سنگه از پنجسیر به غیر با تیر خیز خوا
 سرکار را بهور که واسطه حقوق و باحث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل منی نمود
 لهذا بعد طی شدن جمیع امور بهم و حصول دمجی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
 باز به لال سنگه را وزیر چهار راجه دلب سنگه که او سبب صفر سن از نیکه با اطلاع مذکور
 اگر چه این چنین تلون مزاجی را فی ناگوار خاطر اهلایان سرکار انگریزی شده باشد مگر حسب
 دفعه پانزدهم عهد نامه اول که سرکار انگریزی را در امور خاکی لا بهور بداخلت نخواهد بود
 درین مقدمه غماض فرموده طرح دادند و چون کلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات
 هر دو سرکار بلا هیچک قصور سبب مغفول شدن از عهده جلیله وزارت ملبوس و افسرده طر
 شد لارڈ صاحب از راه قدر دانی و بهم بهشتی خیر خواهی و وفا شعاری راجه مذکور از اظا
 و علاقه سرکار لا بهور خارج ساخته راجه ملک جم و کشیز به حیره ملک کوست سنگه ساخت نیز قرار یافته
 که برای چندی تا حصول طمینان کلی از طرفت سکبان باقی برای حفاظت چهار راجه صاحب
 خاص شهر لا بهور بقدر سه هزار فوج انگریزی غلام آن دو پلش کوره و باقی تر کسواران پیش
 بهند و شش لا بهور جان و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آبه
 در و و جا چا و فی کسپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر دوم در فرید پور و کوشک کلا
 مع بعض کوه کرو و نواح آن در قصبه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر خان کیرمای سرداران ملک دو آبه و دیگر عیالات که در عمل انگریزی درآید اند
رسید صاحب موصوف اب او سردارانیکه که سند معانی مہاراجہ بخت سنگہ نزد خود میدارند
جاکیرمای ایشان در سوز معاف خواهد شد و کسانیکہ سند مہاراجہ مذکورند از جاکیر آہنا بصیقل
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت کہ مال الملک جمع سرداران سکھان کہ در وقت جنگ سہا
ملک انگریزی ضبط شدہ بود اکنون بکل مسترد کردہ شد مگر ملک مال حیدر خوجا مال سکھ تاجہ بلوچ
رسیدن پیر نا بالغش در سرکار انگریزی امانت خواہد ماند و در ہمین جلسہ سردار رنجور سکھ تاجہ جاکیر خود
بلا خطہ صاحب رزیدنت درآمد و صاحب موصوف جواب داد چو کہ شما از بطین کنیز بستید لہذا
و جاکیر لہنا سکھ مجیشیہ حق شما نیست و علاوہ ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را رسیدن
چاؤلی لہر ہیانہ و غارت کردن آن نمودہ اند و رنجور سکھ گفت حاشا کہ من چاؤلی آہنا را
دادہ باشم و نہ اسباب صاحبان غارت کردم راجہ لاؤا و بوقت کہ بخت چاؤلی آہنا را رسید
صاحب اب او راجہ لاؤا در حقیقت بی ایمان بود البتہ او مکتب این امر قیچ شدہ باشد و شما
شریک مددکار او بودید وکیل قومی بر بزرگ بودن شما با او نیست کہ ہر گاہ من چہ جان را بایم
خطی شما بدین مضمون نوشتم بودم کہ ہر کار را فرستیدہ و مال کار لاؤا فرستیدہ باید کرد تا آخر کار
موجب نداشت شما کرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداختہ گفتید ہر چہ با دادہ
من بقیعہ مہتمومی مدد راجہ لاؤا خواہم کرد و رنجور سکھ از رسیدن خط صاحبانکا کہر وکیل
سردار بنال سکھ آلو والیہ حاضر شد گفت من آن خط را از دست خود شمار مانیدہ ام و رنجور سکھ باز
انکار کردہ وکیل کہ اسلمان بود بقیعہ خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقیعہ خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است و رنجور سکھ از حضور صاحب رزیدنت بزم نمود
شدہ نزدانی حاجتہ فقر عرض کرد کہ سبب غن من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ما خوش است بدون سہی ہر کار قصور اسراف و جاکیر من اگر گشت نخواہد کرد و روز دیگر
گشت بقیعہ مع بھر لارنس رزیدنت در شہر رفتہ کلید مکان را جہ دیباں سکھ وزیر سابق را کرد

که در کوه اسکان گشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر ابراهیم کلاب سنگه برادر حقیقی راجه
 متوفا حواله فرمود و بعد راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاہور برای عمل گنجائیده دادن
 فوج انگریز برادر ملک و قلع و دواتیه مذکور همراه صاحبان فوج سندنکویند نایب ابوبکر از قوم
 افغان در قلعه کوش کاگرا بود و عمل نموده علم بغاوت و تفرق را فرستاد فوج انگریزی از هر جا
 طرف قلعه را محاصره کرده بگو بهای پیکان کلاب کار بر قلعه گیان تنگ کرد و سنگهای کلاب بر سر
 قلعه را پراپند و تا سه روز از آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیاسی برپا ساختند تا اینکه نایب
 مذکور مع براسیان پناه خواسته و سلاح بنهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی کوشید ایشان را از بیرون
 قید کرد و اکنون در هیچ قلعاب دواتیه مذکور و کوشستانی عمل سرکار انگریزیست و در نیم راج لار و
 در لاہور در بارعام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود و او را
 و بعد پس در بار راجه کلاب سنگه برای فتن بطرف ملک جوئیاری کرد و اخراج انگریزی
 یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مہاراجہ دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت
 لار و صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و مکریم تمام از سر شدن ملک سلامی استقبال
 مساوت مکان خود نمود و موجب بند گذراندید راجه لعل سنگه سرداران در بار لاہور بیا فتن طاع
 ظاہر از پیشگاه لار و صاحب معزز و سرافراز کردیدند که بوقت رخصت مہاراجہ دلیپ سنگه
 لار و صاحب بیا در در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب جمہ از آباء و اولاد
 برین حضور بیان کردند کہ چون کلاب چون بر منی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
 کرد و بکشد کما حقہ سبزی خود رسید اکنون قیس لاہور را باید که از حیا آوری امور کیہ جوئیاری
 و بر سبزی ملک ریاست شان متصور است سی و کوشش نماید و انچنان کاری کند کہ در برود کا
 سر رشته اتحاد و دوگان ثابت و برقرار ماند قبل از آن کہ لار و صاحب از لاہور رخصت فرموده
 سبزی شکر شود و انکاران سرکار لاہور از طرف مہاراجہ دلیپ سنگه بواسطہ صاحب زور
 آجا حضور لار و صاحب برای قیامی انحض فوج انگریزی در شہر لاہور و رنج است فرمودند

عند الاستفسار سبب آمدن فوج در اینجا عرض کرد که مهاباده صاحب هم تمامی اهلکاران لاهور
 از شروضا و سکهان باغی مطمئن نیستند بل اخیال است که بعد کوچ کرده و فتن کل فوج انگریزی
 جمعیتی از ان فتنه پردازان که هنوز اخراج کل شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات
 شروضا و بعضی مخفی و بعضی ظاہر کرده کرده افتاده اند و فرایم شده مثل سابق ضرری بار نداشته
 و فوج آیینی که در جایست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خلاصه حکم کار
 انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آنحضرت
 ماندن فوج انگریزی در اینجا آنجا احتیاج باغیان اجزات سیکونه شروضا و کردن در برنج کارخانه
 بر کاره جنابه لارڈ صاحب بدین توجہ اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست
 هم پذیرا سازند موجب مزید جنابت و الطاف خواهد شد و بعد از ان که مهاباده صاحب نظم و
 نسق سرکار خود بدین فوج جدید مستقر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک عکاظه
 سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لارڈ صاحب ابرگر منظور نبود که فوج انگریزی در اینجا
 تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاباده دلیپ سکه باشد که ریاس طر و هر ار ایشان این درخواست
 شروضا و بشرا نظر چند که در عهد نامه دومی سندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عکاظه
 اول و دوم را که دارد و بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیست در فارسی
 ترجمه نموده درج کردم تا ملاحظه این عهد نامه اهل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از
 فیما بین بر و سرکار از طرف اهل بیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد **نقل عکاظه**
 اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ پنجم ماه رجب کشته
 مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب عهد نگینی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بوجه سبب
 جنگیدند و در پیش ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاباده و سبب سکه سرکار
 و سال یکبار و ششصد و نه عیسوی عقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
 و میان بر و سرکار موجود است عقد کرد و تا بعد ازین بخوبی فتنه و شروضا و سبب این عهد نامه سرکار

نقل عکاظه
 اول و دوم
 رجب کشته
 و ششصد و نه عیسوی

در سرکار لاہور واقع شود چنانچه بوظیفہ انکاران معتمدین و سرکارانین عہدہ تیار و مرتب
 شد از طرف سرکار انگریزی ایف کار ایصاحب سکرتر گورنمنٹ ہندوستان بمجرع لائسنس
 صاحب جنت نواب گورنر جنرل ہندوستان و از طرف سرکار لاہور بہائی رام سنگھ و سردار
 چتر سنگھ اتاری والہ و سردار رنجور سنگھ و راجہ لال سنگھ و سردار تچ سنگھ و دیوان دینا ناتھ
 فقیر نور الدین برای انعقاد عہد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شرط و شرط شدہ کا
 مندرجہ عہد نامہ اول شرط اول در میان مہاراجہ لپ سنگھ رئیس لاہور و سرکار
 انگریزی ہمیشہ دوستی اتحاد و خاندانہ و گاہی جنگ خواهد شد شرط دوم مہاراجہ موصوف
 ملک دو آبہ را کہ در میان تلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آئندہ کسی از اہل
 ایشان در آن دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعہ ہا را کہ در میان این دو آبہ واقعست بسرکار
 انگریزی تفویض کنند شرط چہارم آنکہ مہاراجہ یک نیم کروڑ روپیہ بوضوئے اخراجات این
 مہم کہ سبب جنگی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کرد و چنانچہ بخواہ
 لک روپیہ نقد سردست خواهند داد و عوض لک روپیہ کہ بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
 کوہستان و حقوئیکہ در میان ہندو سندھ و بیاس و قندھار ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام
 بسرکار کہنی و ادا م شرط پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عہد نامہ بخواہ لک روپیہ بجلد یک نیم کروڑ
 روپیہ مذکور بزو دی نقد خواهند داد شرط ششم آنکہ مہاراجہ صاحب اقرار میکنند کہ تمام
 فوج سرکش ملانہم خود را بخواہ بر طرفی دادہ یک قلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موقوف
 مہاراجہ رنجیت سنگھ صاحب پنجاب خواهند یافت شرط ہفتم سرکار لاہور فقط بیست ہزار
 پلشن پیادہ فی پلشن بیست ہزار سپاہی و دو ہزار سوار لوکر خواهند داشت و سوای
 ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگاہند و اگر عند الضرورۃ قدیمی زادہ از مقدار
 مذکور فوجی را با اجازت سرکار بخواہند از ما بید کہ بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
 شرط ہشتم می شش ضرب توپ کہ در جنگ فہم بود و آن توپ ہا بدست سرکار انگریزی

تفصیل
 عہد نامہ اول

شماره

تاریخ

محل

محل

محل

محل

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض

از شرف و منا و سبب آن بانی مطلق نیستند بل احوال

جمعی از آن فتنه پردازان که هنوز اخراج می ننمایند

شرف و منا و بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند و فراموش شده مثل سابق ضرری ندارند

و فوج آتشی که در خواست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سبب آن کنند و چونکه فوج خلاصه سبب کار

انگیزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آن فوج

ماندن فوج انگیزی در اینجا آن جماعت باغبان اجزای سبب که شرف و منا و کردن درین کار نخواهند

سرکاره جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست

بهم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از آن که مهابراج صاحب نظم و

نسبت سرکار خود بر دشمن فوج جدید معتبر خواهند کرد و آنوقت فوج انگیزی از ملک علقه با

سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لار و صاحب اگر که منظور نبود که فوج انگیزی می آید

تا کل اختیار در ملک پنجاب مهابراج و لیب تنگه باشد که باس خاطر و هر ایشان این درخواست

مشروط بشرف الطافند که در عهد نامه دومی اسناد است قبول و منظور ساختند اکنون نقل علقه

اول دوم را که دارد و بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام خیسنه در فارسی

ترجمه نموده و درج کردم تا ملاحظه این عهد نامه احوال حال بند و مبت ریاست لاهور که بعد از

فیما بین برود سرکار از طرف اهل لیبان سرکار انگیزی بعلل آمده است بخوبی معلوم کرد و نقل علقه

اول که فیما بین سرکار انگیزی سرکار لاهور و میان پنج خیمه حاج رفیق کشته

مشتمل بر شانزده و دوقعه چون سبب عهد تنگی سبب آن که با فوج سرکار انگیزی پیوسته و سبب

جنگیدند و یورش ملک سرکاری نمود و عهد سابق که فیما بین سرکار مهابراج و سبب تنگی سرکار

در سال یکبار و سبب تنگی و نه عیسوی منعقد شده بود و منقض کردید اکنون ضرورت شد که عهد

در میان برود سرکار و صورت منعقد کرد و تا بعد ازین بنوعی فتنه و منا و سبب این عهد نامه

نقل علقه
اول دوم
خیمه حاج
رفیق کشته

در سرکار لاہور واقع شود چنانچه بواسطہ اہکاران معتبر ہر دوسر کار با این عہد نامہ تیار می‌گردد
 شد از طرف سرکار انگریزی ایست کار صاحب سکرتر گورنمنٹ ہندوستان و سیکرٹری سرکار
 صاحب جنت نواب گورنر خزانہ اور از طرف سرکار لاہور بمقامی رام سنگہ و دیگر
 چتر سنگہ اتھاری والہ و سردار رنجور سنگہ و راجہ لال سنگہ و سروا رتھ سنگہ و دیوانہ پٹنا ناٹہ
 فقیر نور الدین برای انعقاد عہد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شرط و شرائط در کتب
 مندرجہ عہد نامہ اول شرط اول در میان ہمارا راجہ پٹنہ سنگہ رئیس لاہور و سرکار
 انگریزی ہمیشہ دوستی اتحاد و خاندانہ و گاہی جنگ نخواہد شد شرط دوم ہمارا راجہ موصوف
 ملک دو آبہ را کہ در میان تلج و بیاس و قشت سبر کار انگریزی دادند آیندہ کسی از اہل
 ایشان در آن دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعہ ہا را کہ در میان این دو آبہ واقعند سبر کار
 انگریزی تقویض کنند شرط چهارم آنکہ ہمارا راجہ یک نیم کرو رو پیہ بعض اجراجات این
 مہم کہ سبب جنگی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کرد چنانچہ چاہ
 لک و پیہ نقد سردست خواہند داد و عوض لکرو رو پیہ کہ بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
 گوبستان حقوقیکہ در میان ہندو سندھ و بیاس و قشت مع ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام
 سبر کار کہنی دادم شرط پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عہد نامہ چاہ لک و پیہ بجلکہ یک نیم کرو
 رو پیہ مذکور ہزدی نقد خواہند داد شرط ششم آنکہ ہمارا راجہ صاحب اقرار میکنند کہ تمام
 فوج سرکش ملائم خود را تنخواہ بر طر فی دادہ یک قلم موقوف خواہند کرد و فوج آئینی موفقی
 ہمارا راجہ رغبت سنگہ صاحب تنخواہ خواہند یافت شرط ہفتم سرکار لاہور فقط بیست ہزار
 پلشن پیادہ فی پلشن بہ تصد سہای و دو وازدہ ہزار سوار نوکر خواہند داشت و سوای
 ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگاہ نہ اندازد و اگر عند الضرورۃ قدیمی را نماز مقدار
 بگور فوجی را با اجازت سرکار بخرند از بابہ کہ بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
 شرط ہشتم کسی شش ضرب توپ کہ در جنگ افتہ بودند و آن توپہا بہ دست سرکار انگریزی

تفصیل
 عہد نامہ اول

شماره

شماره

شماره

شماره

شماره

شماره

شماره

شماره

شماره

نیاگاه اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوہات
موصول از دریای سیلج و بیاس تا سرحد متین کوشه و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد داد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرن مانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد داد بار لاهور سانس
ساان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرج آن ذمه سرکار انگریزی خواهد داد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذنب باشند کان آنجا ملحوظ بسرکار انگریزی خواهد
شد شرط یازدهم دیار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکایا و غیره باشند کان ملک و
بدون اجازت سرکار انگریزی لازم خواهند داشت شرط دوازدهم راجه کلاب سنگه
رایست آن ملک که از وقت بهار راجه که کنگه نزد اوست و هم بسبب آن ملک که
بعد نوشته شدن این عهد نامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصاحبه گنا نین خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهد نامه
در میان راجه کلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر کدام
امر خیامین والی لاهور و راجه کلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طریقین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه اهلایان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون متعلق و اجازت
سرکار انگریزی تبدل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی خانگی
دیار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مجازا
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد و ثواب کورنر جنرل بهادر ایز راه
خیرخواهی و بهو خواهد به شان دست انداز خواهند شد
و بنا بر نیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در کتب لدیه تشریف فرما شد

شک
شک
شک
شک
شک
شک
شک
شک

تشریف فرما شده در بار عام گردند و بعد ملاحظه چادنی جدید مقام جالند هر طرف کوشید
 نهضت فرمود و نقل عهدنامه دوم مرقوم است و چهارم باج سه گانه
 بنیامین سرکار انگریزی و رئیس لاهور شکرپشت و دفعه چوبی بالابو

درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات چهاراجه صاحب
 حرست امرای دربار و شهرتانو گردنبار شدن فوج جدید از نواب کور و نخل بیاد فرمود
 نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در میان این عهدنامه شکرپشت
 دفعه تحریر در آید نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده و ریاست نمود

تفصیل دفعات بستگانه که در عهدنامه میبندند

دفعه اول لار و صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب
 خواهد داشت امور خواهند فرمود و بعد ماه دهمبرشته اعلی سوی که درین مان
 فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستن فوج خود خواهند کرد و دفعه
 دوم چون چهاراجه دلب سنگه بر حسب خوشی خود درخواست نصب فوج انگریز
 در شهر لاهور کرده بود لهذا اعتراضات چادنی فوج و تباری مکانات برای انرا
 دمه چهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرجی که از نگهداشتن فوج
 مذکور در سرکار انگریزی بعینه چهاراجه صاحب از ادا دام خواهد داد و دفعه
 سوم چهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نو گردانیده اطلاق آن لوکیل انگریز
 میکرد و باشند فوج چادنی در سیاد مذکور چهاراجه صاحب فوج خود را
 نو گردانید و از آن بعد که شش سیاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهند
 و دفعه پنجم حقوق جاگیر داران که از خاندان چهاراجه بنیت سنگه و کبرک سنگه و شیر سنگه
 تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند نمود و جاگیرهای کسانکه در ملک و آیه مفوضه
 خواهد بود تا حین حیات او معاف خواهند ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل

عقدنامه

دفعه اول

دفعه دوم

دفعه سوم

دفعه چهارم

دفعه پنجم

دفعه ششم

که در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کارکراران مہاراجہ صاحب در آن اعانت
 در کنند و دفعہ ہستم سرکار لاہور را بر قدر سہ باب از قلعہ نای موقوفہ
 سوای ضربہای توپ در کار باشند از اطلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض از آن
 اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاہور خواهد رسانید اگر کار لاہور
 فروخت آن سہ باب جای گیرد ہشتہ باشد بفرود شد مانعت آن نخواہد شد بلکہ سرکار انگریزی
 درین امر مددشان خواہد نمود و دفعہ ہشتم از جانب ہر دوسہ کارکن
 و کشتہ مقرر کردہ شوند تا فریقین جد و دملک موقوفہ را تعیین کرد و در مینقل
 عہد نامہ فیما بین سرکار انگریزی و راجہ کلاب سنگہ شکل
 برودہ شرط مرقومہ دوازدم مارچ ۱۸۵۴ شہ عبتا بخ و دوازتم
 مارچ سنہ مذکور بنواب کور زجنرل بہادر از لاہور بطرف امرت سرتر شہ فرما
 شد و در انجا رسیدہ کلاب سنگہ را خطاب مہاراجگی داد و رئیس ملک جو غورہ
 بالاسقتلال ساختند و ہما نجا این عہد نامہ مضمین بدو شرط فیما بین سرکار انگریزی
 و مہاراجہ کلاب سنگہ مرتب کرد و بدو شرط اول سرکار مدوح مہاراجہ کلاب سنگہ
 و اولاد او را کہ دگور باشند تسللا بعد نسل تمام ملک کوہستانی کہ جانب مغرب او می
 و طرف مشرق رود سندہ و قسمت تقوین کرد و این ملک یک حصہ است از آن
 ملک کہ مہاراجہ دلیپ سنگہ در سرکار انگریزی تقوین نمودہ اند شرط دوم در حد سر
 این ملک امین و کشتہ برای تعیین شد و آن کہ در مہاراجہ کلاب سنگہ در سرکار انگریزی
 مقرر شود شرط سوم آنکہ بعد من این ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بھناد و بیج ملک
 روپہ نانک شاہی در سرکار انگریزی و ادون قبول کرد و بمثلہ آن بیت و بیج
 ملک روپہ قبل از ماہ اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواہند کرد و شرط
 شرط چہارم آنکہ جد و ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بن اطلاق سرکار انگریزی تبدیل نمایند

و

و

نقش

یک

یک

یک

یک

خواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دربار لاہور و مہاراجہ
 کلاب سنگہ واقع شود و مہاراجہ مذکور آن مقدمہ را در سرکار انگریزی
 رجوع نماید درین صورت ہرچہ صاحبان انگریز بخیر کنند مہاراجہ مذکور را قبول و
 منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او و فرزند
 می کنند کہ اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابلہ کدام دشمن در ملک او شدہ بکدام
 سمت بروند و میان سح فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواہیم شد شرط
 ہفتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ کدام انگریز و یا باشندہ ملک
 امریکہ و غیرہ باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی لازم نخواہیم
 شرط ہشتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ شرائط پنجم و ششم و ہفتم
 سند رجہ عمدانہ اول کہ فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاہور شدہ است
 منظور خواہیم و ہشت شرط ہفتم آنکہ ہرکدام دشمن بر ملک مہاراجہ صاحب
 حملہ و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواہد کرد و شرط دہم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ
 برای تنظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کردہ اند کہ در ہر سال یک ہفت
 و دوازده عیش کہ از موسی آن شال می بافند و سہ زوج و دشاہ نذر سرکار موصوف
 خواہیم کرد فقط و سبب دین قیام فوج انگریزی در لاہور شاہراہی بر بعضی جہت آمد و رفت
 کردن ہوازی صاحبان فوج و توخانہ تیار شد و راجہ لال سنگہ وزیر ایشیاطال خان و سلا
 مہاراجہ صاحب ملک و سبب باطل اموال خود کرد و یک اخبار نویس جو کہ وطن مقیم و بجا
 مہاراجہ کلاب سنگہ است مقرر نمود تا احوال شمار و زنی آنجا بجنواری صاحبہ نوشتہ باشد
 و ہیکل سنگہ سرکاری شہنشاہ و کاتب بصفہ و کالت مقرر گشت و بیست چہارم راجہ
 ضلع لالی سنگہ جاگیر چہر سنگہ کالیوالہ کہ در جنگ اخیر شہتہ شد و سرکار انگریزی ضعیف کرد و
 و راجہ لال سنگہ در ہر بلوچ یک ششی راجال و ہشتہ دیگر شیاراکہ در سرکار لاہور و لاہور

داشت و دیوانا بود بسیار شاد و گه گاهی برای بند و بست سرحدات چشمت
 و جان لاریس برادر میر لاریس اجنت که در دوا آب کشته شده از چهار حجره را معرفت صاحب
 محشر شاهی طلبید و در مسیت و چهارم ماه مذکور لاریس صاحب در لاله بیایه تشریف
 در بار عام نمود و در کمان نوی عزت و جمیع راههای آن نواح را ملازمست خود مشرف ساختند
 و نسبت راجه پشایدار شاد و شد که امانیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری وی و سر دست
 شاه بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در شکر انگریزی
 پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدرتی ملک هم بجای وی حسن خدمت
 بر راجه مذکور عطا شد و حضار در بار عرض کردند که راجه لا ذوه که با فتح سکمان شریک شده
 با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سبزی اعمال خود رسید و راجه
 که در جنگ شریک سکمان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرید کور شاهی را بر عجلت
 خطاب را جلی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رؤسای بکلیه وی حسن خدمتیکه از
 ایشان در بنیم نسبت سرکار انگریزی اجل آمده بود و با حق خلعت و خطاب معزز و ممتاز شد
 و در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکمان که در جنگها
 بدست افواج انگریزی در آمده بود و در سطر کلکته بموجب حکم لاریس صاحب
 ببار در دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بمحله آن دو صد و شصت ضرب را بباران فوج
 انگریزی از سکمان در جنگ انزع کرده بود و نوی و شش ضرب راجه غل شدن
 فوج انگریزی در لاهور عند اطلب مهابه راجه دلیپ سنگه را بدستگاه لغت شد که در جنگها
 از راه خشکی روانه کلکته شد و در شاهی ماه بهر شهر شرفی از دلی و اگره و آله آباد و کانور
 و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در میدان وسیع بترتیب صف صفت استوار میکردند
 و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن تلبز و صنایع و لشکر برای تماشای آن توپها
 میشدند یکی از صاحبان انگریز با واز بلند میگفت که دو صد و شصت ضرب توپ از این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروز پور و الیوآل و سو بر وان در
 مدت شصت روز از سبکان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاہور بعد از صلح
 و کسی را از دیدن و نزدیک شدن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکند و ملک بخوبی ملاحظه
 میکنند و اکثر مردم کتبه بر نوپ را میخوانند و نقل آن میکردند و همین طریق و وضع این
 توپها را بجلگه بردند و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشبیه این توپها
 شهر بشهر از لاہور تا جلگه ملک تالیدن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کفنه
 مردم باراری و ابل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهمه
 آگاه و مطلع بودند غلبه سبکان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشاهد این توپها
 دریافت کردن مضامین کند با که بر بر یک نام چهار چرخیت سنگه و کیرک سنگه و سرکار خالصه
 در این توپها در نظم و ترتیب است دریافت کنند که سر اسر غلبه و نصرت فوج انگریزی میسر است
 و عوامی همان درین جنگ باشند و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سر اسر دروغ و
 بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اقبال و الوف زکا دان کار می
 و خلاصیان و غیره عمل و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و صاحبان
 هزار بار و پیسر کارگینی بصرف درآمد کونند اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریز
 در لاہور بسیار من امان بلاہور و اطراف حاصل شد مگر زمره سیداران و مالکداران بدر حیات
 حال ضعف سرکار لاہور در ضلوع و اطراف آن سر شورش داشته بودند باری بعضی
 بحسن تمیز خبر میدادند و این فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد و در ضلوع
 و اطراف دور دست موقوف گردید و هیچ رعایای ملک چهار چرخه و لیب سنگه و چهار چرخه سنگه
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از اینها آئینہ تردد و کشتن خواهد کرد از دست
 فوج انگریزی سزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
 عامل سابق معزول کشمیر نائب چهار چرخه کلاب سنگه را بعد از صلح و نوشتن عهدنامهها

توپهای سکه‌ای که از لاهور گنجینه رفته اند و از قلم آهنی بر بریک توپ کیده
 و شش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای بریک اقسام مکارهای طلا
 و رنگ بزرگ نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجمله یک توپ خاص مناجات
 و یک سکه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول کال بهای نظم قوی طالع
 شاه رنجیت سکه همه ملک را زیر کرده چون شک که شک شهادت عالی مکان که در آن
 کوران بود و در آن فتح جنگ شد در زمانی تیار که بحجده صد و بود شتا و دوجا
 جمع در این توپ شد رای سکه که در جاف نشانیست او بید رنگ بموجب صلاح لاله
 جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستخط گرفتار گیر تاریخ پنجم ماه ما که نسبت به ۱۸۸۸
 و سواي این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم حوادر باجان
 و در او حال تیغ کهن دارم حذر کن ای رفیق از من که آتش در دهنم که قطع ای
 پند یک بار در کشتی و پرست خود یکانه از در دمی و شیر زادی جنگ
 ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفه جنگ شاستر
 السنوی هشت کوه شگن بوزن یکصد و ده من کوله بمقدار دهن بابت نصف را کوله
 وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتا هولی طول سیال لاله در
 ۱۳۴ دی بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری کال بهای
 نظم سکن توپ بهر بلی رام با نقش کتبه شست و نصرت نام ضرب آتش نشان
 و برون شاستر صبح ۱۵۱۱ از دودا چون شام سبت ۱۸۹۲ کتبه توپ پنجم بفضل کال
 سهای از حکم پادشاه رنجیت سکه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بلی با بنام جواهرن کارخان
 صوبه سکه ساخت دار السلطنه لاهور سبت ۱۸۹۸ درخت سرو در شست سکه کتبه توپ
 ششم بفضل سری کال پور که جی از حکم رنجیت سکه پادشاه بهادر بلند اقبال سکه کمی
 کارخانه دار السلطنه لاهور با بنام جواهرن سبت ۱۸۹۲ عمل پیران بهادر سکه کتبه پنجم

شعبه

شعبه

 به
 بجای از سوار
 در آن بود

شعبه

شعبه

شعبه

شعبه

شعبه

بفضل سری کال پور که جی مهاراجه بخت سکه بیا در دام کله و سلطنته سری مهاراجه صاحب
 از هراج بد ضرب موسوم شمع بان حسب الامر اقدس در شب ۱۸۹۲ از سال اجه کبراجیت با تمام
 صاحب رطوف طرت فاطون فطنت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر رنجیه شده
 کتبه توپ ششم برین توپ چیزی در شاه شتری نوشته است کتبه توپ
 پنجم فضل کال از حکم پادشاه بخت سکه بیا در بلند اقبال توپ شش بان با تمام جواهر
 کارخانه صوبه سکه دار سلطنته لاہور شب ۱۸ درخت سردانچ سکه کتبه توپ
 و پنجم فضل کال از حکم پادشاه بخت سکه بیا در بلند اقبال توپ بام بان با تمام جواهر کارخانه
 صوبه سکه ساختار سلطنته لاہور شب ۱۸ درخت سردانچ سکه کتبه توپ یا زو و پنجم
 بفضل سری کال پور که جی مهاراجه بخت سکه بیا در دام کله و سلطنته سری مهاراجه صاحب
 بد ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در شب ۱۸۸۵ از سال اجه کبراجیت با تمام جواهر
 از رطوف طرت فاطون فطنت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر رنجیه شده
 و واکرسم بر حسب حکم حضور فیض کجور سکه صاحب تاج خالصه پادشاه بخت سکه
 دام اقبال با تمام سیان قاجار شش قلعه مبارک لاہور توپ دیوان لاله مونی رام و دام ایل
 تیار شد شب ۱۸ اسم توپ شمع جل محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بفضل سری کال
 پور که جی مهاراجه بخت سکه بیا در دام کله و سلطنته سری مهاراجه صاحب هراج در شب ۱۸۸۵
 از سال اجه کبراجیت بد ضرب موسوم لبلا بان حسب الامر اقدس علی حضور انور
 در شب ۱۸ با تمام صاحب رطوف طرت فاطون فطنت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب بهادر
 و عید کا بحسب خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدح بهادر رنجیه شد کتبه
 توپ چهار و پنجم بفضل سری کال پور که جی مهاراجه بخت سکه بیا در دام کله و سلطنته
 سری مهاراجه صاحب هراج در شب ۱۸۸۵ از سال اجه کبراجیت بد ضرب موسوم لبلا بان
 حسب الامر اقدس علی حضور انور در شب ۱۸۹۲ با تمام صاحب رطوف طرت فاطون فطنت

سنتی

سنتی

سنتی

سنتی

سنتی

سنتی

سنتی

فلطون بنان شیرشوالیر جنرل کورث صاحب بباور و رعید کا بحسن خدمت فضل علی کال
 شاکر و صاحب مدرج رنجیر شد کتبه توپ پانزدهم ارب سہائی و سہم
 رانوب سنگہ کل تیار شد کتبه توپ شازدہم نظم است این توپ اردو کا
 دمان از دم خود شزار برق نشان بیک آواز خود کند ناکاہ بجکت و شن چود و خوش
 سیاه پنی نقشیج فطرت چو جنگ زین سبب نام گشت تضرعیک در عہد پادشاہ نجیب سنگہ
 بہادر توپ سردار جلال سنگہ شہزادیہ باہتمام منی و مایعراست شد علی ای سنگہ توپ بہادر و سال کثیر
 و شمسد و شتا و ہفت اتمام یافت کتبه توپ سہم فضل سری کال پور کہ جی اورنگ زیب
 پادشاہ بہادر و اقبال توپ شوکی کارخانہ دار السلطنہ لاہور باہتمام جابر علی شہنشاہ علی سہان
 سدھ سنگہ کتبه توپ سہم ضرب رام بان فضل سری کال جی عہد پادشاہ حمزہ
 جی کتب کرن دوران مہاراجہ اوجہراج نجیب سنگہ بہادر و خطہ اندک مقرب بار کاہ سلطان
 توپ نہ نو کاہ طاس خاص خافانی سردار خوشحال سنگہ رنجیت کپڑا و شمسد و نو و چو کپڑا
 مطابق کپڑا و دود و صد و چاہ و چار بجری باہتمام باکی خان توپ ریز تیار کتبه
 توپ نو ز دہم اول برین توپ قدری از انگریزی کنندہ است نظم فضل کال
 و لطف کوبند سنگہ و از حکم شانزادہ کونو نہال سنگہ شد توپ نو طایفہ جنگ شد پسند
 منصوب توپخانہ جنرل تیج سنگہ ضرب سورج کمی ساخت لاہور سنبت ۱۸۹۴ کتبه
 توپ سہم فضل کال نظم از فضل کردانک و لطف کوبند سنگہ و از حکم پادشاہ بہادر
 نجیب سنگہ نظام شد توپ توپار عدد و کوب دو دربان منصوب توپخانہ جنرل
 تیج سنگہ ساخت دار السلطنہ لاہور کارخانہ صوبہ سنگہ سنبت ۱۸۹۵ کتبه توپ
 بسیت و یکم فضل سنگہ کال پور کہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام مکہ و سلطنت سر
 مہاراجہ اوجہراج ہذا ضرب موسوم اندر بان حسب لامر شہزادہ اقدس در ۱۸۹۲ از راجہ کپڑا
 باہتمام صاحب اسطوفطرت فلطون فطنت موشو شوالیر جنرل کورث صاحب در رنجیر شد

کتاب توپ مبین دوم برین توپ که از آیین است اندک عبارت هندی کنده است
 کتاب توپ مبین سوم برین توپ آیین چیری از حروف انگریزی نوشته است
 کتاب توپ مبین چهارم نسبت ۱۰۲۰ فتح حضرت مرتب ساخت توپ پاژده
 مثال برین رد سالی آیین ملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی شاهی
 کتاب توپ مبین پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ایچ
 سهای سکر راجه سویت سنگه کتاب توپ مبین ششم فضل اکال پنجم
 پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان بابا تمام جواهرل کارخانه صوبه گجرات
 لاهور نسبت ۸۸۸ کتاب توپ مبین هفتم اول چیری در شاستری نوشته است
 اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ نسبت ۱۸۷۲ کتاب توپ
 مبین هشتم برین توپ نام عبارت انگریزی خوش خط کنده بود که مبین توپ
 مبین نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سلطان بهادر کنده است
 کتاب توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
 توپ جوالاکی کارخانه دار السلطنة لاهور بابا تمام جواهرل نسبت ۱۸۹۰ اصل سیران
 کتاب توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
 توپ خالصه لیسند کارخانه دار السلطنة لاهور بابا تمام جواهرل نسبت ۱۸۹۰ اصل سیران
 کتاب توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ
 در کارخانه صوبه گجرات دار السلطنة لاهور نسبت ۱۸۹۰ تحت تیج سنگه کتاب توپ سی و سوم
 برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتاب توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از
 حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور بابا تمام
 جواهرل نسبت ۱۸۹۰ اصل سیران سد بان سنگه در تحت تیج سنگه کتاب توپ سی و پنجم
 فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نمیشد کتاب توپ سی و ششم

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

از فضل گردانک و لطف کوبندنگه از حکم پادشاه بهادر خجست سنگه شد توپ نو تیار
 حد و خوار بهرت بان منسوب تو چانه سرداچ سنگه سببت ۸۹۰ که مظهر توپ سی
 به قسم بفضل سری اکال پور که جی ضرب رام بان بهادر پادشاه حجه جدی شتر زان کن
 دوران چهار حجه و بهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حب احکم مقرب بارگاه سلطانیه
 درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سبب کپزار و ششصد و نود و پنج کپور اجیتیه
 یک هزار و دویست و پنجاه و چهار پجریه با تمام باکی خان توپ ریز تیار کنانید لقمه توپ
 سی و هشتم برین توپ چیزی بختابندی کنده بود که چندان مشکوک بود که خوانده نشد
 بنده سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی
 کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی درین
 باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مرم معتبر و ثقات بساعت سیده
 کوبنده راجه تو چیت سنگه وقت فضا کردن زمعه به بطریق امانت و سرکار انگریزی داشته بود
 بفضل چهار حجه کلاب سنگه برادر راجه متوفی مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
 آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در بقا و پنج لک و پیه بیوض ملک
 کوبستانی از چهار حجه مذکور طلب میداشتند حجر اگر گرفتند و مشهورست که هرگاه چهار حجه
 شیر سنگه در لوبو ای سکهان کشته شد چهار حجه دلیپ سنگه را بر سندر ریاست لاهور نشانید
 و الله صاحب لوبو خا از اختیار کردند زیرا که چهار حجه مذکور صغیر پس است و انصا خیه بانی لال سنگه
 برادر حقیقت خود را از چهار حجه دلیپ سنگه ساخت اجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
 در پی دفع بهائی لال سنگه کشته آفراد را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر کرد و حقیقت
 در وقت جنگ سکهان با فوج کشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب و در قریه
 در سبب لایمانه و غیره وزیر بود و در سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
 می کنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف تسلیم و بعضی اضلاع و حلاقیات

که در عمل لاهور بود و قریب چهار دینی له بیایند و فیروز پور واقع مثل علاقه برسی و دهرم کوٹ
و کوٹ عیسی خان و قلعه کهو که در هر ی پش است فیما بین بکمان و مردم سپاه هر دو چپا و
انواع فساد و جنگها بر پا گشته نوبت بکشت و خون میرسد بنا بر آن مستررات وقت
که حاکم کل علاقه له بیایند و غیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب کونز جرنیابا در کونسل
رپوژت نموده راسی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهار دینی له بیایند این
طرف تلج و افند و جمع آنها را انداز پنج ملک و پیه نیست اگر کدام صورت و تدبیر از دیار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار را اگر میخواهد بطور نقد و سناجری در عمل سرکاری
بیاید تا آمد و رفت بکمان علاقه لاهور در عمل سرکاری با کل موقوف و مسدود کرد و تا هیچگونه
قضیه فساد نشود و گویند جناب لارڈ صاحب احسان ای کشن مذکور نموده بدر بار لاهورین
حال انوشه استمراج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بین طور که سرکار لاهور خواست معوض
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا از خروج آن سال لیسلی از سرکار مذکور گرفته بشد
را نصیاحه والدہ رئیس لاهور در جواب آن جنور لارڈ صاحب نوشت که نظر بر کجایی اتحاد
قدیمه که فیما بین سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه یکیشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنا بر مصلحتی که بدان ایارفته است بجان دل اضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بکشد
و در عمل دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه بهم درین امر اضی کرد و زیرا که سن بالغین مدو
رخصه فوج مذکور است یار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خود سر می آن بجان صاحبکم
ظاہرست و در میان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که انصیا ~~بدریافت~~ علاقجات
در سرکار انگریزی رضیت در کمال عنظ و غضب و محبت اتفاق در میان قب لا و ~~لاهور~~
و کند خیف بها در برای ملاحظه چها و فی کتب له بیایند و فیروز پور و بم بخت نظام معابر
درای سنج ضسکه سابق مرقوم گشت جریده شریف بردند بکمان را یقین و اتقند که هرگز
حاکمان جلیل العدر سرکار انگریزی جربا جازت و ستر ضای بر نصیاحه برای عمل دخل و

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال او را بدین
 یکبارگی زیاد از معیت هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین دیگر آلات حرب و عمل هر کاراگر نری
 آمده جنگ کردن شروع نمودند و بفرهفت غاصد و شتابت عهد شکنی با وجود جنگیدن در این زمانه و جنگ
 مردانه در جنگ نبرست یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلیسی در لاهور فرستند
 را می را که با انگریزان ساز و دار فتن کنند و سپهرش را بر داشته و دیگر برابر ریاست لاهور باشند
 که بر بر و امر که اندیشیده بودند قدرت یافتند و از هر طرف حاکم خاسر کردند و نیز گویند که
 سکمان از فوج خالصه بعد جنگ دوم با سوم که مغلوب منبرم شده بودند خیال کردند که سبب جنگ
 و نپایایی مردم در واقع ستر برایشان کشتن است بهر صورت که ممکن باشد رفته انصاحب را
 باید کشت پس پنج سوار سکمان بدین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشتن در میان حلقه
 بسیار صاحبان انگریز بود اول با و از بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کار می ایتم
 و آخر انصاحب را شناخته دو سوار برق و از بروی پورشش کرده بصره بهای شمشیر حصار
 کشتن را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول کردند اگر این حال و محیست را در حالت
 کیستگی این فرقه تعبیه نیست و سابق ازین اکثر سرداران سک که در مقام امارت سر که جامی تیره و
 پرستگاه سکمان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فروگاه لشکر خشیست سک که بود و آخر فرقه
 رئیس فکیر آزاد را ریاست خود ساخت و طاعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تموریه سکونت میکرد
 و در میان این همه سر لاهور فاصله نیست پنج گروه است مردم شب مانده از امرت سر لاهور
 میروند و چهارونی که سپیده و فروز پور بر دو برکناره شش قریب و فتنه و دریای مذکور سر حدل
 سرکاراگر نری و سکمان است و فاصله در میان له سیانه فروز پور چهل و چکر است و ملک پنجاب
 در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب است
 ستلج است دوم دریای بیاض سوم راوسی چهارم پنجاب پنجم جلم و در میان این پنج دریا
 چهار دوات اند در میان دو آب شرقی که در میان ستلج و بیاض واقع است چهارونی جا باشد

کتاب
تاریخ
ایران

قرار یافته و در دو آینه دوم که در میان دریای بیاس و راوست شهر لاهور و چهاونی نامی
واقع و از آن زمان که فتح انگریزی در آن ملک فتنه است و کم آنجا از اهل حق و بارش
بر داشته بودند یکی سبب اینکه در سبت و یکم مارچ ۱۸۴۶ عیسوی پیرهای گورو و لایبی که در آنجا
قلعه لاهور بر حفاظت شهر تاده پره میزدند که در آخر روز گاو آن از چراگاه برشته یکبار
قصد رفتن در شهر کرد و یک کس گوره که بر پره خود مسلح استاده بود گاو آن از رفتن بیعت
اجتماعی مانع شده تا مردم آیند و روز در میان همواره بدن جانوران ضرر رسد چنانچه یک گاو
بلا قصد اراده از دست و کشته شد مردم شهر که همه نبودند و دکانها را بند کرده ماده بلوا
شدند محیر الارش اجنت دومه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری از شر و فساد باز دارند آن اهلان از هر چهار طرف بر صاحبان شک و دنیا خیمه حسد
اجنت و یک کپتان از شک فی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف بر داشته بر یک کپتان
و پس آمدند و فوراً اجنت سواران انگریزی برای نزدیکی و گرفتار کردن بلوایان در رسید
صاحب اجنت مقتضای انشندی عمل فرماد و کار فرموده سواران الکفته فرستاد و بقالا از
از دور رسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خودشان نمایند زیرا که نزدیکی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران در بار لاهور کسانی که سبب بلوا
شده بودند بضرر شلاق و هم بصفه و اخذ جرمانه قرار و اقسای تنبیه و گوشمال ساختند و سب
بلوای و م این شد که بعضی سپاهیان سلمان کپ جالند برای متوکلین کید و دکان
بقر قصاب فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب اجنت اجازت خواهند
صاحب صوف اجازت آن داد که بان باشند جالند بر این بسیار ناراض شده حتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب را غلام خویش دهند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجا است زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارا چه سود و گناهیست
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایبی بر ضرورت کمان گورهای

بیان
و

سبب عدم منظوری در خواست افروخته و در خشم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا
 حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقامشان فراموش
 بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشتند سواران سالانه اگر چه
 در سده بوجبایای صاحب کشتن آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند
 باقی بلوایان که کجیته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقصر قصابان چنانچه
 جالند بر مقرر شدند و گوشت گاوینی تکف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز کوبیده برگاه
 لار و صاحب بهادر در امرت سرتر تعریف بر دزد کلاب سنگه میثا ده گوشت گاو و در میان
 بازار حبش سواران کوره و لایبی بهر کلاب لار و صاحب معدوم بوجب تصب بهر غب
 بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشد و خصوصاً لار و صاحب
 حاضر گشت و آخر عند اطلب حاضر شده عرض کرد که در نوبت ماسکبان گاو کشتی بسیار
 ممنوع است مقتضایان مادرین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا بپزد
 و حبس است که بشرط داشتن قدرت کشته گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و اینست
 از قدیم پستگاه سکمان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و کبریم و لهذا امر کرده اند
 نوبت ما باشد و آنجا دیدن نمیتوانیم لار و صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست و محافظ
 هر است خصوصاً پاسداری مذہب و دین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که
 شما شکایت آن کردید در خیابان جویری محل آمده زیرا که غذای مردم ولایت با کشت و از کار
 کشتی بسیار و لایبی در زود داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد و اگر گجای گوشت گاو گوشت بز و میش
 از سر کار بروج و لایبی عنایت شود قباحی نثار دارند و شاید این قدر بز و میش سفر و مهمان گاه
 میرسد و علاوه دو چند سه چیز صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و در مذکور عرض کرد که
 بهر سانیدن آن تقبیر از زمان نه بنده است بر قدر که در فوج ولایت متعینه امرت سرتر
 خواهد شد و آن بنده هر روز خواهد رسانید لار و صاحب فرمودند ازین چه بهتر بنایند

و کلاب سنگه حکم لار و صاحب سنادی در باب افتخار کاوشی و شهرت سرشد گویند بعد از
یا و روز سنادی مذکور شخصی کشمیری سلمان کا و پادشاه خودی که چون این خبر را
شد حکم بنوا و شبیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد سنادی حضور در ملک این ابر شده خلاف حکم
حضور نموداری سپارش بعض از تاجران عمد کشمیر قصورش معاف و حکم بفرستادن
از آن سنادی چنانچه کشمیریان برای حفظ آبروی مقوم خود در جوانی را داخل سرکار
و از آن روز مردم راجه کلاب سنگه کلمه برایش را بقدر حاجت در محبت سواران و پیش کور
و لایق میرسانند و میت آن از سرکاراگریزی می افتد و در میان کشت سیاه و
از سنگی فوج لاهور و در عهد محاربه راجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور
زبان کسی که سالها سال در لاهور بود شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار پیاده و
توچانه را از وره و سلاح و غیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که وقت
قواعد در پیش های پیاده و محبت سواران او در میان سبب فادان شجاع افتاد
سالم محفل مشافشان نظر تاشانان خیر کی میکرد گویند هرگاه کنانش صاحب باره
تاشانین شاه شجاع الملک بخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد و تاشانی او که
ایشان مع افواج اگریزی و توچانه و لاهور افاد رنجیت سنگه که در آتریان بقید حیات بود بسیار
دوستی و اتحادیکه با سرکاراگریزی می داشت کنانش صاحب رانج نامی فوج همراهی تاشانی
لاهور قیام نموده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و افسران فوج پرست درجه و رتبه
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دل نمود و درین وقت که روز ملاحظه سپاه اگریزی تاشانی
قواعدشان کرد و روز دوم سپاه خود را از محبت سواران و پیش های پیاده و توچانه
صاحبان اگریزی را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج می گفتند که زرق و برق و ردی سپاه پیاده
صفائی و شغاف ساز ویران سواران و چالاکي مردم توچانه لاهور بوقت ملک و نوازندگان
و در دیگر طرف قواعد برابر فوج اگریزی بود بلکه در بعض امور بخت و شش بر فوج اگریزی

میر بود و چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف استیلا فوج سکبان نمودند و رئیس فوج
 از پس استند و مال اندیش بود با عتاد این فوج خود کاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نموده
 ویرا که او خوب سید است که در اصل و نقل بسیار خرق است و درین زمانه تدبیر جنگ پادشاهی همزمان
 بر اهل ولایت ختم است که ملاحظه کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
 و ردی و آموختن قواعد و شکل ذی نیاز کند ولیکن بوقت جنگ بر گزایداری مثل فوج
 انگریزی نخواهد کرد زیرا که همسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سپه سوار و بعضی
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ستاده میشوند و ذات خود با حریف جنگند و سپاه
 با تدبیر بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش دانی عادی بر امور جنگ در تبعیت
 افسران خود میباشد و فوج جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
 فوج خویش از جزیلان و کرنگلان و دیگر عمده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر میروند
 می استند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پادشاهی جنگ
 صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه سید اندک مایان در ملک غیر مستقیم اگر خسته
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشنده کردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است
 خواهد شد و بجم باعث ننگی در قوم و ملک منظور لهذا گشته شدن خود در رزم برادر تیر
 و اسلحه میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و نشاندست بختین میداند که مرگ بی امل
 نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
 کرد و اگر گشته شویم قسم ما حکومت خواهد کرده و در صورت عین و گریز در میان قوم و بچشان خود
 از بخا تا بولایت دامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
 خواهیم افتاد و جزیلان سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ گشته اند
 خود کرده و بجو اسس گردیده سر رشته تدبیر و چنانچندین سپاه را از دست سید میبندد و در آن
 حمله و غلبه حریف موت خود را بیقین دانسته پیشتر از سپاه فرار را برقرار نمیکند و فوج هم

بنسبت اهران خود نماگزیر راه کریمی یابیند و بمقام از حال آرسکی فوج نواب قاسم علی خان
 بنسبت مقام مرقوم میکرد و یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خیر خود رئیس
 بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام مونگیر مستقامت زید
 و در آنجا که کین خان نامی از سی راجزل فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراسته کرده
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و فنکب زنی و توپ اندازی و مهم از دوری
 ساز و براق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوائی که کین خان مذکور چنان
 تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و به به دست بلکه در کثرت زارند پس عذر
 و پندار با ایلیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوفتی
 بود و بنسبت ایلیان آن سرکار این چنین ایست کلاز یافته بود و باجمعه چون بقتله طول کشید
 و اراده جنگ مصمم نموده شش ده تله لار و شش کور نیز جنرال آرمینان که دوست قاسم علی خان
 بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوشی تجارت کینی در شهر رفته و بعد مساوت از آنجا
 در تکر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد. خان مرقوم بعد تقدیم لوازم ضیافت کرد و این
 مقامات قواعد فوج خود را مرقوم نمود و گویا بعد دیدن تمامی فوج و توپخانه او
 بشاگرد قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شکب زنی و هدف انگنی بسیار تشریف کرد
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستی و
 مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما همه وجوه خوب آراسته و تیار است این
 سپاه بر دیگر میماند وستان که افضل مستند غالب میوان شد کونای عتاد این فوج زینا
 مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز ناآن عهده بر آنجا امید شد و اکنون شوکت اعتبار
 ریاست شما بنسبت دیگر سرداران هندوستان است مبادا که از جنگ گردن انگریز
 آزار باد و بیایا مردم بر قد که خسته باشد در مباحثه و محبت بکنند با فوج مقابل نماید
 قاسم علی خان که در نشاء غرور و پندار باغوائی از سی مذکور از پس مدعوش بود و نصیحت کرد

این فوج
 بسیار
 خوب
 است
 و
 در
 جنگ
 بسیار
 موفق
 خواهد
 بود

را که محض از راه دوستی او را کرده بودند نشود که مبارکی شروع جنگ کرد و از فوج انگریزی
 در چند جا شکست فاحش خورده که بزبان در صوبه او ده رفت و از نواب شجاع الدوله آسمند
 نمود و در انجا هم پناه نیافته و پیر عای خود ز سیده در حالت اضطراب بطرف بلا و مغربی فرار
 کرده رفت و به انجانی نام و نشان برد و کرکین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
 دریافت شد که کل فوج مہاراجه بخت سنگه سوامی افواجی که در ملتان پشاور و کاشمیر و غیره
 متعین بود قریب بمئات و پنجاه سوار و پیاده هزار در لاهور موجود میباشد و آمدنی ملک او
 قریب دو نیم کرو روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
 داخل خزانه میساخت درین جنگها که سکھان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده پامی فوج
 خالصه بودند و سواران آنها در جنگ مقابلہ نکردند و مردم تماشا بین که بعد از جنگ
 اول یاد دوم برای دین مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
 انگریزی در سنگا کپا دفن کرده بودند و لا شهابی بکجان ادریک جا قریش شصت کس را شمار کرده
 بودند و سوامی آن در جا پامی متفرقه که افتاده بودند شمار کردند و نوشتند و همچنین سه جنگ دیگر
 شمار مقتولان ایشان را فیس بایک کرد و در بیان شروع ریاست مہاراجه بخت سنگه نیز گاه
 بعضی ثقات مکنه دہلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دہلی بصوبہ اریلی بود
 مامور بود سه برادر حقیقی از سکھان بودند یکی چرسا سنگه و دومی لہنا سنگه و سومی مہاسنگه و این
 بر سه برادر از رسیدن این خود بی نام و نشان در یک موضع از سواضات لاهور شرکت می نمود
 بوده و اکثری آن بشمول کیر شرکا در سرکار صوبہ دار مذکور بیکرند چرسا سنگه که برادر کلان آن
 بر سه برادر و چالاک و مو شیار بود جزایت کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
 نموده خراج آنرا داخل سرکاری ساخت تا مدت سه چهار سال سبب تردد کردن قرار دافعی
 در آن خوب متبع شد و فی الجمله تعارفی و راه در رسم با مقصد باین فترت نیز هم رسانیده از راه ملتان چوکی

دوسه ده و دیگر کجالتی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده مستند بر دست
 و بعد از آن قتل قبولست یک علفه را که جمیع یک لک و پیه بود نوشت و زود از کسبیت
 و که تعلقداری تحصیل لک کما حقہ واقف کشته از تعلقه داران معبر و نامی شد آخر کار
 بعد پنج شش لک و پیه را مالک از سر کار شده پرویزه خود را دست کرد و صد و صد پاد
 و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسیار و تا اینکه میر منوچهر
 لاهور رضا کرد و چند روزی بود و او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
 به سال در سر کار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باجمه شاه رسید
 و سلطنت دلی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف تر گشت و علی کوثر
 پسر پادشاه از پدر ناخوش شد و قصد شجر ملا و شرف بهار رفت و در آنجا چند ماه
 در جنگ یرن پسر جعفر علیخان صوبدار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض بسبب فتور و بی نظانی
 سلطنت صوبداران و عالمان آمدنی ملک را در سر کار پادشاهی فرستاده بلا خوف و خطر
 بنصف خود می آوردند چنانچه چریاسنگه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
 و تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نم زوجه میر منو که بنام صوبدار
 لاهور بودند و او را در سر کار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گرفتند
 و هرگاه وزیرید کور بعد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی کوثر پسر پادشاه
 شده و در علی آمد و سرداران مغلیه دار لهما سلطنت او ششند مرزا نجف خان که بخشی
 و دار لهما سرکار پادشاهی شد کل عالمان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
 خراج ملک ناگید و نهد و نوشت و بعضی از بنیه سنیه سال کرد و برخی را در دار السلطنه
 طلب نمود چنانچه در میان ایام چریاسنگه و هر دو برادرش شمول دیگر زمینداران و مالک
 لاهور در دلی حاضر شدند مرزا نجف خان زکثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
 بابت بنین با ضمیمه از ایشان طلب ساخت و با وجود دخل کردن زریسار در سر کار پادشاه

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نبات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
 ترسان و لرزان میامد تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
 بخشی المملک مرزا بخت خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
 آمد و رفت کرده او را مرئی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و بامروت
 بر حال پناه این بر سره برادر که غریب الوطن و با انواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده
 خدمت نواب بخت خان پایش کرد و مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله
 بود چنانچه شمه ازین حال غریب مرقوم خواهد شد پایش طریشان از محاسبه این بر سره برادر
 در گذشت بلکه خلعت بجای علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعث و حریست
 رخصت نامور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علما و
 خود که نیز حاصل بود بر سر مشغول گردیدند و مساعده بخت در زمان فیل از آمدنی ملک
 چنان بمنول بهم رسانیدند که صاحب هزار و دویست سوار و پیاده گردیدند و تاجات بخت خان
 بار سال خراج و دیگر سبکدوش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
 بعد فوت مرزا بخت خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دلی داد
 و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم سبب نا اتفاقی و فتنه و جدال زدوست
 یکدیگر گشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیست شان مجال تفر و سرگشتی
 نداشت میدان خالی شد و اهل الفرمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
 غلام قادر خان میرزا بخت خان خلیف بخت خان افغان که از مدت در کمین نشسته جو پاک
 قابو و وقت بود و چنین چنین نسبت فرس کمر برنگرامی بسته ناکاه از کمین گاه برجست
 با فوج رهسپار در شاهجهان آباد رسید در شهر قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جاروب
 غارت برد و با پادشاه و شهزادگان کساحی و بی ادبی انجمن کرد که عجب سلطنت
 باطل نماند و بنا بخاری و دیگر داری افغانه و چون خاندان تیموریه بعد از خرابی که از دست

وزیر سابق اندک شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا بخت خان پهلوان و دیگر سرداران بخلیه بهراری
 او آغاز شده بود باز دریم و بریم گشت کسی را توجه و انفات بحال اعمالان و زبیداران و درویشان
 نماندند اما لکن از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تخت و در بودند بازمان در و غلغله
 و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شده و بهمان ایام چرسا سکه و برادرش
 خود را بختاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را پیش از پیش تو گرداشته و به نسبت دیگر سکه
 لا بهر صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سکه و بهمان سکه که لا ولد بود نذر ریاست
 کل چرسا سکه برادر سومی رسید و بهمان سکه سه پسر داشت یکی رجب سکه و دو دیگر و چون رجب سکه
 اکبر اولاد بهمان سکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و بر دعوای خود
 چرسا سکه و بهمان سکه رئیس بلا استقلال شد و چون نیز اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخالی یافته فوج بمسند به از سواد و پیاد
 سکهان بمقام خود ملازم داشت و بداد و دهنش فراوان سعی و کوشش نمایان رفته و به
 نامی ملک پنجاب ملا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
 نمودن خزانه بسیار و کمند داشت فوجی جرار و آرسنگی توچانه و شبار طاق و زور ملک گیری
 بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه منان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوبستانی را از افغانان
 شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بهار راجگی مشتهر گردید و بیکه در اخبار پادشاهی
 می گویند در بیان ستمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا
 گذشته چون ذکر این سردار با و قار با گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان در مقام مناسبت
 باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان بجیسیم است و سوطن خاص بخارا و فیکه علی کوهر
 در عهد شهرادکی و ولی عبدی از احمد شاه پادشاه پدر عالمقدار خود ناخوش نشد و به طرف بلاد
 شرفیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر شیشه سعی و کوشش میفرمود و درین هنگام نواب احمد خان
 حاکم پورنیه نواسته بهایت جنگ بهم با فوج خود برای امداد بهر کاب شهراده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عت میرن سپهر جعفر علی خان ناظم بنگال مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه ابنوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از دست خود ببرد
که در عمل او بود بجایت فوج انگریزی و خود باز دارد و دو سه جنگ بهم فیما بین واقع گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
بمقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پنجاه مقابل فوج جریم افتاده بود کوسید احمد شاه پادشاه دہلی به لار و کلکو
گورنر کلکتہ نوشته بود که شهزاده علی کوهر فرزند زار که ناخوش شده بدان طرف رفته است بطریق
مستور باشد و آن این صوب نماید لہذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتل و فوج او بشکرت
محض پاسبان ناظم بنگالہ همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواہ باشی خواہ جنگ
بی آنکه او را صدہ و اسبمی برسد در قابو آورد و هیچ و سالم باعث احترام و دانه شایگان
بهنور پادشاه صدق نماید هنوز این امر از وقت بقتل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی بکیر
بر روی کار آورد که شرش عتقریب ہی آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن بانجا قصد کرد
که فردا بلازمست شهزاده فاکر گردد و در خواست بکافی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت
با براهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید و همین فکر و تیر
چو که زبانی باشند کان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا بضاعتی پیشکش کرده است و غلام
چاره جانوران لشکر میرن سیده است مردم همراهی رسد شب آنجا منزل کرده صبح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بپیر دشندن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر
خود کرده برای انتراع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برین قرار رسیده و میرن
میرن که خاضل در خواب بود و در شیشون زده تمامی اسباب رسد راع و در بنجیریل چهار محار
شتر و پنجاه راس زکاهان و چهار و پنج سراز مفتولان مخالفت ترشیدہ در لشکر خود آورد
علی اصبح قاسم جان بلازمست شهزاده رسیده اخیال و غیره اسباب رسد حرفت مع سربا

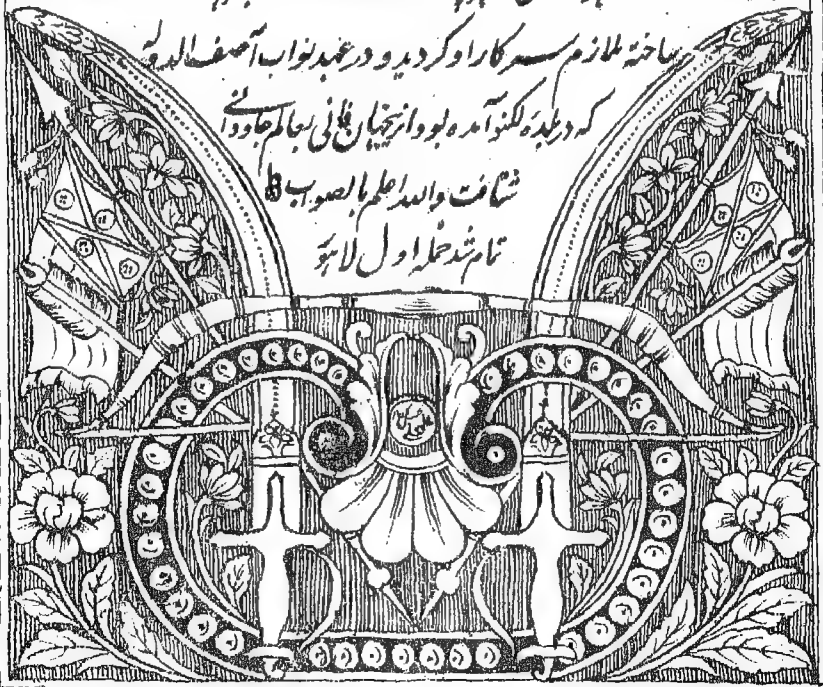
بنده گذرانید شهباده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که لازم سرکار او شده باشد
 بسیار خوش کردید خصوصا از یافتن شتران بار برداری و غیره زیرا که سبب نبودن بار بردار
 نیمه خاص حضور بر جاپوشان و زکاوان بار میشد بهر کیف بهمان روز شهباده و عید وی این خدمت
 نمایان قاسم جان را بعبایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از شهاب
 و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهباده در عین شب بیست و
 جانستان بر میرن افاد و کوبید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر یک نماز
 شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یک کاف
 آتش برق در خرسین سبی او افاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فسانه گو
 مبعیت آقای خود نیز راه فنا میبردند و تا بدیر از خیال کسی را از خدمت و چشم و اطلاع نشد معمول
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در انجمن او فتنه افاد
 خدمتکاران سابق را بر رابع قصه که بر فراموش عدم غنوده یافتند دفعه شور و اوایلا و حسرتا
 بر دوشیده افسران لشکر را خبر کردند و بر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
 و علی الصبح لاش بجای او را لباس معمولی پوشانیده و بر بروج قبل نشانیده از آنجا بطرف
 راجع مل را می کشند و در من روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر را برسان نشود و با وجود
 این همه تکلف که کردند با ساعت در لشکر او این خبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهباده هم رسید
 علی الصبح شرف الدوله این خبر را شنید و بمحض شهباده حاضر شد و قبل از یک شهباده از این خبر آگاه
 کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهباده پرسید این چه مبارکها و بیعت عرض کرد شب
 بر میرن دشمن حضور برق افاد و او صدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را برین تکلف
 روانه راجع محل ساخته اند و کوبید بعد پنج این واقعه افسران فوج اگر نیمی بنیام صلح شش می نمود
 شانه زاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهباده بعمل آوردند و در حاکم
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهباده می کشیدند چنانچه یکبار را شرف الدوله را دیدند

از تر و خود بخود شهنشاده فرستاد و غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهنشاده در صورت
 بی سرو سامان و دور از پدر خان بان نمود بود که دشمنی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورده و تفصیل
 این احوال طولانی است مگر خلاصه آن نیست که مقارن با خیال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از کمر
 و فریب غاری الدیخان وزیر کشیده شد و صاحبان انگریز حجب هند عا شهنشاده در همان سفر
 موضع کبشولی جناب ایشان را بخت سلطنت هند و شان نشانیده نذر پاکدرا نیدند و چند لک پونیه
 پیشکش نمودند از عالیه میر قاسم جلیخان که او را بعد مغزول ساختن میر جعفر علیخان اناظم
 بنگاله و غیره ساخته بودند و پانصد و بیست و نه هزار لک و پونیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار بر
 پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر بی بی شاه عالم پادشاه از اطراف بیچار خوش خرم بهشت
 فرموده در آله مادر و نون افزور شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام
 در آله مادر و لار و کلیواز کلگته آمد و نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کبشی انگریز بهادر و بخت پادشاه
 گذرانید و درخواست دیوانی بر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوزبکستان نمود پادشاه بموجب
 که سابق بوقت شریف داشتند در اطراف پشته باغستان فتح انگریزی کرده بودند و چون
 صوبه های مذکوره بنام کبشی نوشته داد گوید اگر شاه عالم در آله پادشاه شریف میداشت بغیر
 غلام قادر خان روسیه مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم مقتضای
 عظمی بپادشاهان آباد که پای تخت سلاطین نموریه از آباء و اجداد کرام او بود شریف برود و در
 ایام تمامی علاجات اطراف دلی ملک در خاص شهر بم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جانان
 بیرونش بود و چون که شرف الدوله مذکور از زمین ملازمت بم کاب پادشاه بوده بهر کاری خدیو
 امور میشد بجای آورد و عمل جانشان حکومت ایفایم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع مزاح
 شان شرف الدوله را فرمود و چنانچه سردار مذکور در سواران بم برای خود که اکثر از برادران و اقربا
 عزیزان او بودند جنگیده عالمان چهار تن از اکثر علاجات و اطراف دلی گزینید و خارج کرد و بآب
 راجه بهرت پور بم ریافت این حال در ششم شده بم قصد بمتصلان نورانیان با پنجاه هزار سوار حیات

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا توراتیان را استیصال نکند و نه بیست و نه
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدار ثلث فوج جاغان بهم کم بودند که توراتیان
بقتضای که من رفعت قلیله غلبت فیک کثیر غالب آید جاغان را شکست
دادند که این نائب راجه مذکور که مردی جری و جیم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشاپس
را دو اند و خطاب بشکر توراتیان کرده نعره نزد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابل
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدار و له بجز دشمنان این کلام سپاسمانند
برق در مصاف جولان داده بمقابل حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجابت ظاهری آنکه حکمی ساز و بیرون شرف الدار ثابت شد که حقیقت
همین کس سردار لشکر توراتیان است پس را با اسب شرف الدار قریب آورده شمشیری
بر شرف الدار زد و شرف الدار که در فن سپاهگری و شهبازی بیاد کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاشقین و شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف او را در خانه زین آید و بیانی از عظام
کشیده چنان بر کفش زد که تا کمر و پا رفته شد و بر زمین افتاد و محمد بخش خان که بر او لادش و دو
سر بر غر و سردار جاغان را بر مرده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاغان با وجود کثرت
خود را بر نشان تیره دیده بر اسان گشت و بکثرت جمع نفذ و سباب که در لشکر عظیم بود
توراتیان در آن روز و هر افسری از ایشان صاحب الوت مالک سپاه و خیمه و خراک شرف الدار
که مرد و انا بود فهمید که توراتیان اکنون صاحب ولت ثروت شده و چند حکم من بجا می آورند
و برین سبب در فوج همیشه خلل و فتنه خواهد ماند بهتر است که یکی از شهبازان را در لشکر بیاورد
تا از حکم او احدی اجمال برتابی نباشد پس من اراده بحضور پادشاه رفتم که از این
نزد شمع عرض کرد که در فوج بودن کدام شهباز مناسب پادشاه گفت کدام شهباز که
مالیات این امر را در شرف الدار عرض کرد که اگر شهباز نباشد یکی از معتدیان درگاه را بفرستد

بعد به پیشگیری سرخاز فرموده معین باد و از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
 نزد من از شما معتمدی نزدیک نیست شما را خلعت بخشگري میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
 خلعت بخشگري میبوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار به پادشاه رفته و برگشته
 خود خلعت بخشگري پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند
 همراه خود ببرد و شرف الدوله بعد با آوردن آداب عرض کرد که از خودی انجام این
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا نجف خان
 که از خاندان جلیل القدر و از چندی بامید پرورش پرورش برد و دولت حاضر طلبیده
 خلعت این خدمت محنت شود لایق این کار پس شخص است زیرا که شجاعت و شعور هم دارد
 پادشاه این رای پسند کرد و فرمود که همین وقت ایشان را به شرف الدوله نزد نجف خان بیاور
 رفته گفت که من تا این صفت از خدمتگذاری جناب قاصد و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
 خدمت بخشگري را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بخیر و همراه من
 الفرس پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
 شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شجاعت دارد
 مستقی از بیان است و مرزا موصوف بهین سبب بسیار محبت اخلاص نسبت بشرف الدوله
 میداشت و برقرار آن شریف مقرر کرده بود که اگر اکیثان هم میسر خواهد شد نصف آن را تواضع
 شرف الدوله و عتد نزیان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
 که یکی از غیر کسان شرف الدوله اند چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان
 بهادر ذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آغا شد و در مزاج حاکم خندان
 بدخلت بهم رسانید که در اینها هم کل ریاست او کرده و مدتی در آنجا بماند
 که دانید همچون حاکم سمرقند در شکار کاخی که برای صید رفته بود یک ناکاه ببرک
 مفاجات شکار حبیل کرد و پیش از آنکه سبب ناموافق است پس حاکم که همیشه در

اخراج و استیصال او می ماند مانند در سمرقند مناسب وقت ندره است از میدان جنگ
 روانه بطرف هندوستان شده و آنوقت نزد او قریب بیزده هزار شتر نقد سواری
 و سامان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منوچهر از آنجا که جوامزد و قدر دان شده اف
 بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شترالدوله را رفیق خود مساجت ناینگ
 واسطه کتختانی شان با صبیبه نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنها بود گشت
 و ملک سنده را در جاگیر شترالدوله و او چنانچه محمد بخش خان و لک شترالدوله یک خان
 که تا عمر بر این تاریخ در و بی زنده اند در سنده پیداشد و سپرد و می شان قدره القدر کتان
 مخاطب اشرف الدوله و والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
 برادر بود یکی عالم جان و دیگر عارف جان و والد نواب احمد بخش خان مرحوم با عمل
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منوچهر
 لاهور فوت شد بسبب بزمی و در بزمی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد
 سوار بقصد رفاقت شهزاده علی کوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل



حکله دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 نامه تاریخ لاہور کہ در سنه عیسوی ۱۸۰۸ گاه یاز سرعینا و شوشن
 در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر یز خاصه وقائع نگار
 شده بود کہ رانی چندہ والدہ مبارجہ ولیپ سنگہ والی لاہور را از قلعہ خاص آنجا بپ
 خسا و وہنگامہ بردازی شیخ امام الدین صوبہ دار معزول کشمیر کہ از یافتن خطوط مرار لال سنگ
 وزیر مبارجہ صاحب کہ البصالح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم راجہ کلاب سنگہ را
 در کشمیر دخل ندادہ باعث غوزیزی و فسادہ عظیم در آنجا شدہ بود در حکمتہ شیخو پور کہ
 بفاصلہ ستہ منزل از لاہور واقع ست بردند و سردار لال سنگہ را بعد از معزول شدن
 از عہدہ وزارت در مقام اگر مقیم ساختند و اکنون کہ رانی صاحبہ را از قلعہ شیخو پور
 نیز اخراج کردہ در شہر ہارس برودہ اند سببی دیگر کہ عنقریب می آید بیان میکنم مخفی مباد
 کہ سابقین ازین نامت در از بعد مصاحبہ و قضیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق ببار
 اتجا از سر میجر لانس نقلی داشت زیرا کہ صاحب موصوف در ای دشتن عہدہ جلیلیہ
 رزیدنتی در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت
 سرکار مبارجہ صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب از امور ریاست
 آنجا کما یبغنی اطلاع و آگاہی داشت بنا بران در کسی ہمگی امور از کل وجہ آن در بار
 چنانکہ باید و شاید متی نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مبارجہ رنجیت سنگہ
 دخیل کار بودند با خود متفق و عموماً ساختہ چنان قدر داده بود کہ ہر مقدمہ ریاست کہ
 در پیش شود آنہا دران فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای حسب
 موصوف درست می افتاد حکم با جہر آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلہ ارباب
 کونسل آن در بار بودند و خود رزیدنت قائم مقام کورنر جنرل در نصورت ہمگی امور آن

و قبضه اختیار خود سپردست و باینکه یکی از رئیسان سرداران آنجا برین وقت بیست و نه
 می آمد بدین سبب شکیک از امر او رعایای آنجا از داخلت سرکار انگریزی در پادشاه
 نار من نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور را بعد از زینتی آنجا مستحق شده بود لایت
 تفریق برده بجای او جناب مسترکاری صاحب بیاد مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
 در وقت وقوع محاربات فیما بین بنگال و سرکار انگریزی سکرتر خاص خواب کور ز جنرال
 لارو و بار دنک بیاد بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی واقف و دست بکن
 انقاد و مصاحبه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و مشروط آن صاحب موصوف
 سر میجر لارنس مذکور و واسطه شده بود و نمونهای این همه مراتب صاحبان کونسل فکله کار
 موصوف که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهده زینتی و وزارت دربار لاهور مقرر و
 فرمودند و این صاحب نیز مثل زینت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بسیار مقرر
 حسن انجام و انصراف می نمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه سبب شامت
 اعمال نگویید که بنگال که ادبار و انگیزش است و قبول آنکه بیت چوتره شود و در روزگار
 همان آن کند کش نیاید بکار و امری عجیب غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب
 برون رانیدن صاحب از قلعه شیخ پور و شهر بنارس گردید و تفصیل این حال درین ممالک
 بعضی سرداران بر بعضی و خیمه ها قریب برای اتفاقا و اعدام تمامی صاحبان انگریز و حکام و
 افسران فوج که در لاهور بودند خائنانه شاکر و پیشه و خیره حمله مسکوت حکم را که اهتمام و
 تیاری طعام صاحبان در انخانه از ایشان تقصیر میداد و بطبع دادن رفقه و جاگیر با خود
 مشفق ساخته چنان قرار دادند که شاهجه مردم حمله این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
 فوج و حکام انگریزی که در لاهور مذربای خوردن طعام در انخانه قصد کنند کید و فریبش
 با مردم را اطلاع و همدتا شمار از سر بلابل بدینیم و شما آنرا و طعام و شراب ایشان داخل
 کنید و بعد از آنکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان کیبار کی رکازی کشور عدم و فنا

و فاش شود و کسی نسل بر کی را از شما بخل غاخره و انعامات و اخیره و جاگیرهای منی نسل
 سیدسل داده برای در کوم شمار استغنی خود هم ساخت شاید یکی معنی قبل از بجا آورد
 این خدمت چند هزار روپیه تر داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
 باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تحفیض اخراجات هم بر
 اینکه شب بوقت خوردن طعام بنده یکجا شده ملاقات یکدیگر و هم بتاشای رقص و سماع
 مزامیر و سرود خود و با حفظ و سرودی بردارند در میان کتب میخانه وسیع ساخته بکلی است
 و سامان طعام و غیره اثر به از صرف زر زمین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در
 خانه میاید و موجود میدارند و برای بختن بر کونه طعام انگریزی و آبخانه باو چای و خدنگار
 و غیره عله و فعله لازم میباشد و یک کس را برین عله سردار و حاکم بر کل سکیتند تا ازین
 مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانده باشد چنانچه همین شخص در
 راخانسان و این خانه را سکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
 و بخارفته بعد تناول طعام شل سینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل قصص سردار آغا
 قرار مییابد در آنروز تمامی فوج ملک حکام نیز شریک طعام این خانه میکردند و با عله عمارت سکوت
 که اکثر ذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطبع زر میوافق گشته از راه کوه یکی سفارت
 امر قبچ مستعد و آماده شدند و در راه از آنها گرفته چوب عمده و خدمت خود را بطلب کرده
 گرفته گویند در جنگی این امر که بقتن قسم بر حسب عقیده هر یک نوشتن سرداران و قرار نامه
 را برای دادن انعام و جاگیر با معوض این خدمت یکد و هفت بگذشت و بعد درستی
 همه امور حسب نحوه طرفین و طمیان خاطر فریقین عزم با جزم و اراده مصمم آن همه
 کوه اندریشان بر آن قسمت یافته بر کی در کین و جویای وقت نشست تا اینکه اتفاق
 صاحب مهم سکوت کهر بخانسان آخانه حکم داد که فردا بتقریب قصص و سرود محفل در
 خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای بقا و بهداشت صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقلام و کلمات انواع
 شراب و حب معمول تیار باید کنانید خاسمان مجرد یافتن حکم باید که خواسته ناشایست
 خویش جهت اطلاع این امر و رسانیدن این مرده بجان و بعضی از سرداران که شریک
 درین راز و شور بودند مخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
 در طعام مسکوت که از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص سبکات خودش بعل آوردی این
 وعده کرده بود و بدست آمد که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
 شریک نبودن در آن صلاح و شوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
 همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانه
 و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم طبایر
 طعام آن روز یافته اند در نیفت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در مسکوت
 خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نک
 حضور را ازین با خبر کرد و اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سکار را
 فرستاده بستمه کاغذات و صندوقچه رابع علیه مسکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
 کرده طلب فرمایند تا از مصون نوشتن ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد و آن صاحب
 مع ملازم مذکور خود بیکان سترکاری ملکاب رزیدنت در برابر لا مورد رفته ازین حال اطلاع
 نمود صاحب موصوف بغور شنیدن این اجزای تلکوت زمانی در ورطه حیرت فروفت
 و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی سباب
 خانه سردار مذکور فرمان داد که بید و سه پیر سپاهیان گوره ولایتی بسرگردی یک کپتان
 در آنجا رفته اول آنکسان را محاصره نمودن بعد بیکان بیکان را کتف بستمع کاغذات
 که در آنجا یافته بحضور رزیدنت حاضر آوردند و بیکویند از روی بعضی کاغذات که
 ملازم نوشته بود در حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سر واران که مستعد آمده شدن آنها بران کار ترشت صاف و صریح معلوم کردید
 و چون صند و قه افرانها صاعی نوشته ایشان دست آمدند و بعضی از آن مردم بخت رجا
 اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شول یکدیگر را اظهار ساختند و گویند روزی که جم
 شاکر و پیشه مسکوت که در بعضی سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صبح
 آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذمبان هیچک کار از امور دنیوی نمیکند
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب ابتلا عیظ و غضب
 حکم کرد که آنجه مجربان را برابر ستاده کرده از خلق بکشند و قتل نمایند چنانچه بعضی از صاحبان
 رزیدنت را که صند امروز قتل کردن این کرده را که روز عبادت ما مردمست موقوف
 بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجربان را خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب بی
 حکام و دیگر بمقام ایشان بوجه از راه گرفتاری شده باشند بسیار سیاست رسانیدن
 چنین عبادت و حکم خدایت و هم موافق قول حکایت سنگ در دست و مار بر سر
 ست رانی بود فسوس و درنگ به الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسد در کلو
 بسته از خلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود و گویند بنگله آن اجل سیدگان
 شخصی باشد که کشیده بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرد
 و دیگران و نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مسئله قصه
 او را صاف فرموده از قتل شدن بر باند او نام دیگر کسان را از سرداران لا باور از غلبه
 نام رانی چند را نیز گفت و گفت رانصاحبه قریب و دلک رویه را بشاکر و پیشه مسکوت
 بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار رویه هم از سر کار
 ایشان مردم مذکور رسید مگر عند تحقیق هیچک خط و نوشته رانصاحبه در تقدیم باقی
 لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانصاحبه را از قلعه شیخ پور بدر بار لا باور طلبید
 استکشاف این امر نماید بران خط طلب بنام رانی صاحب فرستادند و چون او بطلب

ذاتی خود ~~مسکو~~ و پیر مسکو کاری هم برنگان او می باشد و هرگاه برای کتاب
 هواداری بی ملاقات صاحبان آجا سوار شود چند سواران سرکاری برای حفاظتش
 همراه میروند و سردار بخورسنگه و سردار دیاناته و دیگر سرداران بهشتا و شمول و
 شریک بدون آنها در مفسده و فتنه پردازی عکسکوت که بر نیز نظر بند کردید و بجنود
 مهاراجه صاحب رفقن میبایند و بعد از این معاهده مذکور شد اکنون اعتماد حکام و فرمان
 فوج انگریزی بر پیک از سرداران و سپاه دربار لاہور باقی نمانده چوکی و پیر سپاهیان
 گور و ولایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
 که از راه نادانی و حق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند مخض عبت و بلا شود
 بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاہور برخیزد و ما را
 اختیار کلی مثل سابق حاصل کرد و و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نبوده اند
 شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزار یار مردم از متعلقان ایشان
 در قصاص صاحبان کشته میشد و عجب نبود که در آن صورت در لاہور قتل عام
 میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عرض خون دو صاحبان که در میان کشته شده بودند
 چقیقت در انجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از کلو لهای هم سوخته و ویران گردیدند اهل قلعه
 مقتول و یا اسیر گشتند در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج
 انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان سپر سانول سنگه
 بر آنکه سانول سنگه نیمی پردیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
 ملتان منصوب و امور بود و سال بسال زراعتکاری صوبه ملتان را تمام و کمال
 در سرکار لاہور میرسانید و فارغ غلطی میبایستی سال تمام از اہلکاران سرکاری گرفته
 پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تر و دو نظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
 و انصاف او خشنود و خوشنود بود و خود نیز در تہ امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

بماند برین سبب اهلایان بر کار بر حال او مهربان بودند و بعد فوجی را که در میان
 میرش که خیل در امور ریاست پر خود بود و عهده داری آنجا غلظت در بر داشت تقریر
 یافت و اندک هم مثل پر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود و تمام در انتظام ملک
 بوده بجز هم و پوستیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
 بگلستان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه سیکا
 سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و سبا خانها را تاجه و بر باد کرده اند و
 باقیانندگان ایشان گو بافضل قدرت و طاقت آن تزارند که خود کسی را قتل و غارت
 کنند گزنا هم بغیرت حیل و ایوان بر بادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران در بار لاهور که
 در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الحکله مدخلی داشتند و در پی تخریب
 مولراج افتاده و بپشتند که او را بپایانه گرفتن محاسبه بدر بار لاهور طلبیده و قید و کبیل
 و خوار سازند لکن او را با جازت رزیدنت از گلستان در لاهور طلبیدند مولراج حال
 مانی بصره ایشان دریافتند در رفتن لاهور تال نمود و چون اهلکاران در طلب و طرد
 و ممانعت نمودند و گفته و فرستاد که من بدون قسبه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
 شدن نمیتوانم اگر صاحب محرم مرا بعد از طلب فرماید بالراس و بعین حاضر شود
 و حساب را بپایانیده ز رفته خود را بخواهد بر آید او را هم ساخت چنانچه در خواست
 بخدمت رزیدنت منظور کردید و دو صاحب را از افسران انگلیزی در نشان فرستاد
 مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه همسران و بدر بار آنجا حاضر شده
 محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باطل و فتنه فرمائید و آنچه از قبیل
 کثرت و مروت آمده بود و بها خا و اسراخته فیصلنامه و فارغ غلطی مهربی اهلکاران حاصل نمود
 و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه و سیکا سنگه و غیره کار پردازان
 آنجا بگلستان معادوت گرد و چون سرداران لاهور را بنیادین دیوان مذکور از

از طلب خود حاصل کردن و نه داری صاحب رزق نیست ناگوار گردید بپنداخته است که او را
باز بکدام سبب در لایبور طلبیده و غرضه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را مال طلب
و ششند تا آمد حساب ایام صوبه داری پدر خود سال اول سکه را از عهد بهار راجه بخشید که نفایت
روز و فاش بهمانند او در جواب نوشت پدرم سال اول سکه حساب بر سال مع زر مالک از
در سر کار فرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود رسید است چنانچه نقول آنرا ارسال
سیدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدر من شکلی و ششتم باشد آنرا از دفتر سرکاری دریا
نمانید و علاوه فمیدین صاحب پدرم از من یعنی باید حساب وقت صوبه داری اش ثقلی
بخودش و شش نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و انکاران در بار
لاهور همچنین تحریر او را حل بر نرد و سرکشی او نموده از صاحب رزق نیست اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و بحسب اجازت صاحب وقت
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سرور که همان سبب را چگونگی
آنجا مقرر کرده اند و او را همراه دو کس از اشراف فرج اگر نیمی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوفه و ملتان رخت کلبه های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول طلب
منسوب و مانده و چند عمل و دخل او در صوبه مذکور بنگانند و چون برادر که با آن سبب
آن بر دو نفر بستان سیده و رهنمای خود که بیرون قلمه نصب کرده بود نزد خود آمده
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت چوستان و
رتبه عمل آورد و بعد از دو سه روز فرستاد مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
هائین فرو و گاه ما و قلعه جانی قرار دهند تا فرود ما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمایم مولراج گفته فرستاد که به حسب ایام آن صاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند الغرض فرود بر وقت من

دیوان مولراج با دوسر و از خود از کعبان در مقام مذکور رفته با افسران کهنه و کهنه پیشتر
 در آنجا رفته بود و ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استسکای خیر و عافیت از جرح و زخمین
 و ذوق و شوق رسمیه مولراج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین براه میرویم که کعبان
 صوبه از حال امان آید ایم تا فرمان معزولی بشنود و کلیه های قلعه و خستنه سرکار را از شما
 بسردار مذکور رسانیده و بیم پس شما را لازمست که بزودی تقبل این حکم نمایند مولراج گفت
 کلیه با موجود و حاضرند و ما در دادن آن بسردار کعبان سنگین عذر و تا مل نیست مگر از
 قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستورست که هرگاه کلام معزود و خسته
 از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه از معزول و منصوب برود و در کار شایع بهای الدین کعبان
 لمائی رفته کلیه را بصوبه و از جدید تفویض نمایند درین صورت سردار کعبان سنگه را باید که
 همراه من برگاه مذکور و دمن کلیه را بلا تا مل تفویض و تا میم که ظهور این معنی موجب نیست
 طرفین تصورست صاحبان انگریز که معتقد در کابل و انجمن سوم نیستند متبسم شد مولراج
 گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
 رفتن و کلیه را در آنجا سپردن چه معنی دارد و امور ریاست را بدرگاه چه حلقه است معلوم
 میشود که در دادن کلیه عذر و حلقه میکنی در حق تو بهترست که کلیه را از همین ساعت رو برو
 ما بر دو صاحبان کعبان سنگه حواله نمائی و بدون ما در دادن کلیه از اینجا رفتن نخواهی یافت
 مولراج که مرد عقل و مال از پیش بود کلام افسران شنیده افروخته شد و بلاست
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
 نه برای دادن کلیه بلکه نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
 نمود مگر سرداران سکه که همراه او بود مذکرت و گوی صاحبان از شقیه بسیار افروخته و بیم
 شده مولراج را ملاست کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام بخت
 و درشت انگریزان بر شنید و هیچ نمیگویی ملک کلام خوشامد و دارمی کنی ازین مذکی که

که داری مدونت بهرست ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بوقوف و اجتناف قرار
 دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفهیده بودند از مولراج پرسیدند که بهر اسباب
 شما بشا چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فغانید که ملاطمت و سرزنش
 کردند که توجه بصاحبان که ترا بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیداد
 و برای چه خوشامدشان میکنی صاحبان متوجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست شما که
 توانج هستید این تبه زارید که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلافت و گزاف
 کشاید خیر آنچه گفتید آئینده خاموش باشید سرداران که از سکبان دعوی مزاج و
 مغلوب انقباض بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایاد و اشارت
 شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بجز دشمنان سخن آنها در حق خود شمشیر مارا
 از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرین بود و بضر بهای سوار تراز حسن
 گشته و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد چپین سفاکی و جرات بی محل از
 استجار خاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهده حال گشته شدن
 صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بجز تردد و تشویش گردیده بخود فحید که این امر بدین
 رضا و ایامی من واقع شده و لیکن اهلایان سرکار انگریزی این خونریزی اوز نامه حال
 من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
 بهتر این است که در لاجور بجنور صاحب رزیدنت بهانور حاضر شده بجلف و شبه و حقیقت حال
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داد و بیون
 خون صاحب مقتول بکشند و یا دادم بحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور بکشانند
 زیرا که اگر در صورت از سر کار انگریزی باخی و مخوف گشته در لجان بشیم حفظ جان مال و حیثیت
 اهل و عیال محال نظرمی آید و مرا چه یار او کدام زور و طاقت که مقابل افواج انگریزی کنم
 او در همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و فسران افواج او که اکثر سکبان و افغانان بودند فراموش شده و همیانی الضمیر
 موراج اطلاع یافته و او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
 چرا پس و پیش و منظر آب میکنی اگر توانز معالجه انگر زبان میری برو و در کوشه قلعه بنشین
 و انیم و جنگ داند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم تو بشوی خواهر رسید اول مردن
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگر زبان بسیاری و بذلت و خواری از دست
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردانه و ارادتقدر و ریختگی اگر در دست جنگ میدان
 گشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
 است که خزانه را بکشانا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم دشته و آلات حرب و
 پیکار بهم رسانیده با فوج احد انیکه برابورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدیم و چون
 موراج اندرون مجلسی رفته و اینحال ابا با در خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند از او بفهمانید که اگر اکنون در لابور تردد
 رزیدنت موافقی رفت یا ترابوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد اتم بحبس خواهند داشت
 پس ازین برود و امر در حق تو اولی است که در قلعه شسته بر که بر تو پورش کند با احتیاط
 و از طرف نظر فکر کن برای این بهم تکرار من زرا ندخته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
 نمی دیکر نیست جان و مال خود را بر غت و حرمت خود قصد کن و دست پاچین
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر بودی که اشارت کشتن صاحب انگر نیز بموجب
 کرده باشی این سکبان خانه حزاب که اکنون اقبال از ایشان رو بر گرفته و ادب و انکسیر
 گشته است در بر جا و بر مقام همچنین مغضاب بر پا میکنند و آخرت و مال آن خود هم را هفت
 می پانند علاوه برین انکاران لا بور که با تو موافق نیستند ملک تشنه خون تو اند اکنون
 مصدور و اینچرم کو از ذات تو سر بر توده است تو مغضوب کرده چه عداوت و بدیدار
 حق تو روا نخواهند داشت القرض مادر سپر خود را بتلا سلبیه عظیم دید بسیار که بستی و بکشد

و کلید خزانه پدرش را حواله او نمود و حال طوط و دیگرین بنوال است که صاحب است
 و بار لا بهر حال کشته و مجروح شدن دو نفر خود در میان شنیده ستر او و مرد را با فوج
 انگریزی و سپاه رئیس بیا و پور برای تنبیه و اتصال دیوان مولراج بطرف میان سیر
 فرمود و از ابتدای جنگ تا شروع ماه اکثر برشته عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار و
 شد کاهی فوج انگریزی بر ملتان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت نمود
 و آنان دست خالی از مغلوب بپرتیگر و بدو تاحال فقط فوج انگریزی را مقابله بادیوان
 مولراج صورهار مغزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه سپهسالار سنگه انامری و اله
 ضد برار پشاور نیز از سر کار انگریزی مخوف کشته بر سترایش حمله کرد صاحب مذکور سبب
 قتل فوج و عدم سالان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه انگ ببرد
 محاصره نمود و هرگاه ستر او و راکه در مقابل مولراج گرم رزم و بیچار بود و حال بنات
 چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حرم و حیات سردار شیر سنگه سپهسالار که با سپاه تنبیه
 خود همراه صاحب موصوف در مقابل دیوان مولراج بود فرمود که شما بپشت صلیب جمع گرد
 از لشکر انگریزی دیده کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان
 می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با حمله مسکوت که بشمول دیگر مجرمان در لا بهو
 مقتول یا مجبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب از ملک
 و نجابت و یا این مرد و ام بوده باشند با تملک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب اخراج
 پدرم منیران فوج انگریزی را برین اعتماد نمانده مباد که افسوس گفتند بدین خوف و
 بر اسس از کسب انگریزی برخاسته سپاه همراهی خود در ملتان رفتن شریک دیوان مولراج
 که در طرفه اینکه مولراج نیز توهم اینکه مباد شیر سنگه از راه کرد و فریب تر و انجان آبد باشد
 تا با بویافته مر قتل کند و یا گرفتار کرده تر و او و در صاحب برد اعتماد بر وی نگردید
 فوج خود را راه فراد همیشه از بدی محتجب و متوهم میاند و چون شیر سنگه ازین سوزانده از

بسیار است
 در این
 بهر حال

درآمده شد از ایشان برخاسته بطرف رام کر رفت و برای مدوید پسر خود در چتر سنگه مذکور
 را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کرماد و بارش بود اما لیا
 سرکار انگریزی نقطه بهم لسان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدان طرف نمی نمود و لیک
 احوال که چتر سنگه در شپا و رول و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بناوت برافراشته مهیا و آماده
 مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید بنواب کورنیز علی لار و دل بوز
 برای تنظیم ممالک مغربی و بنابر رفع بهنگامه و فساد و قهقه ملک پنجاب از دارالاماره
 قصد بند و شان سرمد و ند چنانچه در ماه نوامبر ۱۸۴۸ عیسوی از دارالاماره مذکور کورسوا
 سفینه و خانی متوجه بطرف شدند و از بنارس بر سبیل واک برآه کنب کانه پور بهضت فر
 پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نوامبر سنه مذکور و زحجه در شهر اگره نزول اجلال فرمود و کنگر
 یعنی سپه لار کل افواج انگریزی احاطه بهنگال کف صاحب بیاد مع جنرال کلر
 پنجم راخی گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور و جنل قصبه قصور که قریب بلاهورست که
 و لشکر کپوش صاحب پنجم و سیمبر از مقام کپران و اله کوچ کرده و قلعه دیر سنگه مقیم گشت و
 مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکبان که بر کیستان دریای پنجاب افتاده بودند و کسب
 حکم سپه سالار موصوف که تا آدن من در آنجا نامل باید کرد و توقف نمود و سردار کپ
 یورش بر فوج مستر ایبٹ و رائگ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود و هشتین بهت ف
 توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی کشت یافت و کس از سپاه او مستول و و صدج
 گردیدند و راجه کلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده بدو نمود و
 مقامیان که در لشکر ستر کورث لند لازم بودند برخاسته رفتند و بامول راج پیوسته
 و باشندگان ضلع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ
 و سیمبر که در لسان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و سیمبر
 کلوله از ازان لازم مول راج را که در جنگ مجروح بچراجات کاری شده بود در دار

در دارالشفاي انگريزي آوروند و آخر پادشاهان زخمها بر دگونيده سردار بر مي سنگه دگر بيا فوجي ميکل
 و از زخم جسم بود براي و بدن لاس او بسيار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم بجا
 فوج او برده بودند و او را عريان در بيارستان آوردند و پيچ کس نزد و غا با اکنون حساب
 بانه توپهاي شکر او را برده بود و آن فرض بعد گرفتن مور حال متانيان و گريز اندين بپا
 را بولاج فوج حيدر را آرسنه براي مقابله افواج رگاري آورد و در میان در خان
 انچه کجور براي گرفتن پناه بسته کرد و هرگاه يارش کلوهاي توپ و تفنگ آتينا
 شد از انجا هم پس پاشند و آن مان پشان هم بدست فوج انگريزي درآمد و فوج مذکور
 مور چال بومان گاه حريف را آتش واده و رنجبه گاه خود برگشته آمده درين جنگ مولاج
 نيات خود در میان یک عول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپي بمبله توپها
 کلان حريف که درين جنگ بدست فوج انگريزي آمده بود و ز اين عبارت گفته بود و احيا
 فرزند فوج محمد لاهوري اين توپ را بکلم خالصه شريف و شريف بجز تيار کرد و کبرنيک
 از فوج گورث لند صاحب کريخته در قلعه متان رفته بود و سپاه آتجا خنده مير و هزاره
 طعن ميگفت که شمار مي دادن غريب تر دما آمده ايد مولاج جم متوجه حال ايشان شد
 نيز اين سنگ و ديگر چند سردار که درين جنگ فرار کردند و در مقام نبود و پناه ور رفته و در جنگ
 و در صدمه است از لشکر او در صاحب کريخته خسته کردند و در کار لازم جديد بود و از طريق
 جنگ خبره هستند و از پلشن و هم ملکه فقط و کوره بوفت گرفتن مور چاکل کشته شدند
 و در فته ثاني که باز با حريف مقابل کرد و کوره زخمها برداشته و و سپاي پلشن و
 مجروح زخمهاي خفيف شدند و يوان مولاج از سپاه کريخته بسيار ناراض است از زار
 قلعه آمدن نديد و بسيار کس از زار او برخاسته رفته و آن همه توپها که مولاج در جنگ
 سابق از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز بدست سپاه انگريزي آمد
 و شهرت که مولاج در عين گرمي اين جنگ منجيب خود را براي حمله کردن کرد و اين

دانش که در آن مقام موجود بود و گام سپ او را گرفته مانع آمد و در همان روز از دستگیر و آویخته
بر روزه جنگ آمده صاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار را از اکبر و دو چو که چند
شرط کرده بود صاحبان بنظر نفرمودند و پانزدهم نوبت رسید حال شش که تمام سکهان را بهر
و غیره نوشته بود که شامه سکهان با خود باستفون شده و از سرکار انگریزی برگشته در آن
خود را که اگر زیاده باشد قتل کنید و بخواهنا متصرف و در لشکر من آمدن کردید و جزا کیل
صاحب که بالفعل بجای جزل کوشش سکهان فوج شده اند بتایج بختیم نوبت رسید
و در آن سکه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر با صله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در راه پور که نظارت آن بود
رسید همراه سباب مذکور رساله سوم و نهم و سکه و پانزدهم و شصت و نهم و نهم
پیاده هندوستانی باد و توپ بیت و چهار پنی و شصت توپ سیمه پی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا بشصده چکله محموله و باره
بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و شصت و روپیه
ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بیت روپیه و صرف کا و قدری کم از آن و صرف
یک اسپ روپیه و بتاریخ پانزدهم نوبت رسید نوبت رسید گفت صاحب از راه پور پیشرفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوش کوبند و اسیر شدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سکه در پشاور نوزده و بیست و شش سکه سپاهی
برین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و معاً و توپ ست و همراه جزل کوشش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجاه و پنج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسید
است و حکم نواب کور ز جزل سیر در چتر سکه اطلاع کرده شد که اگر صاحبانی که در پشاور
و هزاره و آنک با فوج و آلات حربند از طرف شما حاضر نمایند خواهد رسید کلاب سکه

کلاب نکیه پسر شمار که در لاجورد پست است قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
 و خانه های سکمان لاجورد که لازم سرکار بوده بناوت کرده اند از سرکار انگریزی جدا گردان
 و مردم نشان خبر شکست شیرینکه و جنگ رام نکر که بتایخ سوم و سیمبر حال شده بود و ذکر آن
 عقرب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردید و نیز توپهای کلان قلعه سنگن که بنظر آن
 در لشکر آرد و در صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنل
 تمکول صاحب در لشکر انگریزی حکمان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با بیست و
 توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود و حکمان از خوف
 و بر اس وقت شب از لشکرش کرختی رفته اکنون راه دریایی چناب برای آمد و رفت
 افواج انگریزی کاشا و است کیفیت جنگ رام نکر که بتایخ سوم و سیمبر واقع
 شد موجب ریوژت کند تخفیف بها در مجبور و نواب کورنر جنرل
 لارڈ و لوزی بها در خلاصه ریوژت یعنی خبر کند تخفیف نیست که بفضلہ تعالی
 بسعی و کوشش افواج انگلیسی راه دریایی جو کردن لشکر مابست آمد و بتایخ
 سوم و سیمبر حال بر حکمان بهر ای شیرینکه و دیگر سرداران که اندر سرکار بناوت کرده
 بتقابلہ آدر آمده بودند شکست افتاد و در فوج سکمان سی چهل هزار سوار و بیست و
 توپ بود و بر کذبای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام
 رام نکر فاصله دو کره دشت و من بر اسه فریب دادن و شغول کردن اعدا را
 بطرف خود در ایجاد مهیا به حکم سیر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بدینظیف
 مصروف شد بتایخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست
 ضرب توپ را سیر کردگی میسر تمکول آنطرف دیار روانه کردم و در آن مقام با تمام
 مخفی جن صاحب شازده گشتی نیز دستیار شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
 عبور دریا کرد و فوج حریف هم جتد و وسیل استرفت من هم فوج خود را بیشتر روانه کردم

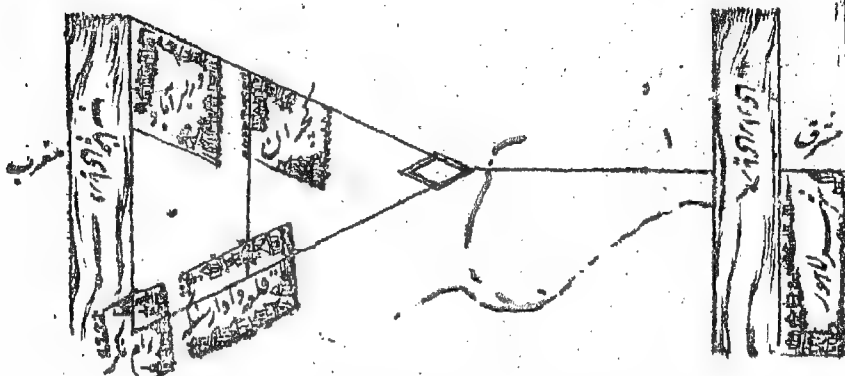
باین حکایت
 در تاریخ
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳

و فوج پیاده هاشم شیل سافت ملی کرده و بر دریا پل می پیاسته عبور از دریا نمود و دست
 توپها را بدستور برای آن کرم آواز دهم تا حرف از عبور فوج انگریزی مانع و مزاحم
 نشده بطرف مصر و دنا مذا اینک بنا می شود و سحر بوقت نواخت و دو ساعت روز هفت
 کلان حرفت بر فوج میجر جنرال تکیول صاحب حکم کرده توپها را سر کشانید و چون تا یک ساعت
 توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر شد بعد ایشان در شش قدم پیش رفتند
 و چون بر زد و کلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که چهار سیم
 کشته شدند و نظام فوج آنها کیست تکیول صاحب بنظر ما یکی مردم و سبب حمله از در
 موقوف کرده و بر فردا که شش مردم فوج عظیم سلاح خانه و سباب خود را آتش زده فقط
 باد و توپ از اینجا که بخیند انگاه و در ساله سواران برای تعاقب شان شافت و شنید
 شد مردمانیکه سواهی فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
 چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح کردند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند
 قبل سوار می شیر سنگه هم دست فوج ما افتاد و اتمی جبارت رپورت کماند چیف صاحب
 و مشهورست که کمانان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای چلم کر خینه رفتند اکنون در آب
 چناب و چلم نیز در قفنه سرکار انگریزی درآمده و رعایای این دو آب مسبب یافتن این
 اطمینان از خوشی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرد و فوج میجو در طلعه های مردان
 مسندین بکه و غیره را سبدم ساختن لطیف و دواب جلند بر معادوت کرده آمد و بهنتم و سحر
 کماند چیف صاحب بعد نظرم و منظور شدن در رام کوه عادت نمود و ششم ماه مذکور سبب
 سباب رسد برای لشکر تکیول صاحب که در تقاب لشکر شیر سنگه است بر ششها بار کرده
 از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا کرم رزم بکار
 بود یکی در پیشا در و هزاره و آنک بمقابله سردار چیر سنگه که با جمعیت کثیر از سبکمان
 و افتخاران چناب که اکثر صاحبان ادر محاصره داشته است دوم در لٹان با دیوان محلج

باد بوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه لستان زود مفتوح کرد و زیرا که
 فوج بنی نیز رسید و شیر سنگه که ملک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پادشاهی زمولراج
 غیر منصور و در بوقت راجه مهپال بوری که قریب جالندهرست و سرسیر کشی از سرکار
 برداشته بود از فوج لغشت گارون که قطعه کپنی دشت نیریت یافت از قلعه خود
 دست بردار شده خود را حواله بارس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله به
 کریمه رفته بود نیز گرفتار شد این برادر راجه و یک راجه دیگر در قیدند و در مدت سیزده
 روز حمله با عیان پنهان کوشش نیز کرده شد و فساد کوستانی نیز موقوف گردید و یک افسر
 دوش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کشته شدند و کوبند راجه
 شیر سنگه غلی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم
 سردار سلطان محمد خان میر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
 سردار مذکور برین امر شک تهنیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیه خودش نیز از او
 اہکاران او بطریق صیافت بخدست میر صاحب بر صوف فرستادند صاحب مذکور قبول
 کرد و رعایای پشاور ازین بر عہد می و یوفانی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
 بر قوم بارک زنی ملاست میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام بازستشش هزار مردم
 همراه خود میدارد و آنک تا حال از دست بردسکیان محفوظ است و اچیت سنگه کلبدان الہ
 کشیدان اکال پلشن سکھان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل بشا سنگه نزد
 صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه آنک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
 بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان مارا امان شود بحضور حاضر شده غاشیہ
 اطاعت بردوش کشم معلوم نشد که از نیاجه جواب رفت انقض ظاہر حال سکھان
 از حرکات خود بسیار شپمان شده اند غالب است که باز قصد مقابلہ نگرد و سرداران ایشان
 در سرکار انگریزی رجوع کنند و استغفامی قصود نمایند فوسل این دم تا عاقبت انیش از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند که بیز روزی دیوان
 مولاج در شب و الیه در بار کرده نیست سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیهای می کنند
 و بوقت جنگ میگردند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم گر خفته بودند تشبیه کرد و یازدهم
 و سیم یک حصه فوج بندهی در ملتان داخل لشکر و من صاحب کردید و برین تفصیل و در پیش پادشاه
 و یک توپخانه و پانصد سوار سنگد رساله جیک صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک ساله
 ملازم خاص ملکه و چون که سامان جنگ متواتر تر و دایم صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
 انک دست سکهان نرسیده و تا آخر دهم نرسیده خود مولاج میت نیز از فوج در قلعه
 ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بنیزار قطب این بر دو خبر میخواندند که از رسیدن
 افواج بندهی و توپخانهها در آنجا حصه فوج او از خوف و ترس بر خاسته رفته باشد و
 اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بعد مولاج
 قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بنی بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
 اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای چین بسبب قلت بارش بسیار
 خشک گردیده مردم در هر کجای مقام پایاب وقت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت عجز
 مسدود است شتیههای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بقت
 و دشواری ازین دریا تا بدلی رسیدند و از آنجا از ابر شتران و عرابها بار کردند
 براخیکی روانه ساختند و سی ام ماه سیم نرسیدند کور بخیر جنگ نایج سوم ماه مزبور که با شیر سنگه
 شده بود و ذکرش بالا که مشته جنلی و کیرنه باوی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه
 قلعه انک را محاصره کرده که توپها میزدند بان ضرر باطل قلعه نرسد مستر بر پشت بانها
 هوشیار می قلعه را نا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلان باری بر لشکر حریف
 از امیر راون قلعه میکنند که مردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کورنر جنرل لار و دل بود
 از لهه بیانه در سوا ملتان راون فرما کرد دیدند و فوج بندهی مع توپخانه با کل تانیت

نابیت و دوم بهاء مذکور در لسان رسید و مشهورست که تاتلعه ملتان برست و افواج
انگریزی خواهد آمد گنبد شریف بیاد در تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بافضل شیر سنگه در پیچ جا
قلب است که گذر فوج انگریزی در آنجا بدینگونه خواهد شد و نقشه راه از لاهور
تا دریای چاب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چاب



دیر کشیدلار من از ولایت بمقام منبری بر بیل داک و از آنجا در بهار و سپهر و خسل شده و
مسکون اب کور ز جرن بهادر حاضر خواهند کرد و در کسوف نظام ملک حجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بناج بیست و هشتم و نهم بوقت بازده ساعت روز و نه آمده چند پیش
اگر زیر احکام حجب با اهل قلعه همان شد بخند آن در غول است پیش بیست و دوم و بیست
پنج کیکی گوره از پیش ملک سپهر کردگی کشیدل فرینکس و در غول چپ پیش بیست و دوم و بیست
پنج کیکی از پیش بی و دوم ملک زیر حکم برگذیرنا که هم صاحب و ششم پیش گوره ملک و بیست
سوم منبری بند و سستانی و او و در صاحب بر پلی که قریب پیش محل است حمله نمود و آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج منبری بر دیگر مقامها و غول
چپ بر مقام ریام تیر و و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول و آن پیشتر
رفته و حال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتراع نمود و از آنجا در که منبری حمله
که در آنجا قبر سائل سکه پدر مولراج است بلا فراحت در رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجدیکه در قرب آن قبر شمس تبریزی و دیگر بایر قبور و عمارات خوش ساخت
 شافت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیروزانرا که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و
 بایشان تعرض نمودند و در پیش این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند و
 فوج انگریزی بکریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه بجیش فوج
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از
 غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریزی نمودند و در آنجا جنگ شمشیر و شمشیر و شمشیر
 حمله کردن کورامی و لایستی با سنگینها بر آنها فراد کرد و آن باغچه هم پاشیده و بانه
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بکاله یک دره بسط و پنج توپ بالایی آن برده بطرف قلعه
 سرگردنر چنانچه در سلاح خانه عظیم از افلاک و بالایی توپ و دو بارش در گرفت و
 صبح از طرف قلعه کلوها می توپ که می آمدند از کل نخته بودند معلوم شد که اکنون در موالج
 کلوها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی بجا کارول انریشن
 ملکه و رئیس کلر صاحب از پیش بقتل و دوم بندوستانی و لفتنانت نیک سید صاحب
 از پیش بنیم بنی بندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنانت پلی فر صاحب
 از پیش بنی باده و دوم بندوستانی و میجر کیس صاحب از پیش بقتل و دوم ملکه و لفتنانت
 کریل بن صاحب از پیش سی و دوم بندوستانی و انسین بکل و کل صاحب از پیش
 بقتل و دوم بندوستانی و لفتنانت کل صاحب انجیر و سه کوره از پیش و نیم ملکه مقتول
 و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیر که در آنجا دره بسط و لفتنانت
 آسن صاحب باد و از ده سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
 صبح بعیت و نیم و نیم کور از بر و طرف شلک بند و قهار یکد که خالی میکردند سکهان
 می خواستند که فوج انگریزی بر شهر تصرف نکرده و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
 را بر فاصله مشتاد و گز میرند و از ضرب کلوها دیوار قلعه را رخنامی نمودند و ازین طرف

و ازین طرف توپها را زد و دوسر سیکردند و از طرف حریت بریزید که قطعه
 گلوله اندازان کم بود نزدیک کس کار دوازده کس سیکرد و از گلوله های اینطرف انداختن
 قلمه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تقاب شیرنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
 زیر حکم مجرتیو گل صاحب در مقام کابله دوم سیر کردی جنرال کل صاحب کابله
 بر اندک فاصله سوم لشکر کندر خجیت بهادر در موضع چوله چهارم تاج برکت ریحی صاحب
 که فوج رام نکرست پنجم لشکر برکت ریحی پوپ صاحب در وزیر آباد و پلهای سخکم بردای چاب
 چاب و چور مسکندر نیزی بدین حواری بسته شدند که ارا بهای سبب باز با
 آن رفتن توانست کوبند دوست محمد خان رئیس کابل سیر در چتر سنگه نوشت که میجر لاش
 را که برادر م سردار یار خان را شکار کرده است باز تقویض بوی بتانی زیر که
 در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اجناس صحیح معلوم شد که در میان
 ۱۲۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین علی پادشاه
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
 محض است کونیند در سلخ خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرین
 مکان آوازی مهیب مثل عده شد و کرد و خوابنا بسیار کرده رفته جنرل دشن دشتی
 بگوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در آن سلخ خانه زده بود انفام دادند و
 آتش افرا و بر بخشید مشهور است که بسیار شهیدان و مردم مع مال و اسباب بمباران
 پریدند و سوا می آن حصه مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلخ خانه نیز
 سن بار و دود دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضائع شد و سوا
 آن روز دیگر در کوه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد و روشی آن در لشکر انگریزی بم نداشت
 مانده و چون روغن کا و روغن چرخ در آن گدازم بسیار بود و پس از روشی آید و رفت و
 معلوم میشد با بخود دوم جنوری ۱۲۴۵ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

قریب مسجد که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
 شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیروزان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و
 بایشان بقرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکه‌بان که مسلح استاده بودند از دین
 فوج انگریزی بگریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه بکیش فوج
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده گرفتند و از راه
 غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب کرد و
 حمله کردن کورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فراد کرد و آن باغچه هم پاشیده و بانه
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بجمله یک مدینه سه و پنج توپ بالای آن بوده طرف قلعه
 سرگردان چنانچه در سلاح خانه عظیم از افتادن کلیدهای توپ و بارشش در گرفت و
 صبح از طرف قلعه کلوهای توپ که می آمدند از کل بخته بودند معلوم شد که اکنون مایل
 کلوهای هم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی بجا ماندن از ششمین
 ملکه و ششمین کل صاحب از پیش برفتاد و دوم هندوستانی و لشکرت نیک سیند صاحب
 از پیش نهم بستی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لشکرت ملی فرستاد
 از پیش پنجاه و دوم هندوستانی و مجریس صاحب از پیش برفتاد و دوم ملکه و لشکرت
 کریل بستی صاحب از پیش سی و دوم هندوستانی و انسین بنگ و کل صاحب از پیش
 برفتاد و دوم هندوستانی و لشکرت ملی صاحب انجیر و سه کوره از پیش و سیم بنگ مقتول
 و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا مدینه سه و شش
 تاسن صاحب باد و از ده سپارفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
 صباح بیست و نهم و سیم بنگ کور از بر و طرف شکستند و قبا بر یکدیگر خالی میکردند و سکه‌بان
 می خواستند که فوج انگریزی بر شهر تصرف نکرده و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
 را به فاصله بیشتاد و گز میزدند و از ضرب کلوهای دیوار قلعه را رخنه می نمودند و از طرف

و ازین طرف توپها را زد و دوسریکند و از طرف حریف بریزد که قلعه
 گلوله اندازان کم بود و نزدیک کس کار و از ده کس میکرد و از گلوله های اینطرف اندون
 قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تقاب شیرسکه بود و پنج حصه منقسم است یک شکر
 زیر حکم بجز تیوگل صاحب در مقام کابله دوم بر سر کردی جنرل کمال صاحب از کابله
 بر اندک فاصله سوم لشکر کندر چیت بها در موضع چوله چارم تابع برگد یسی صاحب
 که فوج رام نکرست پنجم لشکر برگد یروپ صاحب در و زیاباد و پلهای سخلم بر دای چاب
 چارم و عور معسک اگر یزی بدین ستواری بسته شد که ارا بهای سبب با لک
 آن رفتن توانست که بند دوست محمد خان رئیس کابل سردار چرنکه نوشت که بجز لاش
 را که برادرم سردار بار خان را شکار کرده است باز تقویض بوی بتانی زیر که
 در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در مصفا
 ۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین علی پادشاه
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
 محض است گویند در سلخ خانه کلان قلعه مئان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرین
 مکان آوازی مهیب مثل عشد و کرد و غایب بسیار کرده و رفته جنرل دشن داشتی
 گلوله اندازی که اوشت بسته گلوله بم را در آن سلخ خانه زده بود انعام دادند و
 شرفی افسر او بر بخشید مشهور است که بسیار شرف و مردم مع مال و سباب بم را سلخ خانه
 پریدند و سوا ای آن حصه مردم که بر بقع آن بودند هلاک گردیدند و درین سلخ خانه هزار
 من بار و دود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود و بمه نقصان و ضایع شد و سوا
 آن روز دیگر در کوته غله نیز از گلوله بم شش افتاد و روشی آن در لشکر اگر یزی بم نایم شب
 مانده و چون روغن کا و روغن چراغ در آن گدازم بسیار بود لهذا روشی آید و روغن کا
 معلوم میشد با بخله دوم جنوری ۱۲۹۸ عیسوی شهر مئان در فضا اخراج اگر یزی و آید

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و سنده و سنگ سردار که اکنون صاحب راز دست خود گشته بود قتل گردید
 و سواهی او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و وقت
 شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیت پنج خیل و بسیار اسب و گاو و گوسفند
 اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوختند و مهاجران شهر بازده
 لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
 منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
 رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام تنی سید رسیده بهران و غزنیان
 را بیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله نماند و رانند و از
 تا و قلعه انگل رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن دوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
 صاحب موصوف نزد من و شارب است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر و پاشیده گشته بود
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور تسلط ساخته بود
 ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوشی کردند و در مقام در باب
 دوست محمد خان روایات مختلفه نزد بعضی است که سکبان صوبه پشاور و قلعه انگل بود
 دادند بدین بشرط که او دشمنان کند و سر بهری لارنس و مردم جوهری ازینهمی در سنده
 و از سنده در بیابان و پور رسیده و دو مقام بر کرده بتاریخ ششم در فیروز پور رسیدند و لارنس
 جواب کور زجرل بهادر نمود و بعد توخت چند تا عت روانه لایور کرد و بعد بتاریخ نهم
 آن جنرال آجاشد و هرگاه و دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود در
 عرض کردن عذر تقصیرات او بخت دست صاحب حاضر شد و صاحب موصوف رسید
 که نزد تو و کالت نامه مولراج هست گفت ما را صاحب فرمود جواب با صواب است
 شما این است که دیوانجو خود را تقویین سرکار انگریزی کرده و بنده بدست نامبرده پشاور

نشان صفی بن معلوم گفت که دارنده او ایلچی است و دوست محمد خان سبب ساز افتادن
 قلعه آنک بر آن متصرف کرده و بنا بر پنج و بیست و نهم جنوری که نیکل لارنس در لاهور رسیده باجهان
 و لیب سنگه ملاقات کردند و بموجب استنادهای نوآب کور زیبا در که مورخه بمقدیم جنوری است
 مذکور بود معلوم شد که بنا بر پنج و بیست و نهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریا جی ایلیم
 بود و سنگت فاحش داد و فوج او را که زیاده باید که در چپا و پنجا برای تمهیت این مسیح
 شک شود پاترود ضرب توپ سبکان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
 و بمقدیم شهرت آن شهرت از راه و بیست و نهم و بعد فروخت خمیه و خرگاه و غیره
 قریب بیست هزار راسه خواهد بود و باقی از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آید و از آنجا که
 بود و مذکور قلعه لقبش را که ~~سنگه~~ مذکور محفوظ ماند و افغانان هم برای مدتی
 بر قلعه آنک سبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و برینک و ناموس سنگه قلعه
 دست اندازی کردند و هر چند بهتر سنگه مانع آمد که نشینند از اینجا ثابت شد که در میان
 افغانان و سبکان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
 شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
 سیزدهم فسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کر نیکل لارنس یازدهم جنوری و لشکر
 که پیشتر بختیاب وارد و خل شد و از شرق جنوری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
 باز که در پیش لاهور دستور سابق بحال و ما چون که دید و در جنگ سیزدهم که شهر و جنگ
 جلایان سبب کثرت بارش تنگ عظیم و لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
 نیست و دو فسر انگریزی جان بختی تسلیم کردند و یکبار و ششصد سپاهی مجروح و
 پانصد و شصت مقتول گردیدند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف زنده ای
 توپخانه را پنج زده بکار کردند و چند هزار از سبکان کشته و بمقت کس که زخمی را در ^{السلامی} در
 سرکاری آورد و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه نشان شده اند که سنگی و آتش که

از قسطنطنیه میریزد بر پای سپاسیان می افتد و چنانچه کس سچا مولراج بخوف جان خود
 را حواله بجزا و ورز صاحب نمود و زبانی ایشان معلوم شد که یکی نیز کس سچا
 نزد مولراج باقی مانده اند و سبب تسل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جلایان
 این شد که سبب تفهیم کلام فسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
 بطرف نوچانه خود کرده با ستاد لهند توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
 کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زاد های شیر سنگ
 نیز کشته شدند و تاراج بیست و دوم جنوری سال ۱۸۵۷ حال دیوان مولراج ملائق
 شرائط جان بخشی خود را حواله و ش صاحب نزد دو همه مردم که در آنجا همراه او بودند
 آمده سلاح را بکشتود نزد حواله سرکار نمود و بعد از آن این خبر توپ کور زجسندل
 بهادر چنان شستبار مرقوم نیست و پنجم ماه مذکور از مقام کپو جارجی فسر بود که بر
 اشکای کونسل تمامی خواص و عوام این شستبار داده میشود که برگاه از کلوهای توپ
 چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه کردید و سپاه انگریزی
 عزم با عزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بشاهده
 این حال مع مردم همراهی خود خوشنشین را سپرد سرکار انگریزی کرد و لهند حکم شد که در
 کپنها می کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تنهت سر شوند و صورت
 سپرد کردن دیوان جو خود را در سرکار کلیمین طریق شد که بیست و یکم جنوری سال ۱۸۵۷
 مرد پیر که چند بار در شکر انگریزی آمده بود و بیع یک کس دیگر که شبیه مولراج و لعمری
 پنج سال بود حاضر شده بحضور دش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
 زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری و دود
 چهار چار کس سپاسی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کپ سرکار بنهاده سپاه
 جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهارم نیز کس سچا بود و نزدیک و هزار

فصل
 بیان
 کردن
 مولراج
 خود را
 در جنگ

و قریب دو هزار مردم بهر دو نگاه من بعد از راج سوار می اسپ بر فاخت چند را از
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش گورده داد و پیش بند و ستماند
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پیر سپاسیان مفر و امور کردید و تا مردم فوج و غیره
اسباب قلعه را تا راج گشت تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بر دزد قلعه ملتان بسیار محکم بود و فصلیهای آن بلند و خندقش تاسی
عمیق است که از صدمات گلولهها جای شکسته شد مثل خزان و ویرانه می نمود و درین
جنگ نخست که اهل قلعه تا بعد در قوتی با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هر کس فصلی
قلعه بضرر گلولهها شکسته مثل غبار شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه خندان
شود مگر راج و بهر اینها من صاحب فرستاد و راه را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه
اسیر کرده در کنبه او و در صاحب فرستاد و راه را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه
فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه بجاظت سپاسیان سرکاری می نمود
تا کسی که کسی سیمپا پیره والد در زنانه او رخنه نیابد و در مقام خزان پیره کور
ولابی نامور کردید و چیل توپ از قلعه بدست آمد و بر سگیزین سلاح خانه پیره سپاسیان
هندوستانی مفر شد و باشندگان انک مخصوصاً قوم کهنری سبب تبعیدی غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند و قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که بر اهل تسلط چند روزه بر رعایا انواع برهمنها و جود ملک را ویران کردند و لاش کینه
صاحب کانه در سیرین صاحب که در میان مقتول شده بودند پیش کرده بجای کور قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تا راج قلعه ملتان از ستر طاسن و لیم بیل صاحب
کتاب صفاح التوابع نیست تا راج تعمیریه سال عیسوی نظم المساجد چو شد منزه و بی زوئی شد
مستوری و اقبال باگریز میسر شد تا راج زمانه قبیله این فتح چو پر سپید او بادل
من گفت که ملتان سحر شد تا راج سحر شد بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چونکه مفتوح قلعه سخت ملتان * و از مرقید شد طراح نادان * ز بهر کوه بر تاج اجسته
دل من شد به بحر فکر غلطان * سنگستم فروی و پاد یوان طراح * بدلی گفتم مبارک فتح
ملتان * و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و کلاب سنگه حوت
که مد فوج انگریزی کند منظور شد و کنیم صاحب انجینیر سپه سالار فوج کلاب سنگه شد ز کوه
کلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج مکرکاری نمود و لغت بوی صاحب
که همراه مجرلار لاس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه تر و خود داشت و صاحب کوه
با جازات شیر سنگه در کپ کند تر خفیت بهادر برای میت و چهار ساعت آمده باز و داشت
لشکر سکهان نمود و ربانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار نزد و لیکن بچاه
بزار است چنگی است و مفدا و توپ دارد و خود است یک گنبد که در حاک چلیان که بتایج
سبز دهم خوری شده بود از طرف مایکهار رود و صد سپاهی کشته و و چند آن مجروح
شد و بعد این سنگت بسیار مردم فوج او نوکری که شسته میرفتند و آنچه باقیند خوانان
زیر که بشنیدین حال سنگت ملتان دل ایشان سنگسته کشت پو می صاحب مذکور بگفت که ما
حریف ضرری نرسانید نقشه محصر نواب کور ز خزل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی

باقی ماند ۴۵
۱۲
در مجموع ۲۸۳
میلراج کردل
سرایای دیان
میشود چون
مکان ۲۵۰
عدد سارک
۱۲

[illegible]

پیشتر رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای دست
سازان و تمجید آرام کردن در لاپور رفت و بجای آن فوجی دیگر و جنگگاه مامور
و بواسطه کور زجرل از راه مزید قدر دانی حکم نافذ فرمودند که تمامی اهل حساب نفقه که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج تعیین آن که شریک جنگ بودند
 حسب دراج قیمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون
 سیزده لک روپیه و پس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش ستر اکیون و ستر لک
 که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ایشان شان
 بودند و آنچه مردم میخواستند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
 و نیز سموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قبل از
 شش ماه کردن به بنفخون نوشته بودند که در قتل یان تصور مولراج اصلانیت درست
 تا برده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و
 مردم میگویند که نزد دیوان مولراج در مکر مهری در بار و چهار جبهه در یک بنفخون
 موجود است که شهاب سرکار انگریزی بخنکیده و مستعد عرب و پیکار پشید دیوان جو میگویند
 که بوقت رو بکاری بحضور گورنر صاحب در میش خواهیم کرد و هرگاه مقرر صاحب قلعه
 ملتان قتل ملان خنزان و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض
 غله و روغن گاو از وقت ساقول سکه فراهم بود و در جانی نیل و افیون بسیار است
 و قریب سه چهار لک روپیه مال سبب پریدن سلاح خانه و غیره گمانات ضائع شد و بجا
 بسیار مذکور در دارالضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شیرهای ولایتی قینی و دیگر سکه
 در بزرگسالی نبود و حسن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و
 به چهار لک روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
 نیست و مولراج اکنون صاحب و اتم رسیدن صاحب را کفن از دو شالهای نفیس داده
 بدو کالیان آن کفن را از قبور برد و دیدند و چون او را حال نباشی شان معلوم شد با کفن
 پارچه سفید داد و یک صندوقچه مراد قیمتی سه لک روپیه نیز آورده و در حق صاحب
 اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بار و از قلعه
 دور

و عیال مولراج را از قلعه بیرون بردند و بسیار مردم زور و جابر و سباب فحشی را جا بجا کردند
 قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون میرفت بقدر
 بهشت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پیره بسیار مال مردم قلعه و فوج تصرف
 نمودند و زنی او و دو صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که بمجلسه سباب شما
 که ضبط شده است خوشش بر چیز که داشته باشید نظر کنید و من صاحب از شما مقرر
 خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه که بر سرید نکند سه چیز البته در کار دارم
 یکی پویتی از سبب خود دوم چند تصویر فرانسوی سوم کتاب طب که در آن نسخه جمیع فحش
 تب هستند علیه مولراج صاحبان بدین صورت نوشته اند عمرش سی سه سال قدی اند
 قد دراز بقدر پنج فست و بهشت پنج دست و با کتف یک یک یعنی بیکیا چهره متوسط بلند
 پیشانی فیل چشم سنجیده وضع کمر زحمت و عجوس صاحب غیرت و حیاد و قوت برآید
 از قلعه در لشکر انگریزی بریا بومی خوب صورت سوار و برزین با دیوار چرخ ایشی میفرست
 بود و لباس ریشی نارنجی در بر و دستار رگین بر سر داشت و در عقب او یک افرا
 بود و هر دو طرف او یک یک کوره سپاهی بود و بهر بچ صاحب بدست است
 بود و در بطن هر سیج نمودی نه داشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود
 بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر چشم می دید و لیکن سنگی چپین نمی آورد و از مضرت
 خط لا بور معلوم شد که فوج شیر سنگه اخیر کوی چناب عبور کرده در مقام دریا با دشمن
 ست ظاهر اقصی لا بور دارد و لذا بهر طرف شهر لا بور در دمه با بستند و آلات حرب را بر
 جانب جمع کردند و بسیاریان صاحبان عالی شان هم سپاهیان که در جمع اطفال از چپا و
 انار کلی در قلعه لا بور رفته و چپا و فی مذکور فقط سپاه جنگی جرمیده ماند و این هم بختی که شیر سنگه
 اول بر امت سر و جلند به تاخت خواهر کرد و کشته بخت در تعاقب او سرگردمند و خبری
 و ش برای کمک کشته بختی امور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کشته بختی

سنج کشته بخت از چلیان واله روانه شده قریب به سی و شش روزه برای حفاظت شهر لاهور
 نصف پیش کوره و چهار پیش هندوستانی و یک رساله سواران یک شب کوله از آن
 پس یک کوچه نه موجود است و رساله چهارم برکناره راوی افتاده است و این رساله
 حفاظت را می بیند که از معبر کنگر تا شادری که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است دیون
 مولراج را بعد بر دیون در لاهور در گویند گره فرو و کنا خیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسیده
 که در لشکر او قریب یک کد مردم از سپاهی بازاری فراموش است روزی شیر سنگه از راه
 لاف و کراف در میان لشکر خود در رخ ظاهر کرد که ما کشته بخت را شکست دیم و غلب
 آمدیم لهذا فوج لمان حاصره آن کد رسیده برای کمک کشته بخت آمده است و چون
 شصت هفتاد مردم لمانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
 لمان در سر کاراگر نیمی نمودند و اولیا در لشکرش افتاد و دو پیش تقاضای تخواه
 همان ساعت کردند و چون یافتند بطرف مونک بر خاسته رفتند و بتایخ شازدیم
 فیروزی میجر لانس که نزد شیر سنگه نظر بند بود مذا جارش اول در لاهور آمدند من بعد
 بکنور نواب کور زجرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصاحبه شیر سنگه آمده اند
 و نزد بعضی او شان از پل می گری شیر سنگه اخبار کردند و بعد بهم فیروزی کوچ افراج کور
 از سر آمد و پرتاشش میل بیشتر شده در مقام کینه بقیه شده و کشته بخت بهادر در آنجا حکم
 داد که مردم فوج احوال و احوال کم که چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند تاکر پیش
 بقدر ضرورت همراه گرفته و تیر فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده سپاه مردم
 حد مکار را کم کشته بختین بر سر خیمه شت هزار شتر کردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
 روز کوچ آذوقه پنجر همراه گیرد و بتایخ هفتادم فیروزی لشکر یاروی صاحب اهل
 کمپ کشته بخت بهادر شد و نیز درین تایخ مارکم صاحب چل کشی را بقصص خود آورده
 و بتایخ بیست و نهم ماه مذکور لشکر کشته بخت بقدر چهار و نیم میل بیشتر رفت و فراق در میان آن

و فوج شیرنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیرنگه از کجرات بقاصه یک و نیم میل افتاده بود
 و مارکم صاحب نیز عبور از حجاب کرده قریب کپ کندر خجیف شد الغرض بتایخ پیچیم
 ماه مذکور در لشکر کندر خجیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و میر لاریس با دیگر
 حضرت کهنه گرفته و لشکر کندر خجیف آمدند و حمله خطه واک را که مردم او غارت کرده بودند
 نیز همراه لاریس صاحب فرستاده داد و تقطیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
 اینست طلا ۱۲۰۰ تار کلنگ مرصع کیرج شمشیر بیهی قیمت یک قضا مالامی مروارید سیاه
 کنار قیمتی یکید و در شهر لمان نه هزار و دویست غارت عالیشان چهار آمده و برای
 واکندشت شهر زری مقرر گردیده است و جزئی کورث ایند صاحب ناظم لمان مقرر
 شدند و بیچشم فروزی قبائل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از زوایا
 بسیار مال و اسباب برآمد و محکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه هرن نیز قضا
 سرکار درآمد و جان جنگ کجرات را که جنگ اخیر کسان است و تعداد کسینی فاحش شیرنگه
 و دیگر سواران که افتاده بدینصورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
 جنگ نمایان شد و دو تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها فوج کجرات
 زدند و دین زد و خورد قیامت آشوب و دوسه توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
 چهار و نیم و یک افسر بلش و دویست و یک کشته شدند و دوسه افسر و چهارم کلاه کلاه
 پولکل اجنت زخم برداشته و قریب دو نیم سده سپاه سرکار مقتول و مجروح گردید
 و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و فوج انگریزی از
 سوار و پیاده همچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین
 و در بعض چهل توپ غنیمت آمدند و شیرنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
 را کذاشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند کبر خجیف
 و کندر خجیف با رساله های سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرنگه را از کجرات نیز پیگیری

نیز گزینید و افغانان برای او چهار بار بر دنده های کسند ریخت حمله کردند و هر یک
 شکست یافته سبزم کردید و مضمون شتهار یکیه نواب کور ز جبران بهار
 مورخه ۲۴ فروردی ۱۲۹۸ عیسوی از کسپ فیروز پور داده اند
 از روی چپ کسند ریخت پیدا معلوم شد که بنا بر بیست و یکم فروردی سنه مذکور غلبه
 فتح نمایان بر کمان آبخان شد که کشته شده باشد و انجام این ظفر مندی در سر کار کسپ
 منج بخواهد کسند ریخت میوسند که دیر و لشکر را که هم صاحب دندس حساب
 که از لشکر آورده بود محض معسکر ایجاب شد و ما همه را همراه گرفته از ترکور سبط شاه دول
 کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
 دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سباب و جمله آلات حرب
 و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده بلکه
 نادره کرده سباب ایشان بوقت کزیمه یعنی در جای توپها را کشته شدند و
 مقامی کولی و بار و در از حالت مضطرب انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه باشند بهر اراده که نزد ایشان شصت
 تیر بود و متعادل کردن و از مقام توار ایشان مصحل ساختن و گزینیدن دلیل است
 بر قتل نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان
 تفصیل آن متعاقب خواهیم نوشت تمام مضمون چپ کسند ریخت و از خطوط انگریزی
 معلوم شد که جبران کسپ برای تعاقب مخالفین مامور گردید و قریب شش هزار سوار
 مقتول و مجروح گردید و از فوج سرکاری مجروح و صد و شصت مرد مقتول و مجروح
 نشده باشند و سران نیز همانقدر که بالا مر قوم گردید و زیاده بکار نیامد و هرگاه کسند
 صاحب بر اعدا نظره و منظور شده در کسپ خود تشریف آوردند و بر حسن انتظام و خوش
 ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به شتاب و صفت جناب سپه سالار محمد و طرب السان شدند

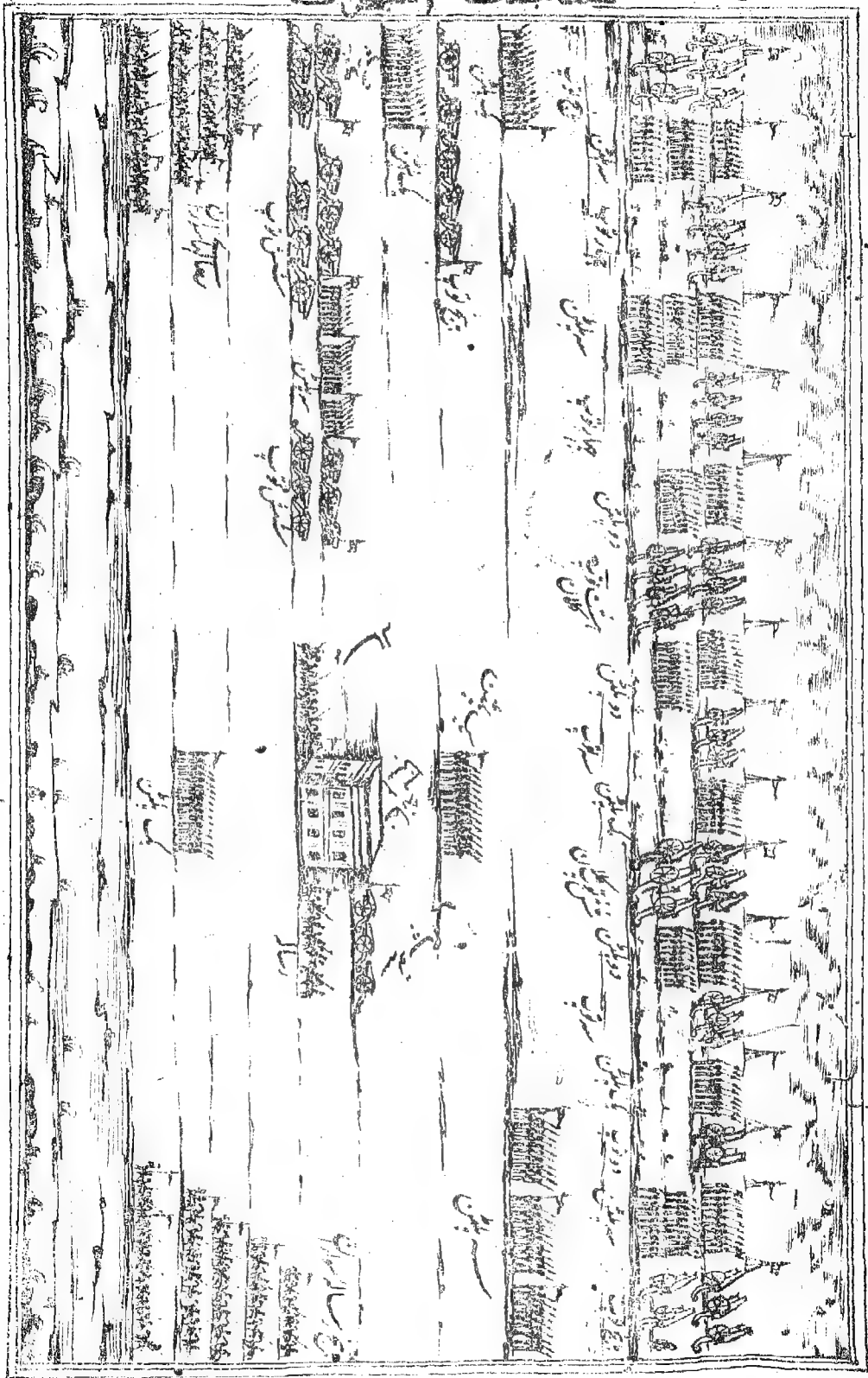
مردم در پند سال در لشکر اگر بزی میگویند که با وجود کثرت فوج عظیم و دشمن توپها
 و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم استوار این چنین فتح سرکارا اگر بزی که بروی شد
 شاید در کدام جهم بند و ستان شده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ کرات شد اگر مغان
 پسر دوست محمد خان که بسر کردی در ایان ترکیک شیر سنگ بود کشته شد و بسیاری توپهای عظیم
 از صد ده گلوله های توپخانه اگر بزی از عذابها افتاده بر زمین ریخته بود و در میدان صف جنگ
 از لاشهای کشگان در خمیان معمور و کلگون نظری آمد و بعد چهل و سه توپها عدا بر آتش زد
 و امید بست آمدن دیگر توپها نیز بست و بجله این توپها دو توپ پلشی و مند که سابقین بست
 عظیم افتاده بودند و ده گوره ولایی مقتول و دیگرند و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
 و فوج عظیم منتظر کشته به جانب کرخت یک گروه بطرف میرو و دیگر جانب جهم رفت
 و لشکر خزل کلرث و نیکی و کنه کسل صاحب بطرف میر نهضت نمود و سردار چتر سنگ
 که درین مور که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و سال

بمنظور بود

فقه جاكسون



و میر سکوت صاحب بنجر نیمی قلعه ملتان به بازار آهسته می کشند که جنگی کرده و دکانات آمد از سر کمانهای
 و انبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف و رهنمای دیوار از آنکه بضرات کلوهای توپ کلان شده بود
 بند میازند و توپهای بالای فسیلهای قلعه نصب میکنند و در پیش بندستانی ۱۴ دران قلعه خواهد داشت
 رام سکه بداران مولراج حفاظت عالی او میکنند که نیند و پای کند و خفت بسیار و خفی خفیف سید اخبار نویسن
 جلیان نوشته که دوست محمد خان بهر دار بوسف ترسان پشاور نوشته بود که فوج را
 جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه شست هزار روپیه بجان مذکور فرستاد و هست ازین سکه
 سه سال را سابق مولراج را که از مدت باخی بود گرفتار کرده در لاهور برود و با چالان
 کرد و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دیاری جلم اجتماع کرده باز قصد
 جنگ میدارند و می گویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر و شمشیر چکیده یصفون شتهار سر لاری
 رزید نشالا مور حسب الحکم نواب کور رز جنرال که برای قمع سرکشان و بهرامیان لشکر سکهان
 نوشته اند نیست که همه مردم بهرامیان لشکر سکهان هوای سلطان محمد خان باید که رفقت
 سکهان را که ششته بیاند و هر که در سر کارا که نیمی در بنوقت رجوع خواهد کرد مجرم سر کار
 خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سر کار خواهند کرد و ایشان اجازت رفتن خود را بدین
 سر کارا که نیمی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد و حاجت روا
 ایشان خواهد کرد و در شتر طیکه بجز دستچین این شتهار خود را در افواج سرکاری خواهند
 و بنظم فیزی دیوان مولراج را بر سبیل واک در لاهور آورده و در شتر سبیل سوار کرده
 در مکان بی بی چند کوفه فرو کنند و از پیشتر استکان بندوست و بهر گاه در چای لاهور
 بود و بهار و زکریل لاریس و بهر لاریس از دوتو و بهر لاریس دوتو و بهر لاریس دوتو و بهر لاریس دوتو
 برای دیوان کلاب سکه میر چتر سنگه که در لاهور مقیم است رفقت و شیخ امام الدین را خطاب می
 نماید و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق بنجر را روپیه را جاگیر دیگر یافت و بنای چشم
 اج سردار چتر سنگه و غیر سکه دیگر و داران باخی سکهان خود را حواله میر سیکشن صاحب بنجر

کور ز جزل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و در وقت
 از پشاور بطرف جمرد کرختی رفت و جزل کلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکھان
 که نیشکان رفته بودند محنت شان مژده خوب داد که سرداران مذکور تنگ شدن خود را
 حواله سرکار نمودند و اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سنگه سبب دادن زیر قضا
 کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور سبب و دوتوپ را که داشتند
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و سیم ایشاز و لغت بوی صاحب
 و لغت بربرٹ و ستر طاسبین و بی بی ایشاز را که در پیشترها کرده و لشکر انگریزی بجات
 تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکھان تمام شد و جزل کلبرٹ تعاقب و محنت
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بودند و اگر افغانان دره خیبر که طاع و در دستند
 بطمع یافتن زراعت سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
 و اکنون که مهم سکھان تمام شدند و دلام افواج انگریزی خواهد گشت و صاحبان گده
 کپتان برای تجویز چپا و نیهای افواج انگریزی بجانب ساردرای جلم زمین پشپاش
 میکنند و اب کور ز جزل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکند بخف ایا فرمودند که هنوز
 جنگ قائم است و ساد بر پا فتح نام بجانب توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان
 کابل که برای مد سکھان آمده بود و از ملک چالاک خارج شوند و با مغلوب و سلاطین
 جمرد رسیدن این نوشته فتح انگریزی بجانب انگ و پشاور برای خارج کردن افغانان
 روانه شد گویند دوست محمد خان با فرود هم برای خود و سلطان محمد خان برادر بزرگوار
 شد پس جزل کلبرٹ از پشاور برگشت و بسیار زیر تحمیلان داد و صبح و سالم رفت
 و نیز موجب حکم نواب کور ز جزل بهادر بترتیب رجوع کردن سرداران سرکش سکھان
 و چپا و نیهای کابل سکهای نفیست سر شدند و اکنون منظور االیان سرکار انگریزی است

که در آن بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر کوره بسند و سکه
 لازم سرکار کبیری بود کوره سوار ۹۱ کوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ کوره کولانند از ۳۳ هندو
 ترکسوار ۱۲۹ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ حج کل ۱۵۷۲۵ در ۱۸ عیسوی
 بوقت جنگ یل مرتبه کوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بود و در جنگ بر مایارده
 پلشن کوره و بوقت محاصره قلعه برت پوره فتنه اول همراه جنرال لار دلیک بهادر
 سه ساله در اکون و یک پلشن کوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در ۱۸
 و ۱۸ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلشن کوره و سجد پلشن هندوستان
 بودند و با فضل در ۱۸ عیسوی نیز نه پلشن کوره و سجد پلشن هندوستانی نیز جنگ
 سکهان در فتنه ثانی رخه بود و از الغرض با فضل کل فوج لازم کبیری و پادشاهی کل هندو
 سی هزار کوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی لازم هستند پس کسیت در هندو
 که با جنین افواج قیامت آشوب مقابل کند و بروی غالب آید و سواى شمار افواج
 مذکوره هزار صاحبان از لشکرش ماکر تل و جنرال هستند که با تله سیر و پاماری می کنند
 می کنند و گویند رعایای پشاور خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم افغانان
 بی رحم و بد ظلمت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از با هم
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در اینجا از فرط سرور و شادمانی بر صوف سپاه
 کل افغانی کردند و تصور آنکه در عمل انگریزی از عار نگرى و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
 محفوظ نماند و گفتن افغانان پادشاه بلند و اظهار دیگر شعار اسلام را را عیسوی خواهند
 در حق صاحبان دعای خیر کردند و در هر سنگ و دیگ بر داران را بقصد برون در فرود پور
 ماز در یای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و با فضل که در کل پنجاب عمل انگریزی
 خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب کورنر بنکال در لاهور مقرر خواهد کرد و بر سر فتر
 کونسلیان سر منبری لار سن بهادر بر ما به محنت قرار روید و دو صاحب دیگر یکی بر تار

بر راجه چهار هزار روپه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و
 ولیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان بودند در لاهور منعقد شد و شش
 کورنر جنرل که نقش عتقرب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد مهابراج به مذکور و دیگر
 سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپه سال برای مهابراج موصوف
 از سرکاری انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در سبندوستان غالبکه در کنار
 قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا نات و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
 بحال خواهند ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
 باطل ضبط خواهند شد و جاگیر کوه نور برای نذر ملکه معظه لندن بولایت خواهد رفت
 و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص سر اکیانو از حلق کشیده مقتول خواهد کرد
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور رافیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در نظام
 ملک پنجاب فرستاده اند بروقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل کلرث با افواج
 قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در شاپور خیل شد چارونی انگریزی انحصار
 بنخله و مکانات میجر لارنس که افغانان مذکور تیش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
 و بهامروز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده دادن
 میجر مذکور منضوب و مجرم سرکاره انگریزی بود بطرف کابل برای گردید و همچنین افغانان
 بهمراهی او بعد یکدیگر و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدفست نقل خلاصه شد
 نواب کورنر جنرل بهادر لارڈ و لنوسنی بهادر مر قومه ۲۹ مارچ ۱۸۴۲
 از کسپ فیروز پور چون بعد فوت مهابراج به ریخت سنگه والی لاهور متوفی که در
 سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و کالیان
 سکبان لازم در بار لاهور بر یک سرکار انگریزی که این طرف دریای سندج بود بفرست

کرد و در مقابلۀ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردیدند
 و افواج سرکاری بعد از گریز یافتن ایشان از جنگ اخیر آن طرف تلج عبور نموده قصد
 لامبور کرد مباد راجه ولیپ سنگم مع سرداران لامبور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
 را قبول کرد و گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
 خالصه را معاف فرموده دست از ملک لامبور باز داشت و عهدنامه‌های جدیدی میان
 سرکار لامبور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهلایان سرکار انگریزی بر آن عهد
 و قرار مندرجه عهدنامه تعمیل نمودند و سرکاران ایشان عهد شکنی کرده شلای
 عهدنامه را بجا نیاوردند و حتی که سالانه غلیندی که در آن منبرج بود ادا نکردند و
 قرصی که گورنر هندوستان ایشان را داده بودند ادا نکردند و علاوه سکه‌های
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بده خود خستیار کرده بودند بعلی داده
 برای قتل و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور در بار لامبور مقرر شده
 بودند بوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه
 کرده بودند شریک خود در شاد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لامبور در فساد و
 رهبری ایشان کرد و تمامی سکه‌ها بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد
 کند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در شهرهای
 خود کوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و خیر نمودن ملک خیر میباشد هرگز
 خاطر نیست چنانچه دلیل صدقت کلام شان دست برداشتن هر کار مذکور از ملک
 پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرورت افتاد که تدبیری
 بآمر کرد تا بدین سرکشان آنجا را که از سرداران خود نمیرسند مطیع و متقاد و خوشانند
 بنابر آن نواب گورنر جنرل لارڈ و لوسی بهادر شاد میکنند که اکنون حکومت سکه‌ها
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مباد راجه ولیپ سنگم داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به راجه موصوف بعزت و تقصیر
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیده
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذنب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احد
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذنب دیگری و یا در امری که در مذنب او فرض شده
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان با کل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعهها که در ملک پنجابند شمار و بنده
کرده خواهند شد و کلیه آنچه از تدریری محل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و کورنر جنرل بر دم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار نگردند
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایا
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار در باره خود ندارد و بل منزای سنگین خواهد رسید و این شایسته
حکام فواید کورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم البیث صاحب
بهادر سکرتری کورنرنت آف انڈیا جاری گردید و تعداد رعایا و آمدنی سالانه
ممالک هندوستان و غیره و شمار افواج بهر یک متبهم

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان گواز سابقه و سرکار انگریز	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰
آمدنی ملک پنجاب و غیره	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰
ملک باک آزا و انتر کونبد	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰

فردوسی
در هندوستان
در هندوستان
در هندوستان

ملک نیال	سک	سک	سک
ملک سنده	سک	سک	سک
افغانستان	سک	یک کرو و پست هزار	سک
ملک ایران	سک	دو کرو	سک
چدر آباد دکن	سک	سه کرو	+
کوالیر ملک سینه	سک	یک کرو و پست	مقتضی دهر سپاه و پان رانده
ناگپور	سک	یک کرو و پست	+
	نیل کل ۱۴۰۵۰۰۰۰	نیل کل ۲۳۳۳۲۵۶۹	
	یعنی چهارده کرو و پنج لک	یعنی سی و سه کرو و سی و شش لک	

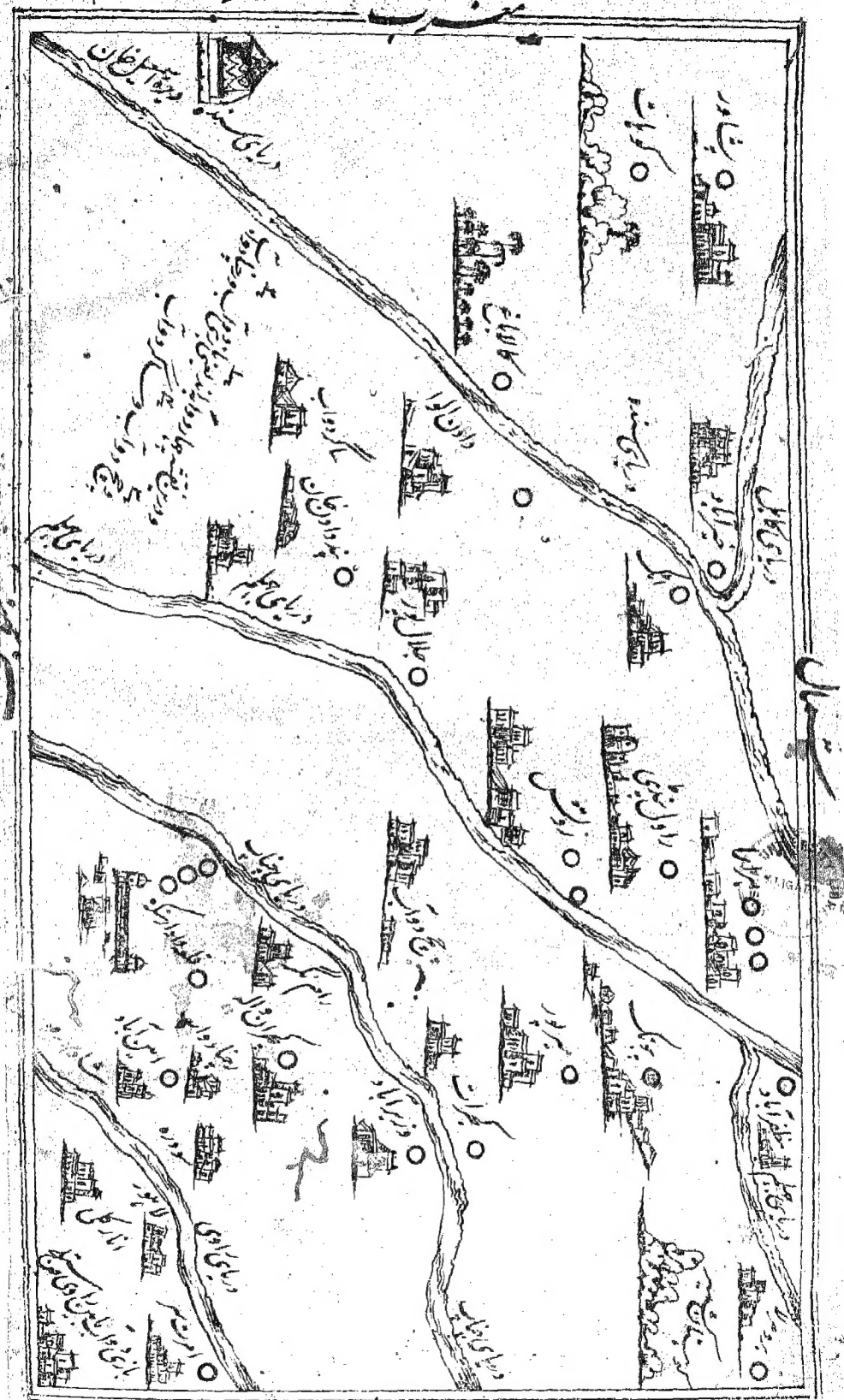
در بیان شمه از حال محاراجه بحیثیت سکه والی لاهور سابق متوفا و کشتن او و ملکه های اطراف را گویند بحیثیت سکه مذکور در شمه اعبر بصلح افغانستان که برکناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افغانه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتجویت و تطیع مطیع گشت لاهور ساخت من بعد بصلح شرقی و جنوبی دریای پنج پورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در شمه اعبر چارلس شلکف بعهد سفارت مقرر گشته برای نویسانده عهدنامه از طرف سرکار انگلیزی در لاهور رفت که از ابتدای حال بحیثیت سکه بر عهد نامه و شمه میکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجزر وابط محبت و اتحاد فیما بین دو طرف غرضی از ملک و نیست در شمه اعبر عهد نامه و شمه نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود غلبه ای نه میان و سرداران خود از طرف سرکار انگلیزی او دایم بر جاده استقیم دوستی و اتحاد نسبت باین سکه کار نامزد و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و بخلایف و غیره از فرج خود را بنسبت دیگر سپاه زائد نخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلیس تعلیم می نمود

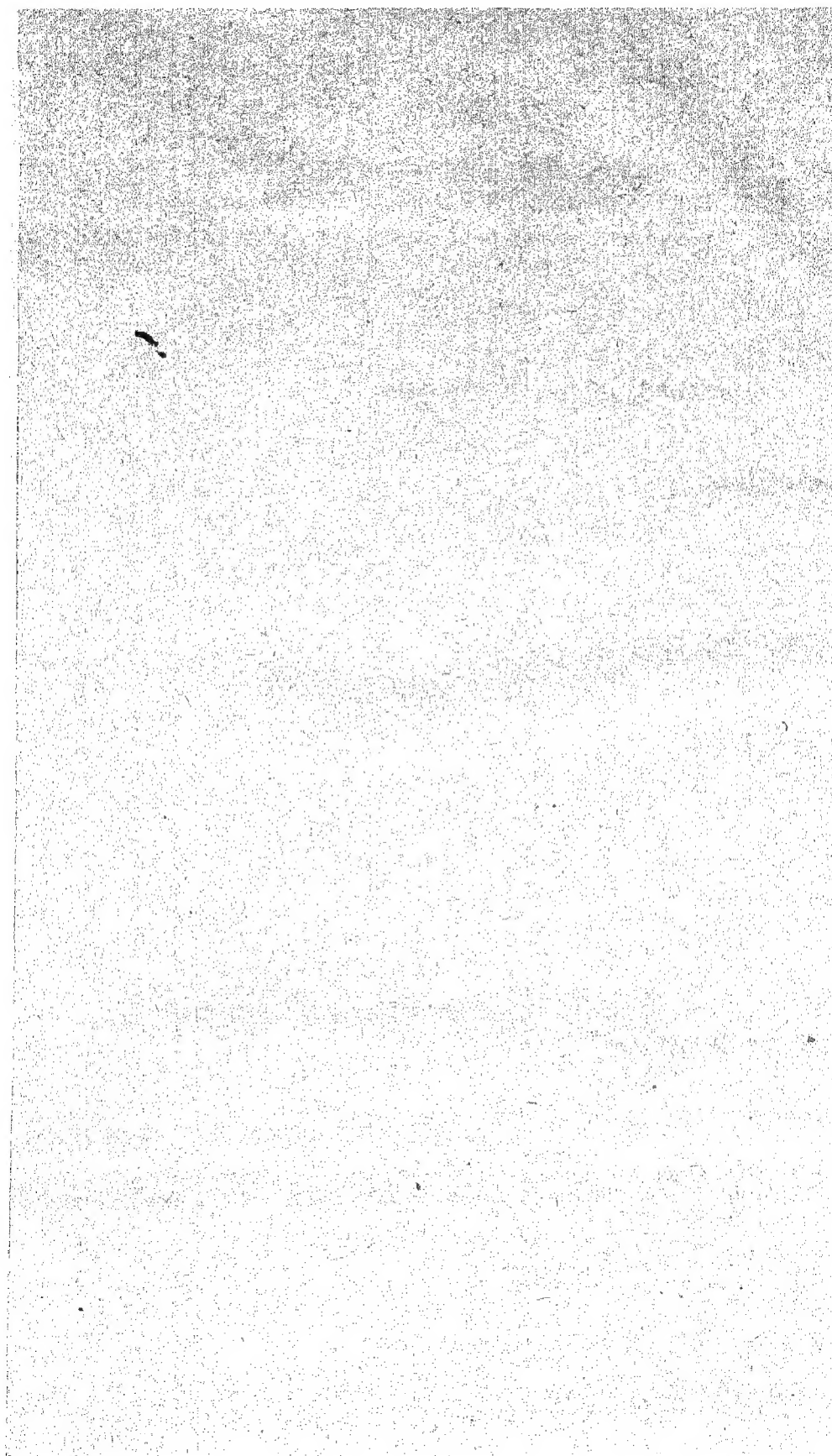
یکنانید و بملک این بیست و پنج هزار سوار و کول را اندازید و بگوید که تو بی آسودگی
 فراموشی را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و کیصد و پنجاه توپ
 خوب کار آمدند و او بود و در پنجاه هزار سوار و پیاده را که اگر ایشان کورگی بود و بیجا
 نخواهد نقد زمین داده بود و در شصت و هشتاد و دو هزار و در شصت و هشتاد و دو هزار
 خود در آورد و در شصت و هشتاد و دو هزار و در شصت و هشتاد و دو هزار با کمال
 و شوکت ملاقات کرد و در سنه ۸۰۰ کور اتحاد نمایان این بر دو سر کار بسیار افزود حتی که
 بروقت بردن شاه شجاع ملک درانی را برای نشانیدن بخت سلطنت افغانستان
 مرد و افواج انگریزی نمود و در شصت و هشتاد و دو هزار و در شصت و هشتاد و دو هزار
 قضا کرد و بر روی او دلیلی چپک عین بسیار بود و با وجود دشمنی یک چشم قوت
 فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا و دیرینه
 او را حاصل بود که از مثال و افغان خود گوی بخت رفته و در خضایل او صاحبان
 انگریز نوشته اند که او قصد در امور محکمه نیکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انعام
 و انعام آن بر حسب و خواه خود دوست از آن نمی برد و در کار را اول خوب
 فهمیده و بیزان خرد و سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت و طبعی اهل غرور
 و گردن گشان ملک خود را مطیع و متقاد خود میداشت احدی را یار نبود که در زندگی
 با وی سرکشی میکرد و گویا در بر نوشته و خوانده بود که اگر اینچنان صاحب تدبیر صابر بود
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی می نمود اگر چه مردم و امور
 در دلیش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
 امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در امری از وی خطا هم واقع میشد
 آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در سبب حکومت او راه نیافت و دلیل بر اینست
 او همین بس است که االیان سرکار انگلیسی همیشه از وی راضی و خوشنود مانده و در سرکشی

بعضی خون کسی قصاص از قاتل نگیرد مگر مجرم را بقوت شدید از کمال حاجت قطع
و شکر کردن او را می کشت و با او را یکوستان جلای وطن مینمود و عمل اگر چنانچه
انگیزی مذمت گریه نسبت ریاستهای دیگر بند و ستایان مبرات بهتر و مفید بود
و در وقت آمدن ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و حساب بود تا هم خواه فوج او تا بیجده ماه پیر
او باقی پیمانند و سبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت و ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمیشد و محدود ملک لاهور در وقت او بدین صورت بود و مذمتی ملک
او ملصق یکوستان بهال و غرنی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
باشد از من کوه بهال پوخته است و دو ساق شرقی و غرنی آن با اندازه شصت میل باشد



و آبادی ملک او در زمین برابر و آب و آبیاری بسیار است و زمین اطراف این
دریا که مشهور به ستلج و بیا و راوی چناب و جلم اند بسیار سیر حاصل و در زیر و چهار دوا
اندکی را دوا به بازی گویند و دوا را دوا چناب و سوم را دوا چناب و چهارم را دوا چناب





CALL No. { 9075.2 } ACC. No. 13412

AUTHOR 13E

TIT 13E

Acc. No. 13412

Class No. 9075.2 Book No. 13E

Author 13E

Title تاريخ بنگال

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

